

# دفتريہ معنوی

پاک توئیپل

ترجمہ: ہوشنگ اہرپور

این کتاب ترجمه‌ای است از:

**The Spiritual Notebook**

**By: Paul twitchell**

Copyright (C) 1971 ECKANKAR

Original copyright 1971 by Paul Twitchell; copyright transferred to ECKAKAR 1979

All rights reserved. No part of this book may be reproduced, stored in a retrieval system or transmitted in any form by an electronic, mechanical, Photocopying, recording mean or otherwise without written permission of the copyright holder.

Printed in U.S.A.

ISBN: 0-914766-94-5

Library of Congress Catalog Card number: 74-178996

10<sup>th</sup> printing - 1983

**دفترچه معنوی**

**اثر پال توییچل**

مجوز چاپ (C) ۱۹۷۱ اکنکار

نسخه اصلی مجوز بنام پال توییچل ۱۹۷۱ در سال ۱۹۷۹ به اکنکار منتقل شد. کلیه حقوق محفوظ. هیچ بخشی از این کتاب نباید بدون اجازه کتبی صاحب مجوز به هیچ طریقی اعم از الکترونیکی، مکانیکی، فتوکپی، ضبط صوت و یا هر وسیله دیگری ذخیره شده یا انتشار یابد.

توییچل، پال، ۱۹۰۸ - ۱۹۷۱  
دفترچه معنوی / نوشته پال توییچل، ترجمه هوشنگ اهریپور -  
تهران: زرین: نگارستان کتاب، ۱۳۷۹.  
۲۶۱ عی

ISBN 964-407-231-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا  
The spiritual notebook. عنوان اصلی:

چاپ دوم  
۱. اکنکار ۲. زنگنه معنوی - اکنکار، الف. اهریپور، هوشنگ.

۱۳۲۷ - مترجم: ب. عنوان.

۲۹۹/۹۳ BP6۰۵/۱۷۰۵

۱۳۷۹

۵۴۵۱-۲۹م

کتابخانه ملی ایران



**دفترچه معنوی**

نوشته: پال توییچل

ترجمه: هوشنگ اهریپور

چاپ چهارم (چاپ دوم ناشرین) - ۱۳۸۰

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

حروفچینی: راه روشن

لیتوگرافی: ساحل

چاپ: تک

صحافی: تاجیک

انتشارات زرین - بهار شمالی، شهید کارگر، ۳۵، کد پستی: ۱۵۶۳۷ - تلفن: ۷۵۰۹۹۹۸  
انتشارات نگارستان کتاب - خیابان انقلاب، خیابان روانمهر، پلاک ۲۰۸ - تلفن: ۶۴۰۶۶۶۶

حق چاپ برای ناشرین محفوظ است

شابک ۹۶۴-۴۰۷-۲۳۱-۶ ISBN 964-407-231-6

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	معرفی
۹	۱. انکار بشارت باستانی
۲۹	۲. آگاهی، تنها وضعیت ارزشمند
۵۱	۳. حقیقت چگونه به همه مردم و همه چیزها راه می‌یابد
۷۷	۴. گشودن درهای جهان‌های معنوی
۱۰۷	۵. روش‌های خلاقه
۱۳۵	۶. آفرینش ناتمام خدا
۱۶۵	۷. قدم به قدم در راه اقلیم نهان
۲۰۱	۸. آموزش‌های بیرونی‌ای
۲۳۳	۹. آموزش‌های درونی‌ای
۲۶۳	۱۰. طرق الهی و روش مقایسه آنها با یکدیگر
۲۹۱	۱۱. قدرت تحقانی در مقابل قدرت فوقانی
۳۱۵	۱۲. بالاترین درجه هوشیاری از خدا
۳۴۷	واژه‌نامه

# بنام خدا

## مقدمه

دفتريچه معنوی بزرگترین راهنمای تاریخ مکتوم بشر و تمامی دیگر جهان‌ها در این کیهان است، اثری منحصر به فرد در اقصای تاریخ پیشرفت معنوی بشر و نیز کتابی صادق در بحث‌های بی‌پروا در ارتباط با صورت معاصر جهان‌بینی باستانی **اکنکار** که به عنوان حقیقت زندگی معنوی، بار دیگر در این جهان در حال ظهور است.

این کتاب مطالعه‌ای را از خط معنوی استادان حق از ابتدای تاریخ این جهان در بر می‌گیرد. برای اولین بار است که ما با این استادان پیشرفته معنوی که استادان نظام باستانی و **ایراگی** هستند، آشنا می‌شویم. این استادان معنوی خود را از جسم‌ها و گوش‌های انسان به خوبی پنهان کرده‌اند تا بتوانند کار خود را در ارتباط با بشریت با موفقیت به انجام رسانند.

وظیفه آنها کار برای آن دسته از ارواح فردی است که مسیر **اکنکار** را در پیش می‌گیرند تا به همان اقلیم بهشتی که از آن سرچشمه گرفته‌اند، بازگردند.

**اکنکار** بشارتی باستانی است که بر خلاف اکثر ادیان اصولی، نخستین گناه ابوالبشر را آموزش نمی‌دهد. **پال تونیچل** قصد داشته نشان دهد هر شخصیت برجسته‌ای در تاریخ که اثرات سودمندی در تمدن بجا گذاشته باشد، یک چلای آموزشی‌های پنهان اک بوده است.

او با توانائی دربارهٔ پیام متعالی اک صحبت می‌کند که تنها بر کسانى فاش می‌شود که قلبی ساده داشته باشند. او راه نهائی کسب آنچه را که به عنوان آگاهی شناخته شده است پیش پای ما قرار می‌دهد و نشان حقیقی یک استاد معنوی را داراست. از تمام نشان‌ها چنین به نظر می‌رسد که بسیاری از آنهایی که در جستجوی یک **استاد معنوی** هستند، نشانه‌های واقعی آنهایی را که این رزای بلند را به تن داشته و به تمام مردم کمک می‌کنند، نمی‌شناسند.

## فصل اول

### اکنکار، بشارت باستانی

مرگ و رستاخیز، اصولی اساسی‌اند که تقریباً در تمام مذاهب از آغاز زمان، آموزش داده شده‌اند. اما **اکنکار** که جریان اصلی تمام مذاهب، فلسفه‌ها و جهان بینی‌هاست، اولین دانشی بود که به مردم زمین از طریق ناجیان مأمور، آموخت که رستگاری در مرگ کالبد فیزیکی و رها شدن روح نهفته است.

نویسندگان فلسفی و مذهب‌یون، وجود **اکنکار** را در طول تاریخ به اثبات رسانده‌اند. راماج، اوکین ناجی مأمور بود که آموزش اصول خود را به صورت شفاهی در صبحگاه تاریخ آغاز کرد.

خط مشهور پیامبران عبرانی، همانگونه که رسالت آنها به خوبی نشان می‌دهد در مکتب اکنکار تربیت شده‌اند. استادان یونانی مثل اپولونیوس<sup>۲</sup>، دیونیسیوس<sup>۳</sup>، فیثاغورث<sup>۴</sup>، سقراط<sup>۵</sup>، ارسطو<sup>۶</sup> و افلاطون<sup>۷</sup>، توسط اساتید باستانی، هنر اکنکار را فراگرفتند. عملاً هر انسانی که به تمدن بشری خدمتی کرده باشد، یک چلا یا دانشجوی تعالیم پنهان اکنکار بوده است. این امر در زمینه‌های مختلف علوم، ادبیات، هنر، اقتصاد، مذاهب، فلسفه‌ها، ارزش، پزشکی و روانشناسی مصداق دارد.

اما به منظور ساختن پلی میان جهان‌های معنوی و قلمرو فیزیکی لازم است که دوباره زنجیره زنده‌ای بسازیم که مذاهب متنوع و متعدد ما را به هم وصل کند. هلنیسم<sup>۸</sup>، مسیحیت و مذاهب مصر و خاورمیانه باید جوهر اصلی خود را بازیابند. سنن شرقی و غربی باید با یکدیگر آشتی داده شوند.

داستان‌های مربوط به ناجیان برای هزاران سال جزء متعلقات مشترک ادیان مشرق زمین بوده است. عموماً این داستان‌ها با تولدهای فقیرانه شروع شده و با ستیز یا اوقات ناخوش آیند ادامه می‌یابد و سپس جشن بهاری سر

می‌رسد که منجر به مصلوب شدن در پایان فصل بهره‌وری شده با عروج به بهشت‌های معنوی خاتمه می‌یابد.

نور از بنیانگذار مقتدر یک مذهب به دیگری و از هیمالیا به فلات ایران از سینا<sup>۱</sup> به تabor<sup>۲</sup> و از مقابر مصر به معبد الیوسیس<sup>۳</sup>، جریان می‌یابد. آموزش‌های معنوی مردم این مناطق، همه از قتب یک خدای واقف به همه چیز می‌آید، منبع واحدی که ما روزی به نام اکنکار، دانش باستانی آگاهی کل می‌شناختیم.

پیامبران بزرگ و چهره‌های قدرتمندی مانند رامنا<sup>۴</sup>، کرشنا<sup>۵</sup>، هرمس<sup>۶</sup>، موسی، اورفیوس<sup>۷</sup>، افلاطون و مسیح، جلاهایی بوده‌اند در مدارس مختلف سری چون اسن، که همه شاخه‌هایی از نظام باستانی استادان اکنکار بوده‌اند و عموماً به عنوان نظام پیشتران ویراگی شناخته شده‌اند.

آنها از نظر شکل ظاهر و رنگ متفاوتند، اما به هر حال از مبنای همه آنها ای جاویدان با کلام جاویدان در طپش است. به منظور هماهنگی با آنها باید کلام را که خداست در عمل شنید و دید.

<sup>۱</sup> - Sinai

<sup>۲</sup> - Tabor

<sup>۳</sup> - Eleusis

<sup>۴</sup> - Rama

<sup>۵</sup> - Krishna

<sup>۶</sup> - Hermes

<sup>۷</sup> - Orpheus

<sup>۲</sup> - Apollonius

<sup>۳</sup> - Dionysus

<sup>۴</sup> - Pythagoras

<sup>۵</sup> - Socrates

<sup>۶</sup> - Aristotle

<sup>۷</sup> - Plato

<sup>۸</sup> - Hellenism

پیام متعالی نهیانا بر آنانی که قلب ساده‌ای داشته باشند، آشکار خواهد شد. نقطه آغاز آنجائی خواهد بود که حقیقت ردای توهم را به در کرده و به الهامی درخشان برای **واصلین اکتکار** بدل خواهد شد. اتصال روح و اصل با جوهر کلام معنوی، به **واصل** بینشی نسبت به اسرار بزرگ بهشت و زمین اعطاء خواهد کرد.

نیاز به امور **معنوی** در بشر همگانی است و هر فردی که تصور کند می‌تواند بجز در راستای پیشرفت **معنوی** زندگی کند به دام خودفریبی افتاده است. تنها از طریق **سفیران روح** در جهان‌های ماوراء است که شخص در امور **سوءگماذ** موفقیت کسب می‌کند.

**چهار نژادی** که امروزه در کره زمین شریک‌اند، دختران و پسران سرزمین‌های مختلف‌اند. از طریق آفرینش‌های بی دریغی و تکمیل آهسته زمین در فواصل بزرگ، قاره‌ها از دریاها سر برآورده‌ند کشیشان باستانی هندوستان این فواصل بزرگ زمانی را، دوره‌های بین طوفانی<sup>۱۶</sup>، می‌نامند. در طی هزاران سال، هر قاره‌ای کلیه گیاهان و کلیه جانوران خود را به وجود آورد نا منجر به پیدایش نژادهای بشری با رنگ‌های متفاوت شد.

قاره جنوبی که در آخرین سیل عظیم غرق شد، مهد نژاد سرخ اولیه بود که اعقاب آنها همین سرخ‌پوستان آمریکائی‌اند. آنها بقایای غارنشینان<sup>۱۷</sup> هستند که هنگام غرق قاره به بالای قله‌های کوه‌های عظیم رسیدند.

آفریقا خانه نژاد سیاه است که توسط یونانی‌ها، ایتوییا نامیده شد. آسیا محل تولد نژاد زرد بود و همانگونه که در متون چینی به ثبت رسیده است، نژاد سفید آخرین نژادی بود که از جنگل‌های اروپا، واقع در میان تندبادهای آتلانتیک و جهان ملایم مدیترانه سر برآورد. تمام انواع بشر نتیجه التقاط، ترکیب، انحطاط و یا منتجی از این چهار نژاد بزرگ هستند.

در دوره‌های پیشین، نژادهای سرخ و سیاه به ترتیب با تمدن‌های قدرتمند خود حکومت کرده‌اند. آنها از خود آثاری مثل ساختمان‌های معبدمانند مکزیکو به جای گذاشتند که حاکی از برتری نژادشان در دوره‌های مربوطه بوده و اکنون به صورت ویرانه‌های عظیمی درآمده است. در حال حاضر، نژاد سفید زمان درازی است که بر اریکه قدرت سوار است و اگر کسی به قدمت هندوستان و مصر نظری بیاندازد، متوجه خواهد شد که تاریخ برتری آنان به هفت تا هشت هزار سال پیش باز می‌گردد.

مطابق با مدارک هندو، تمدن در قاره جنوبی آغاز شد در حالیکه اروپا و قسمتی از آسیا زیر آب بود. نژاد سرخ در آن قسمت از قاره جنوبی که ما به عنوان آتلانتیس می‌شناسیم زندگی می‌کرد. آتلانتیس دقیقاً در یک زلزله بزرگ از بین رفت و مردمش پراکنده شدند. بولی نزی‌ها، سرخ‌پوستان آمریکای شمالی و آرتک‌ها<sup>۱۷</sup> از اعقاب نژادی هستند که زمانی در این قاره غرق شده زندگی می‌کردند.

نژاد سیاه، پس از غلبه کردن بر نژاد سرخ بر جهان مسلط شد. آنها از منطقه‌ای که امروز به نام اتیوپی (حبشه) می‌شناسیم برخاستند و مقرر حکومت خود را در سواحل مدیترانه بنا گذاشتند. متعاقب نهضت سیاهان، مهاجرت آریائی‌ها (نژاد سفید) از آسیای مرکزی به ایران، هندوستان و کشورهای خاور دور آغاز و منجر به تأسیس نخستین تمدن آریائی شد. آنان با نژاد سرخ و سیاه و زرد اختلاط حاصل کردند.

در طول این دوره در دانش مذهبی، مردان بر زنان برتری یافتند. متون مذهبی باستانی به ما می‌گویند بجز ریشی‌ها و پیامبران هیچ کس حق صحبت نداشت. زنان تحت سلطه در آمدند و آنچنانکه کاهنان زن در مصر فدییه، دیگر به گروه‌های مذهبی راهی نیافتند.

اما اینجا نیز نژاد سیاه، زنان را برده و کشیشان را نیمه خدایان ساخت. اگر چه در اروپا میان نژادهای سفید، زن هنوز قسمت مهمی از زندگی مذهبی محسوب می‌شد در بسیاری از الهام‌مکده‌ها، همانگونه که توسط پایوتس<sup>۸</sup> بشارت داده شده، پیامبری مؤنث وجود داشت. پیشگویی‌هایی او یونانیان را در امر حکومت یاری داد. کاهن‌های زنی نیز بودند که با ارتش‌های ژرمنی خود وارد جنگ شدند و بسیاری دیگر در سمت گردانندگان زندگی درونی ملک و قبائلشان مورد پذیرش قرار گرفتند.

دوران استیلای نژاد زرد در آسیا به وقوع پیوست. اما این نژاد تسلط خود را بر مناطق داخلی مرزهای خود و آسیای جنوب شرقی و ژاپن حفظ کرد.

سپس نژادهای سفید، شهرهای سیاهان را که بر سواحل اروپائی بنا کرده بودند ویران کرده، آفریقای شمالی و آسیای مرکزی را متصرف شدند. آنها بردگان سیاه را آزاد کرده، آنها را در جهت کمک در ایجاد یک تمدن پیشرفته ترغیب کردند. قسمتی از این پیسرفت مدیون هنر مکتوبات مقدسه‌ای بود که بوسیلهٔ علائم هیروگلیفی عجیبی که به روی پوست حیوانات، سنگ و تنهٔ درخت ایجاد می‌شد، افکار معنوی را ثبت می‌کرد.

در این نقطه بود که اکتکار از تعالیم عمومی تر جدا شد. به جای تبدیل شدن به یک عقیدهٔ نعصب‌آمیز مدون، اکتکار تنها به واسطهٔ تعالیم شفاهی انتقال داده می‌شد. استادان حق گهگاه، پیام‌ها را میان گروه‌هایی از چلاها پخش می‌کردند. اما اغلب اوقات آنها دانش اک را از طریق تعلیمات سری به دانشجویان انتقال می‌دادند.

فن ذوب سنگ آهن جهت ساخت اسلحه و استفاده از نوشتار در تسخیر سمیدپوستانی در آمد که شهرهای اروپائی سیاهان را فتح کردند. از اختلاط این دو نژاد، نژاد سامی به وجود آمد که یونانی‌ها، مصری‌ها، عرب‌ها، فنیقی‌ها، کلدانی‌ها و یهودی‌ها را در بر می‌گرفت.

بنابراین، خاور میانه به کمربندی از یک اختلاط نژادی تبدیل گشت که به توبهٔ خود، جریان عظیمی از تفکر فلسفی، علمی و مذهبی شد. از درون



این جریان، کتب مقدسه بسیاری، منجمه تورات یهودی‌ها، قرآن مسلمانان، میترائیسم و بسیاری دیگر از مذاهب سامی سر برآورد. در همان زمان، افکار آریائی زند-اوستا، رامایانا که از نوشته‌های مقدس هندوها است، وداها و بودائیگری را به وجود آورد.

تمامی این مکتوبات مقدسه که اجداد مذاهب و همه فلسفه‌های مدرن بوده‌اند از سرچشمه‌های بیاناتی شفاهی به نام اکنکار سیراب شده‌اند. اکنکار نیروی عالمگیر و منشأ معنوی هر چیزی است که در برگیرنده زندگی است. به این دلیل رد اکنکار را دنبال می‌کنیم که جریان اصلی و نزدیکترین است به تعالیم خالصی که از اقیانوس عشق و رحمت یا به بیانی شاعرانه: خدا، سرچشمه می‌گیرد.

نژادهای سامی و آریائی را می‌توان به شکل دو جویبار معنوی بزرگ تصور کرد که در ضی‌انصار در کنار یکدیگر جریان یافته‌اند. برفراز این دو جریان است که افکار بزرگی در ارتباط با اساطیر، مذهب، هنر، علم و فلسفه شکل گرفته است.

اما جریان‌های سامی و آریائی دو مفهوم متضاد تفکر را حمل کرده‌اند. می‌گویند مصالحه و تعادل میان این دو جریان حقیقت است. لکن، الزاماً این چنین نیست. اکنکار تنها جریان زندگی است و به تنهایی، تمام مفهوم حقیقت را در بر دارد.

تفکر سامی اصول مطلق و برتری را ارائه می‌دهد که همان اعتقاد به نگانگی و جامعیتی است از صفات برتر (که الله، خدا و یا اسامی دیگر نامیده

می‌شود) و کار کرد آن اشاعه توحید در میان نوع بشر است. تفکر آریائی، مفهوم تکامل تصاعدی را در تمامی قلمروهای خاکی و ماورای خاکی در جهت رسیدن به غنای حاصل از رشدی خود افزا، فراهم می‌آورد.

اساس تفکر سامی این است که روح خدا در انسان حلول کرده او را در زمین خدایم می‌سازد. اصل آریائی‌ها این است که روح انسان به سمت خدا عروج می‌کند و در این مسیر از لحاظ معنوی به جایی می‌رسد که با خدا وحدت حاصل می‌کند. مظهر تفکر سامی فرشته دادگر است که با شمشیر و رعد از بهشت نزول می‌کند و مظهر تفکر آریائی، روحی است از لحاظ معنوی پیشرفته که عناصر بهستی را برای کمک به بشر در تلاش رسیدن به زندگی پربارتر، به کار گیرد.

انسان، این دو اصل را درون خود حفظ می‌کند. او، بسته به موقعیت، تحت نفوذ یکی از این دو جریان، فکر و عمل می‌کند و این دو به طور هماهنگ درونش آمیخته نشده‌اند. این دو تفکر در میدان نبرد احساسات درونی، افکار لطیف، عرف و زندگی اجتماعی ما به نزاع و درگیری می‌پردازند. جریان‌های معنویت و طبیعت‌گرایی ما در پشت بسیاری از آداب و رسوم و اشکال اجتماعی ما مخفی شده‌اند. مشاجرات و نزاع‌های ما از اینها سرچشمه می‌گیرند.

ما می‌توانیم از میان تمام جنبه‌های گذشته تاریخ نگاه کنیم و به دوران موسی در مصر برسیم، جائیکه سی هزار سال پیش، اصول سامی پای به عرصه وجود گذاشت. تقریباً در همین زمان نژاد آریائی یا به هندوستان گذاشته، اصول خود را بنا نهاد و نخستین تمدن شناخته شده را تشکیل داد.

گفته‌اند که هر دوی این تفکرات بنیانگذار مذاهب بوده‌اند. به هر حال، هر دو یا پذیرش بزرگ وصل که مبنای ورود به جهان‌های معنویست به خوبی آشنا بوده‌اند.

با دنبال کردن ردّ این تفکر در طول تاریخ می‌بینیم که چگونه تأثیر آریائی‌ها بر سنت ودائی تمدن بزرگتری را ایجاد کرد که از هندوستان به سمت شرق و به داخل ایران، یونان و نهایتاً کشورهای شمالی اروپا گسترش یافت. همچنین می‌توانیم به مسیری که توسط تعالیم سامی پی گرفته شد و از طریق موسی به خاورمیانه رسید، اشاره کنیم. این تعالیم اصلی یهودیت در نهایت به مسیح رسید که همانند بودا در شرق، باورهای مذهبی و مبتنی بر سنت سامی‌ها را به مفهوم امروزی منحول کرد. در نهایت شکل بیرونی آن که برای ذهن غربی به‌عنوان مسیحیت جنوّه‌گر می‌شود، عملاً کره زمین را فراگرفته است.

بسیاری از محققین مذهبی از جمله اساتید، معتقدند این دو تفکر آشتی‌ناپذیر و مغلوب‌ناشدنی بوده و هیچگاه متحد نخواهند شد. اما آنها به ماورای اشکال بیرونی این دو تفکر نظر نمی‌افکنند. مانند بیشتر محققین و حتی عرفانی که تنها یک مسیر را دنبال می‌کنند به نظر می‌رسد که آنها در مقابل این دو جریان متضاد زندگی دارای یک روحیه دوگانه و شاید جبری می‌باشند. کشاکش میان جهان‌های غرب و شرق، از سومر باستانی تا روسیه امروزی این نکته را اثبات می‌کند.

این جریان‌های متضاد زندگی آنقدر خود را در زندگی ما نمایان می‌کنند که معمولاً برای ما قابل شناسائی نیستند. این چنین است که

روزنامه‌ها، کتاب‌ها و بحث‌ها با مفاهیمی مبتنی بر نوسان میان این دو جهان پر شده‌اند و همانطور که قبلاً گفته شد، فرد باید مبارزات درونی خود را در مقابل این جریان‌های مخالف زندگی پی‌گیرد. تاریخ ثابت کرده است که در ستیزه‌ها و نبردهای خونین میان بیشتر ملت‌ها می‌توان ردّ پای متضاد این دو مفهوم آریائی و سامی را پیدا کرد.

من گفته‌ام که اکنکار نیروی در برگیرنده هستی است و تمام عناصر زندگی ما در جهان‌های خدا از این نیرو تغذیه می‌کنند. آنهایی که در جستجوی تجربه نهائی یا خدا-آگاهی هستند، فاقد قدرت انتخاب می‌باشند، زیرا بیشتر افراد معیاری برای قضاوت تجربه‌های درونی خود در اختیار ندارند. ما بیش از اندازه به جنبه‌های بیرونی می‌پردازیم و به جای آنکه بیشتر در ارتباط با زندگی درونی و اثرات آن بر رفتار معنوی خود تفرغ کنیم، همواره به نقطه نظرات بیرونی و عینی تکیه می‌کنیم.

اکثر ما درک درستی از خودمان نداریم. ما مانند آن خانمی هستیم که به میکس آنجلو آنتونیونی، تهیه‌کننده و کارگردان ایتالیائی سینما که فیلمهایش نشان دهنده جهانی از نظر معنوی ورشکسته است، می‌گفت که دوست دارد در کلیسای سنت مارک در ونیز ایتالیا، ماری جوانا بکشد. زیرا این عمل باعث افزایش لذتش از زیبایی آنجا می‌شد. هیچ چیز اهانت‌آمیزی در ارتباط با تمایل وی برای کشیدن ماری جوانا در یک مکان مقدس وجود نداشت. او تنها می‌خواست عواطف زیباشناسی خود را شدت بخشد. اما از آنجائیکه او از راه‌های طبیعی چنین کاری ناآگاه بود، ماری جوانا را انتخاب

کرد که یک ماده مخدر است و یک ابزار مصنوعی. مواد مخدر چیزی نیستند بجز نقابی بر چهره راه حقیقی خدا که اکنکار است.

اکنکار در همه چیز مخفی است، اما به سختی می‌شود رد آن را در پشت جریان‌های سامی و آریائی پیدا کرد. به عبارتی، ما مثل آلیس در سرزمین عجایبیم که در پی ترک منزل دوستش، نمی‌دانست چه مسیری را اختیار کند. او از گربه‌ای به نام چشایر پرسید به کدام طرف برود و گربه در پاسخ گفت، بستگی دارد به کجا می‌خواهد برسد! آلیس گفت برای این اهمیتی نداد و گربه جواب داد که کافی است به قدم زدن ادامه دهد تا به مقصد برسد.

به این طریق است که ما به جستجوی حقیقت الهی، خدا یا اقیانوس عشق و رحمت می‌پردازیم. ما از این شاخه به آن شاخه می‌پریم و مسیری را انتخاب می‌کنیم؛ مسیرهایی از قبیل شینتوئیسم، مسیحیت، اسلام، هندوئیسم، بودیسم، تائوئیسم، کنفیوسیسم یا جانیسم.<sup>۱۹</sup> ما کورکورانه از مظاهر بیرونی مذاهب و اسرار کابالا، الیوسیس و بسیاری دیگر تبعیت می‌کنیم. در انتها به همان نتیجه‌ای می‌رسیم که یکی از دوستان من درست قبل از مرگش بدان دست یافت. پس از سال‌ها پیروی از یک استاد هندی، او گفت: «من بیشتر از سی سال یک انسان خوب بوده‌ام و با درستی زیسته‌ام. هر روز به عبادت نشسته‌ام به استفاده گوش فرا داده‌ام و به دستورالعمل‌هایش عمل کرده‌ام. من روزه گرفته، گیاهخواری کرده، پاکدامن بوده‌ام به حلقه واصل شده‌ام و هر آنچه را که در احکام بوده است رعایت کرده‌ام، اما از لحاظ

معنوی، ذره‌ای هم پیشرفت نکرده‌ام. من نه نور خدا را دیده‌ام و نه صدایش را شنیده‌ام. چه چیزی در این میان اشتباه بوده است؟»

این قدیمی‌ترین حکایتی است که توسط یک پیرو مذهب بیان شده است. او مسیری را برمی‌گزیند و شکست می‌خورد. به تجربه مسیر متنوع می‌پردازد به هر آنچه در دسترسش باشد، دست می‌اندازد و دوباره با شکست روبرو می‌شود. این اتفاق به این دلیل می‌افتد که او پشت بسیاری از نقاب‌هایی را که در مقابلش قرار دارند نمی‌بیند. او اکنکار الهی را که به عنوان جریان زندگی در بردارنده همه چیز است، نمی‌بیند که به دنبال اوست به او زندگی می‌بخشد، او را به بالا می‌کشد و در تلاش گفتن این مطلب است که: «از من پیروی کن!»

حتی بسیاری از کسانی که موفق به یافتن اکنکار می‌شوند، شکست می‌خورند، زیرا آنها اکنکار را با محک تجربیات خود می‌سنجند. آنها از آنچه اکنکار باید برایشان انجام دهد، تصوّراتی بیش داورانه دارند و هنگامیکه این انتظارات نادرست برآورده نمی‌شوند، مأیوس می‌شوند. در اینجا نیز چون بسیاری از موارد دیگر، این اصل کلی مصداق دارد که: «این طور نیست که اکنکار چه می‌تواند برای شما انجام دهد، بلکه شما برای اکنکار چه می‌توانید بکنید؟»

این اصل اساسی اکنکار است و بنیان زندگی را شکل می‌دهد.

بسیاری از ما می‌خواهیم زندگی برایمان کاری انجام دهد. ما خدا را خطاب می‌کنیم که به ما چیزهای مادی و معنوی ببخشد، سپس، هنگامیکه

دعاهایمان مستجاب نمی‌شوند، آماده جهت‌گیری به سمتی می‌شویم که به نظر می‌رسد به ما چیزهای بیشتری در ردیف معجزه اعطاء می‌کند.

یکی دیگر از بنیان‌های زندگی عشق است. متأسفانه، این لغت چون مدیتیشن در مواردی مورد استعمال مکرر واقع شده که ما اغلب توسط واعظین و کشیشان در ارتباط با معنی آنها به اشتباه می‌افتیم. به ما گفته شده بدون در نظر گرفتن اینکه چه اتفاقی برای ما می‌افتد، دوست بداریم و دوست بداریم. اما عشق معنایی بدیهی و طبیعی است. به ندرت می‌توان قطعه ادبی یا یک نوشته مقدس یافت که بر مبنای پیروزی، شادی یا تلاش در جهت رسیدن به آنچه عشق می‌نامیم نباشد. این کشمکش موجب انگیزش کسانی می‌شود که در زمینه‌های هنر، ادبیات، سینما و شعر فعالیت دارند. اما چه کسی می‌تواند تعریفی مطلق از عشق ارائه دهد؟ یا حتی ضرورت آن را توجیه کند؟

بهتر است عشق را صاحب دو وجه بشماریم. متضاد آن «نفرت» است. همانگونه که «زیبایی» متضاد «زشتی» است و تمام صفات مطلقه هم این چنین‌اند. ما از هیچ یک از این صفات پیروی نمی‌کنیم مگر اکتکار عالمگیر، که بزرگترین نیروی شناخته شده است. پویایی اکتکار در عشق به تنهایی یافت نمی‌شود، زیرا اکتکار پویایی خدای مطلق یا گرداب الهی است. آنگاه که ما اکتکار را در حال کار بر روی دیگران و نیز درون خود مشاهده می‌کنیم در می‌یابیم که تمامی زندگی تغییر کرده است. واقعیت به چیزی کاملاً متفاوت از هر آنچه که آموخته‌ایم، درباره‌اش خوانده‌ایم و یا در جهان‌های پائین آگاهی تجربه کرده‌ایم تبدیل می‌شود.

وقتی به این مرحله از آگاهی رسیدیم، زندگی به صورت یک تمامیت جلوه می‌کند. دیگر هیچ چیز در یک الگوی دو گانه باقی نمی‌ماند، همه چیزها منفرد هستند. عشق، آنچنانکه می‌شناختیم، جز یک مشتق از تعالیم مذهبی چیزی نیست و ما در یک وضعیت عدم وابستگی یا وایراک زندگی می‌کنیم. اگرچه، یادآور می‌شوم که این وضعیت نباید منجر به ریاضت و واکنش‌های افراطی شود، بلکه به معنای استمرار شادی در زندگی و آزار ندیدن از چیزهای این دنیایی است. این یک نظر گاه پویاست که در جریان افکار آریائی و سامی که بر جهان فیزیکی حکومت دارند، یافت نمی‌شود.

تا اینجا تعریف ما از اکتکار چنین است: «نیروی معنوی سوگمخاد، که در برگیرنده همه چیز است و زندگی را تشکیل می‌دهد و تمامی اجزاء عناصر را می‌سازد.» این تعریف شامل بخش‌های تشکیل دهنده روح نیز می‌شود. اکتکار نیروی قابل شنیدن زندگی است که ما با حواس معنوی و مادی خود قادر به شنیدن و دیدن آن هستیم.

اکتکار بوجود آورنده و دربرگیرنده تمامی افکار جهان‌های پائین است. هنر، نویسندگی، موسیقی و مجسمه سازی تنها گسترشی هستند از آرمان‌های بالاتر اکتکار. اکتکار به عنوان محوری عمل می‌کند که پره‌های آن منتهی به چرخ می‌شوند موسوم به چرخه زندگی. این چرخ نشان می‌دهد که چگونه ادیان اصلی جهان از اکتکار مشتق شده‌اند. این چرخ دوازده پره دارد که عبارتند از: آنیمیسیم<sup>۱</sup>، هندوئیسم، اسلام، مسیحیت، یهود،

شینتوئیسم، بودیسم، تائوئیسم، جانیسم، دین زرتشت، مکاتب اسرار و صوفیگری.

هر یک از این یرّه‌ها، معرف یکی از ادیان مهم امروزی جهان است. آنها همچنین می‌توانند معرف فلسفه‌های گوناگونی باشند که از دل مذاهب رشد کرده‌اند و نیازی به معرفی آنها نیست. شواهد فراوانی وجود دارد دل بر اینکه هیچ یک از این مذاهب که قرار بود به ما راحتی و یاری دهند در ارتباط با فرد موفق نبوده است. به همین دلیل **سوکند** تعالی به دوازده پرّه تقسیم شده است. اغلب، بنا به تربیت فردی در این جهان، ما باید مسیر به سمت بهشت را به شیوه‌ای و در طریقی که برایمان مناسب‌ترین است، طی کنیم. اما در انتها تنها مسیر اک وجود دارد.

به همین علت برخی از افراد در اکتکار شکست خورده‌اند. آنها اغلب به این خاطر که از نظر معنوی متحول نشده‌اند، هنوز آمادگی آن را ندارند. همچنین، در بسیاری از مواقع، افکار مبتنی بر پیشداوری درباره اکتکار و سوء تفاهمات نسبت به اصول اساسی زندگی، مانع پیشرفت یک فرد می‌شوند. این تصورات پیشداورانه، نا حدّ زیادی، توسط معلمین ماوراء الطبیعه ایجاد می‌شوند که اصول زندگی را غلط به ما می‌آموزند. آنها به ما می‌گویند که هیچ چیز غیر ممکن نیست. هنگامیکه ما خدا را تجربه کنیم، همه چیز بر وفق مراد ما خواهد بود و می‌توانیم هر چه را که آرزو کنیم، داشته باشیم. چنین تعالیمی تنها عباراتی کلی و فراخ‌اند که حتی ارزش کاغذی که روی آن نوشته می‌شوند تا چشمها ببینند و ذهن‌ها بخوانند را، ندارند. این زشت‌ترین نوع امرار معاش در جهان امروز است. این کار، ما را در معرض

مقاصد شیطانی قرار می‌دهد که تنها به دنبال ارزش‌های تجاری‌ای هستند که برایشان راحتی و رفاه می‌آورد.

این چنین است که قوانین مراتب پائین حاکم بر یک دانشجوی اکتکار نیستند. فقط آن دسته از قوانینی باید مراعات شوند که در ارتباط با زندگی در جامعه و همزیستی با همسایگان باشد. ما باید از دریچه دید ماورائی اکتکار که همه چیز را می‌داند و می‌بیند به همه چیز نگاه کنیم. این یک دید سیصد و شصت درجه است که در نشریات اکتکار اغلب از آن صحبت کرده‌ام. موضوع اصلی که اکنون باید مورد نظر قرار گیرد این است که بسیاری از مردم به اکتکار به‌عنوان ابزاری برای فراقنی نگاه می‌کنند.

این یک خطای لغوی است که توسط بسیاری از کسانی که خود را به فراقنی در جهان‌های پائین محدود کرده‌اند، انجام می‌گیرد، درحالی‌که اکتکار کاری با فراقنی ندارد. این دسته از مردم انعکاس به طبقه اثیری را پذیرفته‌اند، اما سرسختانه از دیدن ماوراء این طبقه خودداری می‌کنند.

اگر ما تنها یا این پدیده سر و کار داشتیم، توقف ما در آنجا مطلوب می‌بود. اما زندگی در جهان اثیری تنها مرحله محدود دیگری از حیات را در برمی‌گیرد. زندگی در آنجا برای ما همانقدر محدودیت دارد که اینجا و در کالبد فیزیکی. بنابراین، مهم است بدانیم که ما فراقنی نمی‌کنیم، بلکه از یک وضعیت آگاهی به وضعیت دیگری می‌رویم. اگر ما از کودکی چون یک دزد تربیت می‌شدیم، وضعیت آگاهی‌مان در انطباق با همان می‌بود. اما اگر این شرایط تغییر می‌کرد، به نحوی که مثلاً دکتر یا دندانپزشکی

می‌شدیم که به مردم خدمت می‌کرد، آنگاه از وضعیتی پائین به وضعیتی بالاتر از آگاهی حرکت کرده بودیم. این معنی واقعی انعکاس است؛ حرکت از یک وضعیت به وضعیتی دیگر.

ما به کودکانی می‌مانیم که در رؤیای خود یا در یک داستان خیالی یک دزد دریایی، یک قهرمان فوتبال یا چیزی در همین حد روماننتیک زندگی می‌کند، اما با خوردن زنگ مدرسه باید به واقعیت باز گردیم. ما می‌توانیم در یک وضعیت خدا-آگاهی با هوشیاری کامل فکر کرده و زندگی کنیم، اما هنگامیکه به یک وضعیت دائمی از هستی رسیدیم، هرگونه بازگشتی به اتفاقات عملی زندگی‌های فیزیکی به نظرمان یک شکست می‌آید.

ما می‌توانیم خود را به وضعیت خدا آگاهی انعکاس بدهیم، اما برای ادامه حضور در این وضعیت، باید یاد بگیریم که هوشیاری کامل خود را نسبت به آن در حین انجام امور روزانه زندگی حفظ کنیم. تنها آنگاه است که می‌توانیم خود را در تلاش زندگی کردن در خدا موفق بدانیم.

سعی من بر این است که ابزاری برای ارزیابی شخصی و روشی برای فهم تجربیات درونی در اختیار هر کسی که قادر به خواندن باشد قرار دهم. صرف کردن تمام انرژی خود در خواندن کتاب‌ها و مطالعه و بحث، کاری عبث است. زیرا تنها از طریق تجربیات درونی است که این چیزها می‌تواند به درستی شناخته شود. اهمیتی ندارد که چه تعداد کتاب بخوانیم یا با چه تعداد معلم به صحبت بپردازیم. تا هنگامیکه نحوه فضیلت درباره تجربیات درونی خود را نیاموخته باشیم، قادر به فضیلت درباره ماهیت یک مقاله یا صحبت یک معلم نخواهیم بود.

کشمکش زندگی تنها مذهبی یا فلسفی نیست، بلکه نزاع بر سر دانش الهی هم هست. این دانش برای ما درکی پایدار به ارمغان می‌آورد و به‌عنوان یک منبع ابدی شادی برایمان باقی می‌ماند.

این همه می‌تواند به واسطه اکتکار، تنها مسیر جهانی به سوی خدا، آموخته شود.

وقتی به تحلیل نهایی زندگی می‌رسیم، درمی‌یابیم که اکتکار به خودی خود، یک مسیر جهانی عالمگیر به سوی خداست.

سایرین، همه در سایه آن قرار می‌گیرند. ما فرزندان نور و قربانیان علم‌المعانی هستیم.

## فصل دوم

### آگاهی: تنها وضعیت ارزشمند

یک استاد، با استقرار در وضعیت خدا-آگاهی در جایگاهی واقع می‌شود که ردای معنوی را به تن کرده و با اعتماد و حکمتی الهی زبان به سخن بگشاید. این نشان یک استاد معنوی حقیقی است که در سخنرانی‌ها و سمینارهای او غالباً درباره‌اش صحبت کرده‌ام. استاد معنوی حقیقی، یک ساتگورو و نوررسان کیهان قیزیکی است. گاهی او را لقب پارامسانت می‌دهند که به معنای (قدیس متعال) است، زیرا او به بالاترین درجات ممکنه در شناخت خدای متعال نائل آمده است.

به منظور اعطای حقیقت و دانش به چلاهایی که در مسیر اک سفر می‌کنند، لازم است اهمیت این اشخاص بسیار پیشرفته را که در سلسله معنوی نظام باستانی ویراگی قرار دارند، مد نظر قرار دهیم. اینها استادان حق هستند.

استاد حق واقعی یک سات‌گورو<sup>۱</sup> است که از جانب سات‌نام،<sup>۲</sup> تجلی سوکما<sup>۳</sup> در طبقه پنجم تعیین شده است. او صورت خداوند متعال در طبقه روح و حکمران آن طبقه و تمام جهان‌های بالا و پائین آن است که به‌عنوان نخستین تجلی سوکما<sup>۳</sup> متعال می‌شناسیم. بنابراین، سات‌نام است که هر سات‌گوروی را در طبقات مختلف از سلسله مراتب معنوی تعیین می‌کند.

لیکن سات‌گوروی که امروز در کیهان مادی وجود دارد و ما قادر به دیدن و صحبت با او در شکل فیزیکی هستیم، بالاترین مقام معنوی است. او در تمامی طبقات واقع در تمامی کیهان‌ها از پائین‌ترین طبقات منفی گرفته تا بالاترین طبقات معنوی از جانب سات‌نام صحبت می‌کند. در اینجا مسئولیت او برقراری ارتباط و صعود بخشیدن به تمامی نوع بشر است. او تنها در مقابل خدا که اغلب سات‌نام با وای‌گورو<sup>۴</sup> خوانده می‌شود، مسئول است. من سخنرانی‌های بسیاری در ارتباط با این جنبه استاد معنوی حقیقی، تحت عنوان «دو چهره استاد» ایراد کرده‌ام که اشاره دارد به استاد درون و استاد بیرون.

سات‌گورو فرزند خداست. همین عبارت به عیسی در طول اقامتش در رمین اطلاق می‌شد. به این معنی که او مستقیماً در مقابل خدای متعال مسئولیت داشت و تنها او قادر به گذشتن از تمام طبقات و هدایت دوباره چلاها به جهان‌های بهشتی بود. دیگر اینکه هیچ زمانی در طول دوران‌های جهان نبوده است که یک سات‌گورو با ما همراه نبوده باشد.

درک یک سات‌گورو بسیار مشکل است، اما آنهایی که از طریق متعال یک پیروی می‌کنند، استاد معنوی حقیقی را می‌شناسند. آنها می‌دانند چه کسی در تمام دوران‌ها ارواح را عروج داده و به آنها روشنگری معنوی عطا می‌کند. نشانه‌های حقیقی این معلم جهانی در اولین قسمت نخستین دیسکورس «نظامنامه اکنکار»<sup>۵</sup> آمده است. مطالعه این نشانه‌ها هر چلانی را روشن کرده به او کمک می‌کند تا استاد واقعی را شناسایی کند.

در اینجا به مطالعه درجات متفاوت اشخاص پیشرفته‌ای می‌پردازیم که اساقف خوانده می‌شوند. در ابتدا، راجع به واژه «ماهاتما»<sup>۶</sup> صحبت می‌کنیم که عنوانی است که اغلب به یک سات‌گورو داده می‌شود. لازم است اشاره کنم که در هندوستان، واژه ماهاتما معمولاً بی‌مسئله به کار گرفته می‌شود و عموماً به معنی کسی است که برخی درجات مذهبی را کسب کرده باشد.

<sup>۱</sup> - The Precepts of Eckenkar

<sup>۲</sup> - Mahatma

<sup>۳</sup> - Sat Guru

<sup>۴</sup> - Sat Nam

<sup>۵</sup> - Vi Guru



ماهاتما واژه‌ای است که از دو قسمت تشکیل شده، (ماها) به معنای بزرگ و پسوند (اتما) به معنای روح. بنابراین ماهاتما به معنای روح بزرگ است. یک یوگی در مقایسه با یک سات‌گورو، ماهاتمائی بسا درجه‌ای بسیار پائین‌تر است و البته یک گورو عموماً مرتبه‌ای بسیار پائین‌تر از یک سات‌گورو دارد. یک یوگی سیستم خاصی از تمرینات را انجام می‌دهد که در طی آنها امیدوار است که به وحدت با خدا دست یابد. این تمرینات، (یوگا) خوانده می‌شوند. به هر حال، وحدت با خدا، بدان معنا که مدنظر یوگی‌هاست، آن چیزی نیست که یک پیرو او در جستجویش است.

در یوگا وحدت با خدا، عبارتی است به صرف این معنا که انجام دهنده تمرینات انتظار دارد توسط خدای متعال بلعیده به یک اتم منفعل تبدیل شود که از خود قدرت تصمیم‌گیری ندارد. از سوی دیگر، یک پیرو او انتظار دارد به یک همکار خدا بدل شود. او می‌خواهد در امور معنوی فعال بوده و قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب آزاد، به‌عنوان پاداشی که استحقاقش را دارد به وی اعطاء شود.

همین مفهوم است که در واقع، اساس تجربیات مذهبی هندو را تشکیل می‌دهد. در همین راستا، ما می‌باید تصمیم بگیریم آیا می‌خواهیم تحت نفوذ برخی از انواع مادیگری باشیم یا به جهان‌های بهشتی برویم.

اکثریت یوگی‌ها چه باستانی و چه معاصر، تنها به نخستین گام در مسیر او رسیده‌اند. آنها حداکثر به طبقه ائیری دست یافته‌اند، هر چند خود این را نمی‌دانند. این بدان معناست که ما باید در نظر داشته باشیم که یک سیستم معنوی که در میان توده‌ها محبوبیت داشته باشد، ممکن است از

بدترین مسیرها برای انتخاب باشد. هر سیستمی که توده‌ای باشد، به‌ندرت یک مسیر حقیقی به سمت بهشت خواهد بود.

ماهاتما را می‌توان به درجات متفاوتی تقسیم کرد. اول آکولایت<sup>۱</sup> است یا کسی که نخستین قدم را در مسیر سوگماد برداشته است. او قادر است در طبقه ائیری و در میان ساکنین شهر ساهاسرا دال کانوال<sup>۲</sup> زندگی کند.

دوم، سادهو<sup>۳</sup> یا کسی که به منطقه سوم راه یافته باشد. در هندوستان این چنین در نظر گرفته می‌شود که او سه بار به دنیا آمده و یک علامت سه خط روی بازوانش می‌کشد. یعنی او خود را وقف جستجوی روشنگری معنوی کرده و از تمام رفاه و آسایش دنیوی محروم کرده است.

سوم، سانت<sup>۴</sup> یا استاد است. یک استاد کسی است که نه تنها به طبقه روح دست یافته، بلکه خود را در آنجا مستقر کرده است. او به یک استاد دانش معنوی و یک نماینده خدا تبدیل شده و قادر است به خواست خود به هر مکانی در کیهان‌های معنوی حرکت کند. او همان استاد درون و بیرونی است که درباره‌اش بسیار گفته‌ام. مسیحی‌ها در انجیلشان به استاد، مقام

<sup>۱</sup> - Acolyte

<sup>۲</sup> - Sahasra-dal-Kanwal

<sup>۳</sup> - Sadhu

<sup>۴</sup> - Sant

«مسیح» را می دهند درحالی که بوداییها او را «بودهی»<sup>۱۱</sup> می خوانند. بسیاری دیگر از القاب شناخته شده در مذاهب مختلف به استاد اطلاق می شود.

چهارم، اِکشار<sup>۱۲</sup> یا سانت متعال است. او به والاترین مکان در منطقه خدائی دست یافته است. باید اشاره کنم که این درجات شکوفائی به سوی خدا، در واقع درجات نیستند، بلکه به عنوان مراحل تجربیات معنوی شناخته شده اند. با قابلیت روح در باقی ماندن در مسیر حق و با ايمان گسترده در آرمان های والای اِکشار است که به این مراحل دست یافته می شود.

بسیاری از نظام های مذهبی درجات ثابتی از شکوفائی معنوی را به سوی کمال قائل می شوند. برای مثال، بودائی ها به کسانی که ده مرحله شکوفائی معنوی را در بودیسم یا کمال، طی کرده باشند، عنوان بودهی ساتوا<sup>۱۳</sup> اطلاق می کنند. اما این حقیقت که کمال معنوی با ده مرحله یا حتی هزار مرحله پایان نمی پذیرد، مَهر بطلان بر این ادعا می زند. در راه دست یابی به کمال معنوی، همواره یک قدم دیگر برای برداشتن وجود دارد. اگر قرار بود کسی به کمال معنوی به طور کامل دست پیدا کند، جایگزین خدا می بند و این نه تنها ناممکن و غیر عملی است، بلکه بسیار نامعقول می نمود.

در رده های پائین تر معنوی، بسیاری عناوین دیگر وجود دارند. این اسامی به مسافرینی اطلاق می شوند که به برخی درجات در جهان های

Buddhi - <sup>۱۱</sup>Eckshar - <sup>۱۲</sup>Buddhisattva - <sup>۱۳</sup>

مادی معنوی شامل فیزیکی، اثیری، علی و ذهنی نازل آمده اند. یک ریشی کسی است که میزان پیشرفت او همسان با الگوی رشد یک یوگی است. یک ماهاریشی برتر از کسانی است که تنها عنوان ریشی را دارند، اما او یک استاد معنوی نیست. سات گورو، سانت، سودهو و اکشار آنقدر نسبت به یک ریشی یا ماهاریشی برتری دارند که مقایسه میان آنها ممکن نیست. وای گورو، عنوانی بالاتر است و ماهانتا، استاد حق در قید حیات، بالاترین مقام معنوی است.

نظام های گوناگون مذهبی به بسیاری دیگر، عنوان های دیگری داده اند. برای مثال، مرشد در میان مسلمانان و صوفی ها یک استاد محسوب می شود. به هر حال، این عناوین اغلب به افرادی اطلاق می شوند که نه جزء مقدسین به حساب می آیند، نه استادان.

همانطوریکه قبلاً در این فصل گفته شد، یک سانت ینا استاد کسی است که به تاحیه پنجم رسیده باشد. این همان طبقه روح است که گاهی ساچ خاند، نامیده شود. یک سانت در میان نظام استادان ویراگی به درجه کمال روح یا خودشناسی دست یافته است.

ملهانتا بالاترین مقامی است که می تواند به جهان های پائین بیابد. او یک خدامرد است که توسط سوکما ت عالی تعیین شده تا «نام»<sup>۱۴</sup> یا کلمه پذیرش را اعطاء کند. وظیفه اصلی او نشان دادن مسیر بازگشت دوباره به

بهشت است به کسانی که وارد حلقه پذیرش می‌شوند. او، همچنین به‌عنوان یک راهنما عمل می‌کند.

سات‌گورو، جزء اولیاء سوگماد است. او همان کسی است که مسیحی‌ها در انجیل به‌عنوان فرزند خدا می‌شناسند. به کلامی دیگر، او همان تثلیثی است که راجع به آن در عهد جدید و دیگر نوشته‌های مذهبی جهان بحث می‌شود. او کسی است که به وضعیت خدائی دست یافته است.

غیر معمول نیست که چنین مقامی به کسی اطلاق شود که به‌عنوان یک ناجی به این دنیا می‌آید. در مصر باستان، فرعون‌هئی نخستین، هم خدا بودند و هم فرزند خدا و کریشنا، خدای محبوب هندی‌ها، یکی از فرزندان بی‌شمار خدا بود. بسیاری انسان‌ها خدا شده‌اند و بسیاری از خدایان به مقام بشر تنزل کرده‌اند. اما ماهاننا همان است که در سنت مهر خدایان آسیا نور زنده نامیده شده است.

ممکن است که او به صورتی ناشناخته در زمین ظاهر شود. اما هنوز او یک ناجی به سبک اسیریس<sup>۴</sup>، آتیس<sup>۵</sup> و میتراست. مانند آنها، او در اصل، متعلق به جهان‌های ملکوتی است؛ او نیز به همان شیوه در زمین ظاهر می‌شود و کاری را برای رستگاری جهانیان به انجام می‌رساند. همانند خدایان

باستانی، آدونیس<sup>۶</sup>، آتیس و کریشنا، او هم اغلب به شیوه‌های عجیب می‌میرد و سپس دوباره زنده می‌شود.

بنا به سنت دیرینه تمامی این مهر خدایان، هم بشارت و هم ماجرایی زندگی آنها از پیش مقدر شده است. راه او از پیش باز شده و رستگاری همه آنهاست که در محنت و مصیبتش در راه کسب آزادی سهیم می‌شوند، تضمین شده است.

ما تجسم فردی تثلیثی هستیم که این همه از زبان مسیحیان شنیده می‌شود. قصدم از این عبارات این است که هر آدمی روح، ذهن و جسم است - هر سه در یک و یک در هر سه. همچنین است درباره خدا؛ روح، ذهن و جسم - هر سه در یک و یک در هر سه.

در روح شادی، هوشیاری و عمل. در ذهن فکر، اختیار و جستجو و در جسم طلب خوشی‌های حسی خاکم است. اگر در روح به سر بریم در دامان شادی زیست می‌کنیم، زیرا روح یک وجود خوشحال است. به تدرت می‌تواند جز این باشد. با این وجود، هنگامیکه ذهن با قدرت زیاد پا در عرصه حکومت روح می‌گذارد، روح کنار می‌کشد و جسم را زیر سلطه ظالمانه ذهن رها می‌کند.

به منظور وارد شدن به اقلیم بهشتی، لازم است که آگاهانه بدان مبادرت کنید و این مبادرت آگاهانه به نوبه خود مستلزم این است که تمرینات معنوی روزانه خود را هم آگاهانه به جا بیاورید. ما اقلیم بهشت را به

این جهان فرو نمی‌خوانیم، بلکه خودمان را تا آن ارتفاعات معنوی صعود می‌بخشیم. این روند تماماً با آگاهی انجام می‌پذیرد و در اختیار خودمان قرار دارد. به این طریق ما فیض را هم از خود به ظهور می‌رسانیم و به واسطه این نشانه از خداست که عشق به همه آنچه در هستی است در ما شکوفا می‌شود.

تنها چیزی که ما با آن کار داریم وضعیت آگاهی‌مان است، نه هیچ چیز دیگر. مراتب متفاوتی که نشاتگر وضعیت آگاهی ما هستند عبارتند از:

- ۱- روح
- ۲- ناخودآگاه
- ۳- ذهن
- ۴- جسم

بشر توزیع‌کننده جریان مقدس اک (حق) است ولیکن تنها در تناسب با وضعیت آگاهی ماست که این جلوه‌های گوناگون اک می‌توانند به ظهور برسند. یعنی کسی که دائماً با قدرت معنوی کار می‌کند، مجراً یا کتالی می‌شود که این قدرت از او جاری شود. او می‌تواند برای قدرت منفی هم یک مجرا باشد ولیکن این امر مستقیماً ارتباط به جایگاهی دارد که او به عادت در آن به سر می‌برد.

از لحظه‌ای که پا به حیطة آگاهی معنوی می‌گذاریم، دیگر جوی‌ای چیزی نیستیم، چون شک و تردید را در منزل پیشین بر زمین نهادیم. این امکان وجود دارد که سوار بر موج افکار یک دوست به جهان‌های دیگر بتازیم و از او نیز «انسانی بسیار معنوی» بسازیم ولیکن اگر یکی در میان جمع سر تردید و بنای شک گذاشته و از سوءظن انباشته شود، این بشر بیچاره ما را هم می‌تواند تا پائین‌ترین پله نردبان تنزل دهد.

هنر سوال کردن به‌جز برای تئوری ساختن کاربرد چندانی ندارد. بنابراین، آن دسته از کسانی که از یک معلم می‌گریزند و از بی‌دومی و سوئی و چهارمی و پنجمی می‌دوند، با تئوری سروکار ندارند با عمل. آنهایی که بی‌وقفه می‌پرسند و کتاب و مجله و مقاله می‌خوانند از تئوری پیروی می‌کنند. تا روزی که یک نفر شروع به عمل و بکارگیری آن تئوری‌ها نکند، نمی‌تواند در کار اک به موفقیتی دست یابد.

در مسیر دستیابی به جایگاهی خدائی، تئوری فقط به منزله نخستین پله نردبان کاربرد دارد. با وجود این، کلاً سه مرحله مهم در مسیر اک وجود دارد. اول، خواندن کتاب‌ها، نوشتجات و دیسکورس‌های اک تا اینکه تئوری اک‌نکار را بیاموزیم. دوم، اینکه تمرینات معنوی قید شده در دیسکورس‌ها را به مرحله اجراء بگذاریم. این عمل باید حتماً طی مدتی طولانی، شاید حتی سال‌ها، ادامه یابد، چون ما جز به روش تمرین مداوم نمی‌توانیم انضباط را بیاموزیم.

سوم اینکه می‌باید راهنمان را از میان کتاب‌ها و دیسکورس‌ها پیموده و واصل حلقه شویم. در این سطح متوجه می‌شویم که شناختی از اسرار به درون آگاهی‌مان راه پیدا می‌کند بی‌اینکه تلاشی را که بیش از آن لازم می‌بود به خاطرش به‌جا آورده باشیم. از حالا به بعد، فرد دیگر جستجو نمی‌کند، بلکه فقط هس!

به هر تدبیر یک پدیده شگفت‌انگیز وجود دارد که در طی عبور از مرحله اول برای هر نوآموزی رخ می‌دهد. او باید از برای هر چیزی که دریافت می‌کند، بها بپردازد، چه به صورت وجه نقد و چه داد و ستد. این عملی است

که باید انجام شود زیرا جستجوگر در سطوحی پایین‌تر از آن قرار دارد که بتواند خویش را تا بالاترین اقالیم، عروج بخشد تا روزی که به شیوه‌ای مناسب به آن مرحله از شکوفائی دست یابد. وقتی جوینده از این دو مرحله عبور کرده و وارد جنبه سوم شود، دیگر متکی به کتاب‌ها، دیسکوس‌ها و سایر مکتوبات نیست. اما او «باید» به مثابه کاتالی خدمت کند که اک مقدس از مجرایش به جهان بیرون بریزد. به این ترتیب او دیگر هرگز از بابت دانشی که دریافت می‌کند، بدهکار نمی‌شود، چه از طریق یک کتاب باشد، چه با دسترسی به وضعیت‌های بالاتر از آگاهی. او اکنون به خود اک بدل شده است.

هر فردی به تناسب آگاهی خودش انکار را می‌فهمد. این سطح آگاهی در اوان زندگی، معمولاً بین یک تا شش سالگی فرد شکل می‌گیرد. این شناخت اساساً در نتیجه آموزش‌های مادر و پرورش‌های او، وراثت، تأثیرات محیطی و ژنتیکی و رهنمودهای دوران ابتدائی زندگی‌اش شکل می‌گیرد. باقی تجربیاتش، عموماً یادگیری فنون زندگی مادی است.

تا روزی که یک فرد تحت پوشش آموزش‌های اک واقع نشده باشد، سایر آثاری که به دستش می‌رسند به‌ندرت صاحب ارزش حقیقی‌اند. اگر یک فرد به حال خود رها شود، شاخص‌هایی که در جهت ظهور نقش انسانی‌اش رشد می‌کنند، هر چه بیشتر از کیفیاتی منفی و ویرانگر سرشار می‌شوند. افسار این گرایش‌ها تنها توسط نظام اجتماعی که در آن رشد می‌کند، مهار می‌شوند.

بنا به دلیل فوق، هر کسی مطلبی درباره‌ی اک می‌خواند یا چیزی را جمع به آن می‌نماید، آن را بر اساس سطح آگاهی خودش تعبیر می‌کند. یک

مسیحی آن را از دیدگاه پرورشی که در مسیحیت یافته نگاه می‌کند و یک مسلمان هم از نقطه نظر ویژه فهم مذهبی خودش آن را ارزیابی می‌کند. این عادت مسجل نسل آدمی است و همین باعث شده است که استادان اک، حقایق آن را در وجه نامحسوس، ناملموس و ناگفتنی آموزش‌هایشان مخفی کنند. مردم آن زمان صاحب سطح مناسبی از آگاهی نبودند که لازمه پذیرفتن تمامی حقیقت باشد.

بنا به دانش عام، آب سطح خود را می‌یابد. اک نیز از جهتی، همین حالت را دارد، زیرا باید در جستجوی وضعیتی از آگاهی درآید که از طریقش بتواند خود را نمود بدهد و این سطح از آگاهی می‌باید آماده دریافت آن باشد. درجه‌ای از حقیقت که می‌تواند توسط یک فرد به تجلی درآید، بستگی مستقیم به سطح آگاهی او دارد.

در نظر بعضی از مردم، اک به صورت مکتب اصالت روح،<sup>۱۷</sup> جیوه می‌کند، برخی هم آن را نوعی فرقه‌گرایی می‌پندارند و هنوز هم دسنه‌ای هستند که اک به نظرشان ساختار مذهبی پیچیده‌ای مشابه بودیسم و یا کاتولیسم می‌نماید. واقعیت این است که اک از هر روزنه‌ای که در دسترسش باشد استفاده می‌کند چه وضعیت آگاهی فردی باشد و چه گروهی. از نقطه نظر بیرونی، اک در قالب مراسم، نجملات بدیع و شیوه‌های ترویج بنیانگذارانش ظاهر می‌شود. اما یک نگاه دقیق‌تر نشان می‌دهد که اک در لابلای کلمات همه کتب مقدسه مذاهب جهان پنهان است.

اک به درون وضعیت آگاهی همه تراوش می‌کند، بی‌اینکه سطح آگاهی برایش تعیین‌کننده باشد. تجربه، هر صورتی که داشته باشد، می‌تواند پیام اک را در خود جای دهد چه در حالت ناخالص و دستکاری شده و چه در هیئت خالصش که حقیقت محض است.

هر چند، اگر بخواهیم حقیقت را به طور کامل دریافت کنیم، باید به ناچار وضعیت آگاهی‌مان از مراتب متعالی باشد.

تجربه خدا هرگز به صورت جمعی طرح‌ریزی نمی‌شود. چنین اعمالی از حقیقت فقط میان این به تنهایی و آن به تنهایی - فرد در مقابل پروردگار - درک می‌شود. به همین دلیل است که کسانی که عنوان ناجیان، شفاعت‌کنندگان، مردان خدا یا گورو (استاد<sup>۱</sup>) را دریافت می‌کنند، نشانی از تهائی بر چهره ندارند به ویژه در چشمانشان. آنها درد و رنج نژادهای دنیا را چشیده و حس کرده‌اند، اما تنها هستند. هیچ کس نمی‌تواند عشق یا زندگی به آنها ایثار کند مگر مقام متعال. اغلب، سوگمما چنین افرادی را تنها رها می‌کند تا خود شب تاریک روح را به صبح برسانند.

به همین دلیل اکتکار یک راه فردی است. همه می‌توانند این راه را بیمایند اما نه به صورت گروهی مجتمع. هر کسی باید به راه خود رود و چیزی را تجربه کند که به خودش انحصار دارد. باز هم به همین دلیل است که اک معمولاً مناسب حال چلاهای (بزرگواران) پیشرفته است، زیرا تا

روزی که او درک لازم از شیوه‌های اک را نیاندوخته باشد، همیشه متکی به استاد باقی خواهد ماند.

استاد این را می‌داند که هیچ کس در جسم خاکی راه گریزی از مرگ نخواهد یافت، هر چند بعضی مصرانه بدان سعی دارند. امکان ندارد کسی را بیابیم که دیر یا زود، مرگ سر وقتش نیاید و یا طلسمی در مقابلش داشته باشد. تنها تعداد انگشت شماری که اسرار اک را کشف کرده‌اند، می‌توانند از مرگ رهائی یابند؛ باقی مردم باید بیاموزند چگونه از ترس مرگ رها شوند.

بنابراین، همه آنچه منظور نظر ماست، وضعیت‌هائی است از آگاهی وقتی یونس رسول، استاد والامقام اک، نامه‌های معروفش را که در عهد جدید انجیل آمده می‌نوشت در رساله مشهورش، «رساله‌ای به افسیانی‌ها» می‌گوید، «همه آن چیزهائی که مورد نكوهش قرار می‌گیرند از نور متجلی شده‌اند، زیرا هر آنچه در تجلی درآید به ناچار نور است.»

آنچه او سعی دارد در این عبارت بگوید این است که، آگاهی نور است. آگاهی یکی است یا آن طور که هندوها می‌گویند، وحدت دارد، ولیکن خود را در میلیون‌ها شکل به نمایش در می‌آورد و در سطوح بی‌شماری از آگاهی جلوه می‌کند. این همان مقوله‌ای است که پیش از این اشاره کرده که می‌گفتم اک جایگاه خودش را در هر سطحی که فرد باشد، پیدا می‌کند و او را به‌عنوان بخشی از روح الهی یا اک می‌پذیرد.

در چشم انداز الهی، جدائی وجود ندارد، زیرا اک را نمی‌توان به پاره‌هائی تقسیم کرد. آگاهی چیزی جز خود ما نیست، با این وجود چقدر

معدودند کسانی که در بافته‌اند خودشان تمامیت و وحدانیت آفرینش‌اند. این وضعیت همان شناسائی خویش است که من اغلب از آن سخن گفته‌ام. یعنی شناسائی آن چیزی که هست. در حقیقت ما درمی‌یابیم که واقعیتی خارج از ما وجود ندارد.

وضعیتی از آگاهی که یک شخص می‌تواند در آن به سر برد، ممکن است خوب، بد و یا خنثی باشد ولیکن این با تمامیت ارتباطی ندارد. ما آن چیزی می‌شویم که خودمان بپذیریم. یا به عبارت دیگر، آگاهی درون ما جلوه‌ای را به خود می‌پذیرد که ما آرزو داریم باشیم. چه در قالب شکل و فرم و چه در قالب فکر. آگاهی، بر خود قانون است و به فرمان ما ظهور می‌یابد. ما خودمان قانونیم و به آگاهی‌مان شکلی را اعمال می‌کنیم که خود آرزو داریم.

از لحظه‌ای که ما هستی خود را در خویش برتر بنا کنیم از شر غارت علت‌های ثانویه و این باور که عاملی بیرون از ما می‌تواند بر ما تأثیر گذارد، خلاص می‌شویم.

آگاهی روح خداست و آن‌اک که درون ما به سر می‌برد نیز آگاهی و روح است. بهترین مثال این امر یک کتاب داستان است. یک کتاب داستان جلوه بخش یک حالت یا وضعیت از آگاهی است و این امر بیشتر در مورد داستان‌های واقعی مصداق دارد. سفر کردن به جای دیگر هم تجربه‌ای است از یک حالت آگاهی جدید، زیرا دلیل این که شهرمان این همه از نیویورک متفاوت است این است که ما انتظار داریم در نیویورک با وضعیتی از آگاهی برخورد کنیم که با شهر خودمان تفاوت دارد. این امر در خصوص همه شهرهای دنیا و کشورهای دیگر صدق می‌کند. زیرا آداب، رسوم و سنت‌ها

چهره متفاوتی بر افکار جمعی هر یک از آنها رسم می‌کند. حال، اگر مردم سطوح آگاهی متفاوتی را در سراسر جهان تأسیس کرده‌اند، می‌توانیم به عبارتی طبقات دیگر هستی را هم صرفاً وضعیت‌هایی از آگاهی به شمار آوریم.

از یک دیدگاه می‌توان شاهد بود که این جهان اختلاطی بی‌پایان از سطوح مختلف هوشیاری است. بنابر همین اساس، آن جهان‌هایی که ما به نام ماوراء می‌شناسیم می‌تواند ادامه این سطوح بی‌شمار از آگاهی باشد. پائین‌ترین وضعیت‌ها در جهان فیزیکی حاکم است ولیکن هر چه بیشتر از میان طبقات صعود کرده و به وضعیت خدائی نزدیک‌تر می‌شویم، جهان‌ها هر چه بیشتر مجلل و پر شکوه می‌شوند. به معنای متعارف کلمه، ما عملاً سفر نمی‌کنیم، بلکه چیزی تجربه می‌کنیم که «در آنجا بودن» نامیده شده است. ما این را می‌دانیم؛ هیچ چیز قادر نخواهد بود در شادی و یقینی که از این تجربه نتیجه می‌شود خللی بوجود آورد. باز هم در اینجا یا شناختی سروکار داریم که درباره وضعیت است که در آن به سر می‌بریم و درک این موضوع که دیگر هرگز از این وضعیت جدا نخواهیم شد.

جهان‌های ماوراء وضعیت‌هایی از آگاهی‌اند که ما در قالب روح به آنها وارد می‌شویم، نه در جسم. ما هیچ وقت در کالبد‌های اثیری، علسی و ذهنی‌مان سفر نمی‌کنیم، بلکه همیشه در روح که خویش حقیقی ماست سفر می‌کنیم. این واقعیت زندگی است و باید به همین ترتیب هم پذیرفته شود. در سفر روح، سر و کار ما در واقع با زمینه‌های گوناگونی از هوشیاری و تشخیص است. ما هرگز به طبقه بعدی وارد نمی‌شویم، بلکه چون ورود

خداشناسی به سر بریم، باید با روحیه و کرداری زندگی کنیم که گویی آرزوی فوق برآورده شده است. این همان «دانستی» است که موجب می‌شود هر چیزی تحقق یابد.

یک چنین سفری به حرکت یا سیر درونی مشهور است. خویش درون ما در جهان درون همان قدر واقعی است که جسم ما در این جهان بیرون. اما خویش درون بخشی بسیار اساسی‌تر از آگاهی را جلوه می‌بخشد. اگرچه، این خویش درون نیز از این جهات به جسم بیرونی شهادت دارد که می‌باید آگاهانه راهنمایی شود و از طریق تمرینات معنوی اک انضباط بیاموزد.

جهان درون، جهان اندیشه و احساس بوده و با خویش معنوی بشر همساز است. این جهان ساختار خودش را دارد و محل سکونت وجودهائی است که در آن جایگاه‌ها زندگی می‌کنند. حرکت خویش معنوی ما، یعنی روح، همیشه از جایگاه علت است. آنچه باعث حرکت آن می‌شود، یک فعالیت درونی است به نام میل یا آرزویی که در جهت این تجربه درونی شکل می‌گیرد. تمامی این حرکت درونی از فعالیت سرچشمه می‌گیرد که مستقل از کالبد بیرونی ما رخ می‌دهد.

با این شیوه، حرکت به هر طبقه‌ای میسر است، زیرا کالبد بیرونی هرگز نمی‌تواند از بی او برود. این صرفاً عمل مستقلانه خویش اندیشمند است که اجازه حرکت و آزادی تام دارد. تفاوت بین یک استاد و کسی که هنوز این مراحل تکاملی را طی نکرده است در همین جا مشهود می‌شود. استاد روی کالبد درونی‌اش کنترل دارد و می‌تواند آن را به هر جایی که بخواهد ببرد، بی‌اینکه سدّ و مانعی بر سر راهش باشد.

مستلزم به همراه داشتن یک کالبد است، هوشیاری و قوه تمیز و شناخت خودمان را تا جایی گسترش می‌دهیم که آن طبقه را شامل می‌شود از آن آگاه می‌شویم و آنچه را که در آنجا هست تشخیص می‌دهیم، همه چیز را مشاهده می‌کنیم و نتیجه تجربیاتمان را در آنجا به طور کامل به خاطر می‌آوریم.

ما آزادیم تا طبقه دلخواهمان را برای سکونت در هر یک از این وضعیت‌های آگاهی که میل داشته باشیم انتخاب کنیم. اما در اغلب موارد به جایی می‌رسیم که فریاد بر می‌کشیم تا کسی بیاید و ما را از وضعیت منتخیمان نجات دهد. تمامی این وضعیت‌ها، بی‌جان هستند تا لحظه‌ای که ما به آنها وارد شده و با هر یک از آنها یکی شویم. این تمام راز زندگی است: وارد شدن به مرحله‌ای از آگاهی و یکی شدن با آن. بنابراین، ما وقتی وارد جهان اثیری می‌شویم، نچاریم تا با آن یکی شویم یا به مثابه «حالت بودن» یا وضعیت هستی من با آن وحدت حاصل کنیم. اگر به جای این عمل، کالبد اثیری‌مان را به آنجا انعکاس دهیم، ریزمان نقره‌ای یکی از تجهیزات است که محصوریم به خود حمل کنیم، در حالیکه اگر به شیوه اصلی، یعنی سفر روح به آن طبقه وارد شویم، محموله‌های زائد به همراه نداریم. ما به مثابه مأمورین آزاد در حال سفر می‌باشیم.

باز هم می‌خواهم این را اشاره کنم که ما به معنای متعارف کلمه، از جایی به جایی سفر نمی‌کنیم. بلکه در حال تجربه کردن «تشخیص خود» و زندگی کردن با این حس می‌باشیم که مطلوب‌مان برآورده شده است. بنابراین، اگر بخواهیم در هر یک از وضعیت‌های دیگر یا حتی در وضعیت



یک شخص پرورش نیافته به خود اجازه می‌دهد یا به دام قدرت منفی گذاشته و تحت فرمان نیروهای کل<sup>۱۹</sup> قرار گیرد. این احتمال زیاد است که باوه‌گونی‌های ماشینی و منفی از او جاری شوند و بسیاری از چیزهایی که در جهان بیرون جای دارند، او را آزار دهند. او قادر نخواهد بود تجربه‌های درونی مناسبی داشته باشد، زیرا نمی‌تواند از درون، خودش را کنترل کند. به همین علت من مکرراً تأکید نموده‌ام که انضباط، آزادی به ارمغان می‌آورد. روزی که کلید کنترل حرکت خویش درونی‌مان را به دست آوریم، «آزادی» وضعیت آگاهی‌مان خواهد بود. ما در این جایگاه حق انتخاب داریم؛ هر تصمیمی که بخواهیم می‌گیریم به هر جهتی که بخواهیم سفر می‌کنیم و می‌توانیم با کسی که دائماً در وضعیت خدائی به سر می‌برد، یکی شویم.

برای همین است که من این همه تأکید کرده‌ام که تمرین معنوی (مراقبه) یک از اهمیت بسزائی برخوردار است. زیرا، اگرچه مردم بسیاری از میان دوره‌های مختلف عبور می‌کنند، تنها به این دلیل که پس از مدت ناچیزی تمرین، تجربه‌ای عایدشان نمی‌شود تصور می‌کنند که یا خودشان آمادگی سفر روح ندارند و یا اینکه تمرینات مراقبه اصلاً ارزش تجربه را ندارند.

اصلاً جای تعجب نیست هنگامیکه شخصی نامه‌ای به من می‌نویسد و در آن بنای نارضایتی از تمرینات مراقبه پیشنهاد شده را می‌گذارد، چون دو روز آن را امتحان کرده و نتیجه‌ای عایدش نشده است. این روش کار مردم کاهل و تسهل است. ما هیچ وقت انتظار نداریم بعد از دو روز مدرسه رفتن

هندس را به طور کامل یاد بگیریم. به همین ترتیب، در حیطه‌ای نیز بسیار محدودند کسانی که ظرف چنین مدت کوتاهی انضباط او را بیاموزند.

تضاع میان دو نظام این جهان همچنان ادامه می‌یابد و ما کاملاً تحت تسلط آن چیزی واقع می‌شویم که به‌عنوان نفس منفی یا بیرونی می‌شناسیم، نفسی که کنترل اعمال ما را به دست می‌گیرد. بنابراین، برای بازیافتن مالکیت خود و بردن بهره از سهم آزادی‌مان، چاره‌ای نداریم به جز اینکه وظیفه سنگین خویش - انضباطی را آغاز کنیم. تا این انضباط فراگرفته نشود هرگز آزادی‌ای در بین نخواهد بود و فرصت سیر درون به وضعیت‌های بالاتری از آگاهی الهی رخ نخواهد داد.

هنگامیکه به این درک نائل آئیم که روح سنگ زیربنای همه معلولات است، سایر تکه‌هایی که تا به حال آموخته بودیم سر جای خود قرار می‌گیرند. در میان این آموختارها این دانش نیز عیان می‌شود که ما می‌توانیم به هیچ کس و هیچ چیز متکی نباشیم مگر خود. این همان قدرت درون است که به کل زندگی ما شکل می‌بخشد و از طریق وضعیت آگاهی ما خود را در جهان بیرون متجلی می‌کند.

بگذارید باز هم تأکید کنم که این یک انضباط ذهنی نیست. این انضباطی است حاکم بر احساسات عاطفی و نیروهای تخیلی. کسی که با وفاداری از این تمرینات معنوی پیروی کند، خواهد دید چگونه در کشاکش همیشگی بین قدرت اراده و نیروهای خیالی کدام یک پیروز خواهد شد. دست آخر خواهیم دید که همیشه خیال گوی سبقت از همه می‌ریاند، زیرا این خیال است که عاطفه را می‌سازد.

نتیجهٔ خویش-انضباطی این است؛ کنترل کردن خویش درون. اما این اتفاق نخواهد افتاد تا روزی که انضباطی که رویش انگشت می‌گذاریم می‌چون و چرا اجرا شود، چون متخبله می‌تواند ترس، غم و سایر کیفیات منفی زندگی را هم به خانهٔ درون دعوت کند. اما به هر حال فراموش نکنید که با انضباط و تحت کنترل درآوردن، خیالی می‌تواند، عشق، آزادی و شادی به زندگی مان عرضه کند.

بنابراین، اگر مجبور شوم بگویم، «اقلیم من از این جهان نیست» به این معنی خواهد بود که من در وضعیتی از آگاهی به سر می‌برم که همه چیز زیبایی، نور و صوت است. هر کسی که به این وضعیت می‌رسد در می‌یابد که دائماً هدف حمله‌های نیروی منفی خواهد بود که منظورشان دوباره به زیر کشیدن اوست. زیرا زیستن در وضعیت‌های بالای آگاهی فرد را قادر می‌سازد در عوض تجاوزاتی که چه از جانب بستگان و چه از بیگانگان به او می‌شود، عشق نثارشان کند.

بنابراین، آگاهی تنها وضعیتی است که در مطالعهٔ یک ارزش ملاحظه و تفحص را دارد.

## فصل سوم

### حقیقت چگونه به همهٔ مردم و همهٔ چیزها راه می‌یابد؟

حقیقت برای رسیدن به جهان بیرون راه منحصر به خود را دارد. این کار از طریق آگاهی فردی هر شیئی زنده‌ای صورت می‌گیرد که شامل آگاهی معدنیات، سنگ‌ها، گیاهان، حیوانات و بالاخره بشر می‌شود.

سوگماد متعال توسط «نام» یا «کلمه» به عالم کبیر راه می‌یابد. نام و کلمه، همان «سوگماد» و «اک» هستند. خدا یا سوگماد در عالم صغیر هم حضور دارد. نام او اک، فراگیرندهٔ همهٔ کائنات است، توسط حواس جسمانی هیچ موجود زنده‌ای قابل تجربه کردن نیست و می‌باید از طریق آگاهی، تجربه شود.

پس باید این را بیاموزیم که آنچه در عوالم معنوی شکل حقیقی دارد، توسط حواس جسمانی تحریف می‌شود. ذهن، جهان بیرون را توسط این حواس جسمانی تجربه می‌کند. جهان درون توسط این حواس قابل درک نیست، روح باید از ذهن و حواس فیزیکی جدا شده مستقیماً حقیقت را رویت کند. برای کسی که طریق اک را به کار می‌بندد، این امکان وجود دارد.

اک می‌تواند برای بشر یک طریق همگانی و عالمگیر باشد. خود بشر با یافتاری روی جهان بینی غیر قابل اثباتش، تحقق این امر را تا به امروز به تعویق انداخته است. این مشکل عمدتاً زائیده عدم اطلاع از وجود جهان‌های معنوی و فقدان اراده در پیروی از آن است. هر چند، این دو مشکل می‌توانند با با ظهور ماهانقا، استاد حق در قید حیات و با توسط هر کسی که به هر طریق از راه حقیقت پیروی کرده، و حقیقت را درک کرده باشد، حل شوند.

هیچ بشری مشکلات زندگی را با فلسفه، دین و یا مطالعه عرفانی نگشوده است. علیرغم آنچه پیروان این سه رشته از فعالیت معنوی ادعا می‌کنند، هیچ یک قادر به ارائه شیوه‌ای برای تجربه حقیقت جهان‌های معنی نیستند. تمامیت تجربه معنوی، درون قلب روح الهی جای دارد، هم‌تنی که ما در اینجا، اک می‌نامیم. فقط هنگامیکه فرد وارد اک شود و به ابزاری برای استفاده خدا بدل شود به راستی از حقیقت آگاه می‌شود.

حقیقت به این ترتیب از بشر، برای مقصود الهی‌اش سود می‌جوید که وارد حیطه تحتانی آگاهی وی شده و آن را روشنی می‌بخشد. این عمل به این منظور انجام می‌شود که بشر مراحل تکاملی معنوی خویش را طی کرده

و بتواند به شکوفائی خود ادامه دهد. حقیقت از میان پرده مرگ روزانه، او را عروج می‌بخشد.

هر باری که ما از میان پرده مرگ به درون طبقه دیگری عبور می‌کنیم که فراسوی جهان فیزیکی است در وضعیت تحسانی آگاهی‌مان، مرگ را تجربه می‌کنیم و در عالم حواس می‌میریم. مفهوم تازه‌ای از حیات، تولد می‌یابد و دیدگاهی عمیق‌تر و گسترده‌تر از تمامی آنچه ماوراء حواس بشری قرار دارد به ما عرضه می‌گردد و آنگاه که به ساعت آخر در مسیر عمر می‌رسیم بی‌هیچ هراسی به درون ماوراء عظیم هستی قدم می‌گذاریم. از روش کسب آمادگی با مردن روزانه، ما از روی تمایلی طبیعی، سایر طبقات هستی را به مثابه منزلگاه‌هایی دیگر در مسیر بی‌پایان سفر خود می‌پذیریم.

گاهگاهی نامه‌هایی از اشخاصی دریافت می‌کنم که تازه یا به عرصه‌ای از عمر خود گذاشته‌اند که دوران پیری نام دارد. اینها از مرگ هراسانند، زیرا مرگ برایشان تداعی کننده هیچ چیزی نیست مگر یک جهان تاریک، جائیکه چیزی بجز یک هیچ سیاه رنگ وجود ندارد. آنچه اینان از مرگ پذیرفته‌اند، قدم گذاشتن از فراز مرز جهان خاکی به درون ناشناخته است. همانگونه که روزی بشر می‌پنداشت آن سوی جبل الطارق جهانی تهی از حیات پنهان است.

من همواره کوشیده‌ام به مردم بفهمانم که بزرگترین ماجراهای زندگی، ماوراء این حیات فیزیکی و این جسم خاکی وجود دارند و اینکه همه ما می‌توانیم از فرصت این اکتشاف برخوردار شویم، مشروط بر اینکه تمرینات مراقبه اک را پیش گرفته و با وفاداری آنها را همه روزه به کار بندیم. تنها

هنگامیکه شگرد ترک گفتن آگاهی فیزیکی را آموخته و وارد وضعیت‌های بالاتر می‌شویم، می‌توانیم بدانیم که مرگ فقط یک در است که به روی جهان‌های کائنات باز می‌شود.

کسانی که در عمل کردن به اک تبخیر حاصل می‌کنند، مردمانی خوشحال خواهند بود زیرا با عبور از مانع مرگ است که استاد درون را ملاقات می‌کنند و حقیقتی را که در ماوراء نهفته است می‌آموزند. کسانی که صاحب این قابلیت باشند تعلیم داده می‌شوند که به استنادانی در تمامی طبقات درون بدل شوند و هنگام رحلت جسم خاکی عزیزانشان، قادر خواهند بود آنها را از ترس، درد و شکنجه نجات داده از پرده مرگ بگذرانند و به حیطه‌های بالاتر راهنمایان شوند.

تفاوت فاحشی بین آن کسانی که **واصل** حلقه‌های **اکنکار** شده باشند و غیر **واصلین** وجود دارد که هنگام مرگ هر یک از آنها مشهود می‌شود. **واصل** به جهان‌های بهستی می‌رود درحالی‌که غیر **واصل** در چرخه تولد و مرگ باقی می‌ماند تا حاصل خوب یا بد بذری را که کاشته است برداشت کند.

محل اتصال روح در بیداری در نقطه‌ای میان دو چشم، متمرکز است که به عبارات مختلف به عنوان تیسراتیل<sup>۲</sup>، چشم سوم یا درجه دهم موسوم شده است، گرچه از آن به نام چشم **معنوی** یاد می‌کنیم. برای سفر کردن به

جهان‌های لطیف معنوی، ابتدا باید ذهن و روح فراهم آیند و توجه‌همان روی این نقطه ثابت بماند. این پنجره‌ایست میان جهان‌های فیزیکی و معنوی.

گاهی جریان‌های هزار گونه از نیروهای **معنوی** در طبقه **اثیری** که انرژی‌رسان و حفظ کننده کیهان‌های فیزیکی است به نام نیلوفر هزار برگ یا مار هزار سر موسوم است. اما در نظر کسانی که چشم معنویشان توسعه کافی نیافته، این نیروها ممکن است به صورت یک شعله تنه‌ای معنوی به نظر بیایند. تجلی رنگ و رو رفته‌ای از این مرکز انرژی هنوز در کلیساهای و معابد وجود دارد که در آنجا شمع روشن می‌کنند و این به تقلید از شعله **اثیری** است. صدای طنین زنگ‌ها نیز در اماکن نیایش، نمایشگر صدای طبقه **اثیری** است.

بشر، عالم صغیری است از عالم کبیر که تمامی خلقت در آن جای دارد. آن هنگام که **آگاهی** بزرگتر از طریق هر مجرائی که بیابد به **آگاهی** کوچک‌تر نفوذ کند، پس جوهر همه کائنات به درون شخص راه یافته است و اگر عالم صغیر متحجر شده و یا از قدرت منفی پر شده باشد، باید به شیوه‌ای باز شود تا به عالم کبیر رخصت دهد آن را از نیروهای **معنوی** پر کند.

هر چند، یک جنبه دیگر وجود دارد که حتی پیش از این مورد توجه ماست. این همان تجربه عرفان درون است که به روش حرکت روح حاصل می‌شود. وقتی درباره تجربیات کسانی که حیطه **آگاهی** انسانی را ترک گفته و به وضعیت‌های بالاتر صعود کرده‌اند می‌شنویم، درمی‌یابیم که برای بیشتر مردم داشتن تجربه‌هایی مشابه آن امکان پذیر است.

این وضعیت‌های بالاتر طبقات معنوی به معنای حقیقی، فراسوی دوگانگی جهان فیزیکی قرار دارند. در اینجا اثری از نیک و زشت، کراهت و زیبایی نمی‌یابیم. اینجا، تقسیم ناپذیر، دربرگیرنده و فراسو است. شناخت وضعیت خدائی حالتی خنثی و بی تفاوت نیست.

این وضعیت دربرگیرندهٔ خلسهٔ الهی، دانش و عشق در خالص‌ترین و فشرده‌ترین جوهر خود می‌باشد.

یکبار که بر فراز همهٔ طبقات صعود کرده وارد جهان حقیقی خدا شویم، درمی‌یابیم که تابناکی آن و آگاهی الهی همهٔ آن چیز است که هستی در آن خلاصه می‌شود. در میان گوناگونی پدیده‌های فیزیکی و روانی، ما به کشف این وحدت حقیقی و پنهان که بخش منفرد خداست نائل می‌آئیم که در همه چیز دست‌اندرکار است. ما نیروی خدا را می‌شناسیم و می‌بینیم که در همه چیز هست. البته، تا رسیدن به اینجا، ما دیگر به فراسوی خواست‌ها و آرزوها سفر کرده‌ایم و اعمال ما دیگر بدون آرزو و خواستی در جهت منافع خودمان انجام می‌شود. بنابراین، نیازی نداریم به قلّه کوه‌های بلند، به درون غارها و انبوه جنگل‌های دور دست برویم تا دست از آرزو بکشیم.

در خلال سفر یک روح در جهان‌های بالا، تجربه‌ای از حقیقت رخ می‌دهد که از گنجایش درک عقلانی بشر خارج است. هنگامیکه تلاش می‌کنیم یا استفاده از کلمات این تجربیات را توضیح دهیم، بیانات ما به گوش آن کس که سفر روح نکرده باشد متناقض و پراکنده جلوه می‌کند. هیچگونه تضادی در این حقایق وجود ندارد، بلکه چون اینها حقایقی هستند

که از طریق سطوح آگاهی متفاوت مکشوف می‌شوند در ظاهر متناقض هستند.

حقیقت مطلق فقط در قلب سوگمناه شناخته می‌شود. ولیکن، چند نفر از ما می‌توانند به این درجه از واقعیت خالص دست یابند؟ هر چه بالاتر می‌رویم، چشم انداز خدا حقیقی‌تر می‌شود. حقیقت هر طبقهٔ مشخصی، برای آن طبقه همیشه حقیقت خواهد بود، اما این حقایق همیشه گوی سبقت را به حقیقت بالاتر می‌بازند. بنابراین تا رسیدن به واقعیت غائی، حقیقت در هر طبقه‌ای نسبی است.

برای هر نوآموزی در یک همیشه یک سؤال پیش می‌آید. آیا او می‌تواند با استفاده از خود هیپنوتیزم بهتر سفر روح کند؟ جواب منفی است. روش یک همانگونه که قبلاً توضیح داده شد با استفاده از استقرار توجه روی یکی از نقاط جهان درونمان انجام می‌پذیرد. ما می‌دانیم که تمرکز در هیپنوتیزم، روشن‌بینی و سایر شکل‌های فعالیت‌های اسراری لازم است ولیکن این اعمال هیچگونه شکوفائی معنوی برای ما به بار نمی‌آورند، حتی به دانش معنوی ما هم چیزی نمی‌افزایند. اینها صرفاً شعباتی از جنبه‌های مختلف یک هستند.

مراتب طبقه‌بندی شدهٔ حقیقت، آن‌طور که در بالا ذکر شد، اغلب موجب سقوط بسیاری از جستجوگران خدا می‌شود. این دربارهٔ مذاهب گوناگون این دنیا هم حقیقت دارد. برای مثال، پیروان مکتب اصالت روح،

در خصوص یک مذهب حقیقی چنین مشاهده می‌شود که هنگامیکه یک استاد فرم جسمانبش را ترک می‌کند، دیگر کاری با امور جهان فیزیکی ندارد. عموماً یکی جانشین وی می‌شود و کسانی که آمادگیش را داشته باشند به طرف او می‌روند. در مورد مکتب اکا، اگر چه تفاوت چندانی نمی‌کند که استاد یک فرد به ماوراء رحلت کرده باشد یا نه، استاد حق در قید حیات همیشه آماده خدمت به هر آن کسی است که آرزوی پیروی از او را به درون جهان‌های ماوراء داشته باشد.

هنگامیکه یک فرد یک مذهب را از طریق کشیش‌ها، احکام و تشکیلات پایه‌گذاری می‌کند، این صرفاً چیزی بیش از یک شکل ظاهری نیست. معدودند کسانی که با پیروی از چنین طریقی راهی برای وارد شدن به اقالیم بهشتی الهی به معنایی که منظور نظر استادان اکا است، دست یابند. فقط استاد حق در قید حیات، همان کسی که در ادب نامه‌های عرفانی سرق با القابی چون جنان، پیر مغان و اسامی دیگر نامیده می‌شده و از اساتید نظام باستانی و ایراهی<sup>۵</sup> است، کنید رمز اقالیم اسرار خدا را در دست دارد.

ما باید دنیا و خویش ثقیل خود را فدای یک نظر به چشم‌انداز والای واقعیت مطلق کنیم، اما این فدیة، ترک کردن دنیا و رهبانیت از جهان فیزیکی نیست، هر قدر هم ما را درباره‌اش به غلط آموزش داده باشند. این فداکاری، ترک تعلق و رهایی از تسلط ذهن است بر ما. کسانی که ذهنشان را به دنیا فروخته باشند، هرگز فرصتی برای به جا آوردن این سفرهای ماورائی به سایر طبقات نخواهند یافت.

بهشت‌های خود را در طبقه انیری بنا کرده‌اند. نام آن سامرلند<sup>۳</sup> (به معنای توموزستان = سرزمین تابستان) است و بیشتر پیروان این جنبش بعد از مرگ به دورتر از آنجا راه نمی‌یابند. به همین ترتیب، مسیحیان بهشت خود را در طبقه چهارم یا مرتبه نهی تأسیس کرده و بیشتر پیروان آن پس از مرگ در مکانی به نام فردوس<sup>۴</sup>، به سر می‌برند. هیچ یک از آنها مگر، معدودی از قدتسین اعظمشان نتوانسته‌اند از این منزلگاه عبور کرده و به ماوراء آن دست یابند.

مطالعه دقیق تر نشان می‌دهد که طبقه چهارم در ظاهر بهشت تمام ادیان بر شمرده شده است. پیروان یهود، اسلام، بودائی‌ها، تاوئیسم‌ها، بهائی‌ها، جانسیسم‌ها، سبنوئیسم‌ها، سیک‌ها و میترائیسم‌ها که تنها معدودی از ادیان زمین هستند، اسکان در این طبقه را پس از ترک کالبد خاکیشان برگزیده‌اند.

یک نکته مهم جهت یادآوری این است که هنگامیکه یک استاد و یا پیشوای یک مذهب این جهان را ترک می‌کند، آن هیئت مذهبی، شراره الهی‌اش را از دست می‌دهد. دلیلش هم این است که آن استاد یا مؤسس به مثابه واسطه ارتباط بین قطبین انسانی و الهی عمل می‌کند. به عبارتی، او خدای تجلی یافته بر زمین است. بدون او، حلقه اصلی زنجیره اتصال بین قدرت باریتعالی و مریدان بازمانده‌اش وجود ندارد.

<sup>۳</sup> - Sumerland

<sup>۴</sup> - Paradise

<sup>۵</sup> - Vairagi

پیش از اینکه ما بتوانیم سفر روح را بیاموزیم، باید تزکیه شویم. برای انجام این کار لازم است در معاشرت با استاد و از طریق خواندن و گوش دادن به دیسکوریس‌های او خود را عروج بخشیم.

مذاهب اصولی چنین شرائطی را برای پیروان خود قائل نیستند، بلکه برای کسانی عملکرد دارند که تفحص در امور جهان‌های معنوی برایشان از درجه دوم اهمیت برخوردار است و زندگی روزمره دنیوی در اولویت قرار دارد.

بر اساس مشاهده سه وضعیت از آگاهی را می‌یابیم: اول، خواب عمیق است که در آن آگاهی و هوشیاری نسبت به هیچ چیز وجود ندارد. این در پائین‌ترین سطح آگاهی قرار دارد، وضعیتی که به آن آگاهی مرگ می‌گوئیم. معمولاً حیوانات وقتی مورد حمله حیوانات بزرگتر قرار می‌گیرند از این وضعیت استفاده می‌کنند. ما نیز گاهی مرتکب این عمل می‌شویم. هنگامیکه بخواهیم از بعضی عوامل زندگی دوری کنیم، معمولاً به این وضعیت ناخودآگاهی فرو می‌رویم.

نوع دوم رؤیاست که در آن آگاهی مبهمی داریم. در طی این وضعیت رویا، همه چیز بدون ارتباط و جدا از هم درک می‌شوند و هنگام بیدار شدن، معمولاً از آنچه به وقوع پیوسته است هوشیاری نداریم. شاخص معمول این وضعیت، عدم کنترل روی اراده‌مان است.

در وضعیت بیداری، آگاهی صاف‌تر می‌شود. در این شرائط درمی‌یابیم که تجربیاتمان منسجم و دریافت‌هایمان روشن‌تر است. ما می‌دانیم که موقعیتمان چه می‌تواند باشد، هر چند دانش ما متکی به ظواهر است. اما از

دیدگاه واقعیت معنوی، ما هنوز دریافتی از حقیقت نداریم. ما فقط با عقل کار می‌کنیم که در این طبقه بالاترین رکن است. ولیکن، در واقع بسیار غیرقابل اتکا است.

پله بالاتر از آن، وضعیت جاودانگی است. این قدم را که برداشتیم آگاهی از طبقات بالاتر شروع می‌شود. جائیکه همه چیز از قماش لطیف است و حقیقت واقعیت غائی است. در این مرحله مغز و اعضای فیزیکی ما عمل نمی‌کنند، گوئی در حالت خواب و یا خلسه قرار داشته باشند. خویش حقیقی مسلط می‌شود و تنها به وسیله حواس معنویمان در این جهان‌ها فعالیت می‌کنیم. این مرحله آخر توسط سفر روح قابل دسترسی است.

به همین ترتیب سه بخش عمده در تمامی خلقت وجود دارد. اینها عبارتند از: کیهان‌های فیزیکی، جهان‌های مادی معنوی و نواحی خالص معنوی.

کیهان مادی به نام پیندا از شش طبقه ماده لطیف ساخته شده است. این طبقات مترادف با چاکراهای روانی هستند که در فلسفه یوگا به خوبی شناخته شده‌اند. مناسفانه دانش مربوط به این چاکراها آنقدر توسط مذاهب شرقی مورد تحریف و دستکاری واقع شده که آگاهی مردم از آن دست دوم است. هر چند جهت اطلاع ما، این شش طبقه، شش کلاف عصبی هستند که در طول ستون فقرات ما در انطباق با ارتعاشات شش مرکز روانی در کیهان تحتانی قرار دارند.

پائین ترین اینها چاکرای آدهار<sup>۶</sup> نام دارد. این به نیلوفر چهار برگ موسوم است که در مجاورت مقعد قرار دارد. این جایگاه عنصر خاک است و اولین مرحله از مراحل یوگیها است. کلمه‌ای که در این بخش مورد استفاده است کالینگ<sup>۷</sup> می‌باشد. رنگ این چاکرا قرمز کم رنگ است.

بعد از آن سوادهیستان<sup>۸</sup>؛ چاکرا است. محل تمرکز آن اعضای تناسلی است و نماینده قدرت آفرینش است. این جایگاه عنصر آب است و دومین مرحله از یوگا. کلمه ذکر تکرار شونده در اینجا آنکار<sup>۹</sup> است. درون سوادهیستان است که کوندالینی در حجابی خفته است و در انتظار تمرکز مناسب است تا بیدار شود. تمرینی که برای کنترل کردن این نیرو به کار می‌رود یوگای کوندالینی نام دارد و رنگ این مرکز به زردی می‌گراید. نام دیگر آن نیلوفر شش برگ است.

مرکز سوم چاکرای مانی پوراک<sup>۱۰</sup> یا نیلوفر هشت برگ نام دارد. در اینجا رنگ آبی مسلط بوده و جایگاه عنصر آتش است. محل آن روبروی ناف روی ستون فقرات و نماینده قدرت تغذیه و حفظ کننده است. چاکرای مانی پوراک مرحله سوم در تمرینات یوگاست و ذکر آن کلمه هیرینگ<sup>۱۱</sup> است.

چهارمین چاکرا، آناهگ<sup>۱۲</sup> یا نیلوفر دوازده برگ نام دارد. تمرکز چاکرای آناهگ روی مرکز فنب بوده و نماینده قدرت انهدام‌گر است. همچنین، در ارتباط مستقیم با مرکز تنفسی یا جایگاه عنصر هواست. رنگ این مرحله چهارم از یوگا به سفیدی می‌گرایسد و کلمه ذکر آن سوهنگ<sup>۱۳</sup> است.

پنجم، ویشودها<sup>۱۴</sup>، چاکرا یا نیلوفر شانزده برگ است که محل استقرار آن در گلو و جایگاه عنصر اتر است. رنگ این چاکرا بنفش کم رنگ و ذکر که یوگیها برای رسیدن به آن به کار می‌برند، شرینگ<sup>۱۵</sup> و یا آشتانگ<sup>۱۶</sup>.

لایه ششم از کیهان فیزیکی نماینده‌ای در کالید انسانی دارد به نام دودال چاکرا، نیلوفر دو برگ و رنگش سیاه و سفید است. محل استقرار آن پشت چنمان و مرحله ششم برای یوگیهاست. دودال چاکرا، تحت تسلط عنصر ذهنی بوده، با تکرار کلمه اُم<sup>۱۷</sup> باز می‌شود.

چاکرای ششم، نشیمنگاه روح در موقع بیداری است. محل استقرار آن، همانگونه که پیشتر گفته شد، چشم سوم و یا تیسراتیل است که بالاتر از شش مرکز آفرینش مادی قرار دارد. از این نقطه است که چلا در آتماساروپ

<sup>۱۲</sup> - Anahag  
<sup>۱۳</sup> - Sohang  
<sup>۱۴</sup> - Vishudha  
<sup>۱۵</sup> - Shring  
<sup>۱۶</sup> - Ashtang  
<sup>۱۷</sup> - Aum

<sup>۶</sup> - Adhar  
<sup>۷</sup> - Kaling  
<sup>۸</sup> - Swadhisthan  
<sup>۹</sup> - Onkar  
<sup>۱۰</sup> - Manipurak  
<sup>۱۱</sup> - Hiring



(کالبدِ روحی با معنوی) قدم بیرون می‌گذارد تا با استقادی که منتظر اوست ملاقات کند و به همراه او به جهان‌های بالاتر سفر کند. کلمه ذکر در اینجا هیو می‌باشد.

کسانی که در مسیر اک قدم برمی‌دارند، هرگز از این چاکرا پائین‌تر نمی‌روند. آنها می‌دانند که به منظور تجربیات معنوی به معنای واقعی می‌باید از تیسراتیل به بالا صعود کرده و وارد جهان‌های خالص روح شوند. اینجا جهان خدایان است، جائیکه قهرمانان اسطوره‌ها و افسانه‌ها زندگی می‌کنند. اما این خدایان به منظور مورد ستایش و نیایش قرار گرفتن در آنجا نیستند، بلکه هدف آنها ارائه خدمت به جلاها است. برهم<sup>۱۸</sup> ویشنو<sup>۱۹</sup> و سایرین باید به او خدمت کنند، زیرا او از همه آنها بالا مرتبه‌تر است و به عبارتی، این خدایان خدمتگزاران روح هستند.

در اینجا روح در همراهی استقاد از میان آسمان‌های پرستاره سفر می‌کند و به جهان ماده رفته و از آنجا عازم جهان صاعقه می‌شود که در نظر مذهب‌یون و دانتیست<sup>۲۰</sup>، بهشت حقیقی و منزلگاه برکت و شمع است. اما روح به همراه استقاد از این جهان‌ها می‌گذرد و به اولین طبقه بالاتر از جهان فیزیکی، یعنی جهان اثیری وارد می‌شود و باز هم در ادامه سفر از جهان‌های علی و ذهنی گذشته به طبقه روح می‌رسد که جهان‌های خالص روح الهی از آنجا به بعد آغاز می‌شوند.

فراسوی چشم معنوی (تیسراتیل) آخرین درجه لطیف، برای صعود روح وجود دارد، بی‌اینکه نیازی به فرود آمدن در چاکراهای مادی معنوی داشته باشد. یوگی‌ها این را چاکرای تاج<sup>۲۱</sup> می‌نامند. بعضی‌ها آن را سوشاما<sup>۲۲</sup> می‌خوانند و سایرین بدان نیلوفر هزار برگ<sup>۲۳</sup> (سahasradal Kanwal) می‌گویند. لذا این آخرین درجه‌ای است که از میانش روح کالبد را ترک می‌کند و بهترین ناحیه برای موفقیت در سفر روح است.

هیچ بشری نمی‌تواند به طیف بهشتی وارد شود مگر اینکه ذهن و سایر متعلقات جهان‌های پائین را فروگذارد. مادامیکه با هر چیز متعلق به جهان‌های پائین شامل طبقات اثیری، علی و ذهنی ارتباط آگاهانه دارد، نمی‌تواند هیچگونه تجربه‌ای با خدا داشته باشد. ما باید نه درجه جهان خاکی را ببندیم و روی درجه دهم و یازدهم تمرکز بدهیم.

نه درجه جهان بیرون عبارتند از: دو چشم، دو گوش، دو سوراخ بینی، دهان، عضو تناسلی و مقعد. اینها روزنه‌ها و درجه‌هایی هستند که قادرند ارتباط با جهان بیرون برقرار کنند. وقتی کسی به اک عمل می‌کند و مراقبه‌های روزانه را به جا می‌آورد، تمام توجه می‌باید از درجه‌های تحتانی سلب شده و به چشم معنوی عطف شود.

هنگامیکه کل جهان بیرون، خارج از دروازه‌های هوشیاری ما قرار گیرد و حتی در جهان اندیشه درون هم توجه بی هیچ تزلزلی بر روی

<sup>۲۱</sup> - Crown Chakra

<sup>۲۲</sup> - Sushama

<sup>۲۳</sup> - Saharsa-Dal-Kanwal

<sup>۱۸</sup> - B rahm

<sup>۱۹</sup> - Vishnu

<sup>۲۰</sup> - Vedantist

تیسرائیل متمرکز شده باشد، لحظه آن فرا رسیده که قدم از فرارز پرده بین جهان مادی و جهان‌های درون برداریم. باید همه احساسات و دریافت‌های حسی بدنمان را از دست بدهیم. این نقطه که در انتهای بالائی مخاط بینی قرار گرفته و به چشم معنوی مشهور است، دهمین دریچه بدن است که روح باید از میانش عبور کند تا به جهان‌های ماوراء دست یابد. دریچه‌ای از قماش لطیف که باید باز شود تا ما بتوانیم از میانش گذر کرده و به جهان‌های غیب که همان اقلیم خداست دست یابیم.

از میان این روزنه، ما می‌توانیم به جهان‌های دیگر همانگونه نظر بیاندازیم که طفلی از پشت پنجره اطاق، باغ را نظاره می‌کند. اشتیاق و امید او برای عبور از پنجره و بازی کردن در باغ در خیالش پرورش می‌یابد؛ خیال اینکه چه لذاتی بیرون از این حصار در انتظارش هستند.

ما باید از همین اصل در امر سفر روح کمک بگیریم. ما باید رسیدن به جهان‌های درون را آرزو کنیم و شعفی را که در هر یک از جهان‌ها عیدمان می‌شود در خیالمان نقاشی کنیم.

روح، بعد از عبور از این پنجره، ابتدا وارد جهان اشیری می‌شود که جهانی است بسیار لطیف‌تر از آنکه جسمش در آن به سر می‌برد. ما نمی‌توانیم این جهان را با چشمان فیزیکی ببینیم، بلکه به جای آن همه چیز را در طبقه اشیری، از طریق حواس کالبد اشیری‌مان نظاره می‌کنیم. این روند، به همین ترتیب در هر طبقه‌ای که بدان می‌رسیم، انجام می‌شود.

چلا از میان زیر طبقاتی پیش می‌تازد که به جهان‌های خورشیدها، جهان‌های ماه‌ها و با لآخره جهان‌های صاعقه‌ها موسوم‌اند و نشانه ابتدای ورود به کیهان اشیری خالص است. این جهان در نظر بسیاری از یوگی‌ها به مثابه جهان متعال بهشتی قلمداد می‌شود و به همین ترتیب فرمانروای این جهان، نیرانجان<sup>۲۴</sup> را هستی متعال به شمار می‌آورند. مذاهب بسیاری این جهان را به عنوان بهشت متعال پذیرفته‌اند، زیرا فراتر از آن راه‌نور نشاخته‌اند.

در میان جهان‌های خورشیدها و جهان‌های ماه‌ها، منطقه‌ای از طبقه خاص اشیری وجود دارد به نام آشتا-دال کائوال. از لحظه‌ای که چلا به این نواحی وارد شود زندگی‌اش کاملاً دگرگون می‌شود.

در اینجا، او استاد را در نوری ساروپ، شکل نورانی، ملاقات می‌کند. استاد در همان هیاتی ظاهر می‌شود که در زندگی مادی دارد، با این تفاوت که کالبدش از نور تابناکی تشکیل شده. چلا با استقبال شادمانه‌ای پذیرفته می‌شود و از آن به بعد آنها هرگز از یکدیگر جدائی ندارند، حتی در سفر به جهان‌های بالاتر و بالاتر.

تا پیش از این، پیشرفت چلا در زمینه سفر روح ناچیز بوده است. از حالا به بعد تغییری در پیش است. او دیگر نیازی به اجرای تمرینات مراقبه و تکرار ذکر ندارد، زیرا حالا او دیگر در حضور استاد به سر می‌برد. رؤیت تصویر

کامل استناد به مراتب مؤثرتر از ذکر در تمرکز است. این پدیده را دهی یانا<sup>۲۵</sup> می‌گویند، مقطعی که در آن رؤیت استناد، الهام بخش عمیق‌ترین ژرفای شیفتگی در چلا خواهد بود.

حالاتی که جریان صوتی تماس خویش را در بالاترین صورتش با چلا برقرار می‌سازد. چلا خویش را در وضعیتی می‌یابد که با تمام شدت در حال گوش فرا دادن بدان است و اندیشه از وجد و شعف در آن مستغرق شده است. از آن به بعد پیشرفت او مداوم و شتاب‌گیرنده خواهد بود. دهی یانا و جریان صوتی که بسیاری آن را بنی<sup>۲۶</sup> می‌خوانند، توأم عمل می‌کنند. هر دوی اینها آن چنان در تار و پود یکدیگر بافته شده‌اند که تفکیکشان از یکدیگر میسر نیست.

وقتی به ماوراء طبقات مادی-معنوی<sup>۲۷</sup> برسیم، وارد جهان‌های معنوی به معنای حقیقی می‌شویم که در واقع، قلب خداست. فقط با پیمودن راه ای قادریم مستقیم‌ترین طریق را به این اقالیم مطلق طی کنیم. جمیع روش‌های دیگر، ما را فقط تا جهان‌های تحتانی سوق می‌دهند، زیرا واسطه مورد استفاده آنها به طور خالص، معنوی نیست.

اک از یک وجود معنوی حقیقی سود می‌جوید و در نتیجه ما را از میان طبقات تحتانی عبور داده و به اقالیم معنوی می‌رساند. هر آن کس که به درستی در اسرار اک پذیرش حاصل کرده باشد که توسط یک پیر کامل انجام

۲۵ - Dhyana

۲۶ - Bani

۲۷ - Spirito-Material

می‌پذیرد به آسانی مدارج ارتفاعات معنوی را طی کرده و به اقالیمی دست می‌یابد که در سایر طرقی که جهت رسیدن به خدا طراحی شده‌اند، غیر قابل دسترسی هستند.

همه مذاهب واقعیت را از دیدگاه منحصر به خودشان می‌نگرند و بنابراین، دچار دیدگاهی یک جانبه و تعصب آلود می‌شوند. دلیلش این است که آنان هیچ یک از بند مایا که همان عوامل منفی باشند، خلاصی و رهائی حاصل نکرده‌اند. وقتی سر و کار و توجه ما با نیروهای منفی باشد درمی‌یابیم که در واقع داریم با کل دست و پنجه نرم می‌کنیم که تجسم تمامی فرایندهای منفی هستی است و البته مایا همان پرده توهّمات است.

تمامیت عالم پیندا یک زندان عظیم است که دارای سلول‌های بی‌شماری است. زندانبان ما کل نیرانجان است. اما خانه حقیقی ما در ساچخاند جای دارد که نامی است از برای اقالیم اسراری خدا.

کل میل ندارد به هیچ کدام از افراد تحت اختیارش اجازه بدهد وارد جهان‌های معنوی شوند، همین‌طور هم نمی‌خواهد که ما در کالبد نورانی خود به سوی خداشناسی سفر کنیم. کل ما را وادار می‌کند باور داریم که اوضاع رو به بهبود است و به این منظور قاصدان و اصلاحگران اخلاقی، اجتماعی و سیاسی خود را طراحی و به طور مستمر به این دنیا گسیل می‌دارد که دائماً در جهت درست کردن این جهان کوشش می‌کنند.

اما اینها همه نمایندگان کل هستند. آنها فقط در چهارچوب قدرت او عملکرد دارند و اصلاحاتشان را درون دیوارهای زندان به مرحله اجرا

این تناسخات را ما با عنوان ناجیان می‌شناسیم. بسیاری از آنان، مثل عیسی، کریشنا و زرتشت، بنیانگذار یک دین بودند. معذالک، هیچ یک از آنها قادر نیستند ما را به خانه حقیقی مان در نزد ایزد باری تعالی سوق دهند. این ناجیان آکنده از رحم، شفقت و همدردی از برای کسانی هستند که در دام قدرت کل گرفتار آمده‌اند. آنها از قانون کل که بیشتر روح‌ها را در بند و زنجیر زندان زمین اسیر کرده است، آزادند. آنها نگران نیک و زشت یا قانون کارما نیستند، بلکه فقط با تمامیت خدا سروکار دارند. اینها خدامردانی حقیقی هستند که آمده‌اند به ما بیاموزند چگونه به فراسوی اخلاقیات و دست و پا بندهای آهنین قوانین جهان تحتانی راه یابیم.

کل و عمده‌ترین تجلی او مایا، یا توهم تمامی نژاد بشر، فرشتگان، خدایان کهنتر، جادوگران، کشیش‌ها و کاهنین فرقه‌های اسراری، یوگی‌ها، ماهاتماها، خردمندان، مرشدها و ماهاریشی‌ها را زیر پوشش قدرت خود دارد. فقط سات‌گورو و وای‌گورو نمایندگی انحصاری پوروشوتاما<sup>۲۸</sup> انرژی متعالی آفریننده را در اختیار دارند. این انرژی به قدرت معنوی موسوم است.

پروان خودشناسی که بسیاری از آموزش‌های خود را از یوگای پاتانجالی<sup>۲۹</sup>، دریافت می‌کنند، ایمان هنگفتی به گوناها<sup>۳۰</sup> (سه نشانه از قدرت شعور کیهانی)، اطلاق می‌کنند. این گوناها عبارتند از: سات‌وا، راجاس و تاماس-نور، حرکت و تاریکی. لیکن اینها جنبه‌هایی از قدرت ذهن کیهانی

<sup>۲۸</sup> - Purushottama

<sup>۲۹</sup> - Patanjali Yoga

<sup>۳۰</sup> - Gunas

می‌گذارند. هیچ یک از اینها نمی‌تواند به ما بگوید که تقدیر حقیقی ما در ساچ‌خاند برآورده می‌شود، زیرا خود از وجود آن اطلاعی ندارد. از طرف دیگر، استادان اک از بیرون این زندان می‌آیند تا همه روح‌هایی را که در مالکیت کل قرار گرفته‌اند برای همیشه آزاد سازند. به یمن یاری و رحم این استادان است که ما این سرزمین تاریک توهمات را ترک گفته و سفر به سوی خانه را دوباره در پیش می‌گیریم.

علی‌رغم همه رفاهی که کل برای بشر تدارک دیده است، ما نمی‌توانیم جهان او را به عزم اقالیم بالاتر ترک کنیم، مگر اینکه استاد ما را رهائی بخشد و یکایک روح‌ها را از او برآید. تا این عمل انجام نشود، چرخه‌های حاکمیت کل همچنان برقرارند و روح‌هایی که تحت حاکمیت او زندگی می‌کنند، مره صلح و آرامش حقیقی را نخواهند چشید. یک استاد اک به ما نمی‌آموزد چگونه این جهان را پیشرفت بخشیم، هر چند، اصلاحگران اجتماعی و سیاستمداران بدان اصرار می‌ورزند، بنکه یا خردمندی به ما می‌آموزد چگونه آن را با خارج شدن از وضعیت فیزیکی ترک کرده و به وضعیت‌های بهشتی وارد شویم.

هر چند گاه یک‌بار، یکی از تناسخات خدایان مکرراً در این دنیا ظاهر می‌شود تا دوباره نیکوکاری را پایه‌گذاری کند، تا از صالحان حفاظت کرده و تبهکاران زشتکار را نابود کند. ولیکن، اصلاحات و بهسازی‌های آنان، همانند پیامبرانی که گاه‌گاه ظهور می‌کنند همه در محدوده اخلاقیات است. هیچ یک از آنها ما را به سوی حقیقت مطلق راهبر نمی‌شود.

هستند که دلیلی است بر اثبات اینکه قدرت کل بر آنها حاکم است. در قالب یک پیرو اک، ما باید به فراسوی اشیاء و پدیده‌های جهان تحتانی دست یابیم که شامل ذهن نیز می‌شود - و بخشی از اقلیم خدائی باشیم.

استادان اک (استاد حق) در درجه‌ای متعالی از فروتنی و تواضع به سر می‌برند و عملاً در چشم توده‌ها ناشناخته باقی می‌مانند. چون این توده‌های بشر یک پیامبر، اصلاحگر و عارف را جزء وجودهای برتر قلمداد می‌کنند و این امر با تواضع، مغایرت دارد.

اصلاحگران اجتماعی و سیاسی نام پرآوازه‌ای از برای خویش تأسیس می‌کنند و در نظر مردم به خدایان بدل میشوند. اما استادان حقیقی به‌ندرت اعتبار خود را فاش می‌کنند و جز معدودی دنبالغرو ندارند.

در طریق انکار چهار گروه از دانش پژوهان مشاهده می‌شوند:

(۱) کسانی که دیسکورس‌ها را می‌خوانند و درباره‌اش سخن می‌گویند ولیکن تمرینات مراقبه را به جا نمی‌آورند. اینها انتظار موفقیت سریع دارند بی‌اینکه کوششی به خرج دهند. اینها اشخاصی متگی هستند و میل دارند بدون اینکه خود برای خویش کاری انجام دهند، همه چیز برایشان انجام گردد. هر چند، این هم یک مرحله از رشد معنوی آنهاست و شاید هنوز لازم نباشد مطالعه اک را پیش گیرند.

(۲) آنهایی که دیسکورس‌ها را می‌خوانند و به سخنان استاد هم گوش فرا می‌دهند و وقتی به موفقیت کامل دست نمی‌یابند،

مطالعه آثار دیگری را پیشه می‌کنند. آنها ممکن است بتوانند چشم اندازی از اقلیم ماورائی را نظاره کنند ولیکن در آنجا هرگز احساس در خانه بودن نمی‌کنند.

(۳) کسانی که اطاعت از استاد می‌کنند و کاملاً از وی پیروی می‌نمایند ولیکن شکوفائی معنوی لازم را جهت وارد شدن به قلب اقلیم اسرار کسب نمی‌کنند. اینها وفادار هستند و تلاش خود را به جا می‌آورند ولیکن استاد، شکوفائی معنوی را به آنها تحمیل نمی‌کند، چون این عمل در نهایت موجب کند شدن پیشرفت آنها خواهد شد.

(۴) آنانی که از آزادی سفر در مرکز مطلق خدائی برخوردار شده و خانه ابدیشان را در آنجا پایه گذاری کرده‌اند.

در اینجا صورت پیشرفت‌هایی که یک فرد می‌تواند در مردم تشخیص دهد، آمده است. اینها عبارتند از: ۱- آنهایی که درباره خدا سخن می‌رانند و دم از حکمت الهی می‌زنند، بدون اینکه هیچ یک از اینها را از طریق روشنگری درون کسب کرده باشند. این مردم سئوالات بسیاری دارند و میل دارند با اشخاص دیگر ملاقات‌های مکرر داشته باشند. ۲- کسانی که با جانشانی تمرینات مراقبه اک را به جا می‌آورند و با صداقت، قلب و میل باطنی خود را در کارهای اک گرو می‌گذارند. این طریق برای آنانی که از آن پیروی می‌کنند، شناخت معنوی خدا را در بر خواهد داشت. ۳- آنهایی که به حقیقت غائی دست یافته‌اند و این قابلیت را دارند که در طبقات بالا به سر برند. این هدف نهائی اک است. این وضعیت بعد از اتمام دومین مرحله از

پیشرفت معنوی به طور کامل نصیب می‌شود و فرد، اکنون منزلگاه خویش را در اقالیم معنوی بنا کرده است. کسانی که به این موقعیت رسیده باشند به اِکشار یا اگاهی مسیحا دست یافته‌اند، زیرا اینها در نواحی اتری خدا به سر می‌برند. آنها یک کالبد انسانی را تکفل نموده‌اند و فقط در طی ساعات روز که باید با دیگر مردم این کیهان فیزیکی ارتباط برقرار کنند، از آن استفاده می‌کنند. کسانی که طریق اک را طی می‌کنند، باید شجاع و ماجراجو باشند.

مشکلات، تا زوری که وارد جهان‌های حقیقت شوید، بسیار سهمگین می‌باشند. اما هر روحی باید به منظور رسیدن به این سطوح بالاتر معنوی آزمون‌های آتش و آب را در جهان‌های درون، پشت سر بگذارد. وقتی یک آکولایت<sup>۳۳</sup> (نواموز حلقه اول) قدم در راه اک می‌گذارد، بنیان‌های پیشین او از شناخت مفهوم خدا درونش می‌میرند و فهم تازه‌ای به زندگیش رو می‌کند. او در زندگی پیشین خود می‌میرد و در زندگی تازه‌ای تولد دوباره می‌یابد.

**ماهانتا** همه افراد را به صورت روح‌های کاملی می‌بیند که هنوز خویش حقیقی خود را شناسایی نکرده‌اند. این مسئولیت اوست که به هر روحی کمک کند خویش را دوباره بیابد و بیاموزد چگونه از فرصت استفاده کرده، دوباره به جهان‌های بهسی بازگردد. **ماهانتا** با صراحت اظهار می‌دارد که مفاهیم ادیان اصولی به خطا رفته‌اند و هیچ نیازی نیست تا دم مرگ منتظر شویم تا پس از ترک همیستگی جسم به بهشت بازگردیم و نه تنها ما

می‌توانیم این عمل را هر روز انجام دهیم، بلکه همچنین می‌توانیم در اینجا (نیز) به سر بریم در حالیکه کالبد فیزیکی خود را نیز در اختیار داریم.

بنابراین، آنانی که از طریق اک پیروی می‌کنند، علاقه‌ای به مباحث منافذیکی ادیان ندانسته و به فلسفه‌های تاریخ بشر نیز دلبستگی ندارند. توجه آنان بر محور جهان‌های بالاتر می‌گردد، زیرا آنها می‌دانند که هر بشری که آرزو کند می‌تواند به اکتساب درجه جیوان موکتی<sup>۳۴</sup> (رهائی روح از چرخه تولد و مرگ) یا رستگاری در اینجا و اکنون دست یابد.

کسانی که در ادیان دنیوی غرق شده‌اند، می‌گویند چنین امری امکان پذیر نیست. اما اسنادان حق تضمین می‌کنند که این فرصت همواره در اختیار کسانی است که حقیقتاً علاقمندند به کسب هدف غائی میادرب کنند. اگر هم اکنون سوگمما را نیابیم و در همین زندگی به طبقات لطیف معنوی برسیم در حالیکه هنوز در قالب جسم زندگی می‌کنیم، چه تضمینی بر این ادعا وجود دارد که این روند پس از مرگ فیزیکی برایمان پیش بیاید؟

بنابراین، درست نیست که همه امیدمان را بر مبنای کسب رستگاری پس از مرگ بنا گذاریم، بلکه در همین جا به جستجوی خود برای اسرار ماورائی ادامه دهیم و در همین زندگی با داسی یا در واقع، در دانش حقیقت متعال به سر بریم. ما باید این را بفهمیم که مذاهب، فلسفه‌ها و عقاید این دنیا به ندرت فراتر از مکتب مرگ اوج می‌گیرند. آنها می‌گویند رستگاری هرگز اینجا در روی زمین رخ نخواهد داد، بلکه همیشه در نوعی اقلیم بهشتی

و پس از مرگ اتفاق خواهد افتاد. عقاید این چینی فلسفه مرگ را در میان مسیحیان نخستین تا درجه‌ای ترویج داد که افراد را به جستجوی مرگ به هر نحو ممکن وادار کرد، به امید اینکه یا به حیطة رستگاری موعودشان بگذارند. مسلمین هم، به این ترتیب آموختند که اعتقاد به فردوسی داشته باشند که در آنجا، هر آنچه را که در زندگی زمینی‌شان از آن محروم بوده‌اند در مقابله‌شان قرار خواهند داد، البته، پس از مرگ جسمانی!

هم رهایی از این جهان و هم زندگی کردن در اقلیم خدائی در همین زندگی امکان پذیر است. همه اینها فقط به خود ما بستگی دارد.

## فصل چهارم

### کشودن درهای جهان‌های معنوی

معنای اک به واسطه هیچ مذهب و فلسفه‌ای که در سطح ذهن مطرح باشد، قابل حل نیست و همواره در تضاد با مواضع و آموزش‌های جهان باقی خواهد ماند. این امر همواره حقیقت دارد و همیشه به همین منوال خواهد بود، زیرا نه مذاهب قادرند به مراتب بالاتر از ذهن دست یابند، نه فلسفه‌ها! در نتیجه تا زمانی که شخص نتواند این سد را پشت سر گذاشته و به نواحی بالاتر دسترسی پیدا کند، این تضاد به راه حلی نخواهد رسید.

استناد حق می‌تواند چلا را از این سطح ذهنی عبور دهد، مشروط بر اینکه این اختیار به او واگذار شود. اما مادامیکه چلا آموزش‌های اک را به عنوان حقیقت نپذیرد، درونش حجایی از خودفریبی باقی خواهد ماند حاکی

از اینکه همه چیز نادرست است، او هم با خود در نبرد خواهد بود، هم با حقیقت و هم با استاد حق خواهد جنگید تا به جائیکه تمامی نیروهایش نابود خواهند شد.

هنگامی چلا به این وضعیت از خستگی مفرط ذهنی و فیزیکی می‌رسد که حاصل نشخوار کردن نکات مکرر و بحث و مجادله با دیگران بر سر معقولات معنوی است، ناچار می‌شود یکی از دو راه زیر را در پیش گیرد. اکنون او بر سر دوراهی واقع شده است. اینجا باید تصمیم بگیرد آیا می‌خواهد راه دست چپ را پیش گرفته و طریق اک را ترک گوید و یا اینکه به راست پیوسته و آن راه طور کامل بپذیرد.

اگر دست از اک کشیده طریق چپ را برگزیند، جستجویش به سردرگمی و اغتشاش منجر خواهد شد. در چنین طیّ طریق در خواهد یافت که راهش پر از موانع بی‌شماری خواهد بود که می‌باید بر یکایک آنها فائق آید. به معنای حقیقی کلمه، وضعیت او همچون دانستان زندگی مسیحی سرگردان در «پیشروی مهاجرین» خواهد ماند که با تمام نیروهای منفی روبرو می‌شود. نیروهایی که تمام قدرت خود را در بازداشتن او از ادامه راه خدا به خرج می‌دهند.

اگر هم طریق راست را برگزیند که مستقیماً به خدا منتهی می‌شود با این وضعیت روبرو می‌شود که می‌باید تمام مفروضات از پیش ساخته‌ای را که از او آن کودکی در خویش شکل داده بود ترک کند. او به ناچار باید خود را به خدا تسلیم کند. او باید دست از هر آنچه در ویش در حرکت بوده است برداشته و تنها به واسطه قدرت مرموز و پنهان اک رهبری و رهگشائی را بپذیرد. از آنجا که اک خرد و درکی به مراتب عظیم‌تر از ضعف‌ها و

نوانائی‌های چلا دارد تا خود او، هر آن کسی را که به او تسلیم شود و رهبریش را بپذیرد به سوی خداشناسی سوق خواهد داد.

این رمز ورود به جهان‌های معنوی است. فرد باید خود را به روح الهی، که ما در اکنکار آن را اک می‌نامیم تسلیم کند و اک همه چیز را در زندگی به وی ارزانی خواهد داشت. هیچکس نمی‌تواند منکر این واقعیت باشد ولیکن بسیاری از افراد آن چنان نبرد سختی را در مقابل این شیوه بر خود روا می‌سازند که گاهی مشاعرشان را مختل می‌سازد. جنگ بین قدرت‌های ذهن و قدرت اک گاهی بسیار مهیب می‌شود. این جنگ و جدال در مردها عموماً شدیدتر است تا در زن‌ها.

حالا می‌رسیم به عمق مسأله‌ای که در ارتباط با گشودن راه به درون جهان‌های معنوی مطرح است. بی‌پرده بگویم که متافیزیک تماماً تنوری است و فقط تا درجات اندک می‌تواند در سطح ذهنی کاربرد عملی داشته باشد و در اغلب موارد دستاورد چندانی برای کسانی که در جستجوی آگاهی برتر می‌باشند همراه ندارد.

تکرار کلمات و عبارات از متون مقدسه خوب است، زیرا آگاهی را باز می‌کند و برای اک فرصت جاری شدن به درون فرد را فراهم می‌آورد. همین‌طور باعث می‌شود ارتعاشات کسانی که از این شیوه استفاده می‌کنند ارتقاء یابد. اما در این خصوص هم حدّ معینی وجود ندارد؛ راز این امر در این است که آیا فردی که این نحوه عمل را پیش می‌گیرد، صاحب آگاهی‌های لازم جهت کسب موفقیت در این زمینه می‌باشد و اینکه آیا بردباری لازم را جهت به ظهور رساندن کامل این هوشیاری صاحب است یا خیر.



موضوعات ماوراءالطبیعه بیشتر مشکل می‌آفرینند تا حل‌کننده، زیرا کسانی که مذاهب ذهنی را آموخته‌اند، برای دانشجویان خود به جای کمک کردن، مانع ایجاد می‌کنند. آنها دانش پژوهانشان را با مجموعه‌ای از داده‌های فیسوفانه بمباران کرده و بدون اینکه حرف دیگری برای گفتن داشته باشند، آنها را به حال خود رها می‌کنند. این نکات سدی میان جستجوگر و هدف تسیم بنا کرده و در عین حال، موضوعاتی جهت مجذوله با استاد و سایر جویندگان به دست آنان می‌دهد که تماماً در سطح ذهنی هستند.

من بارها گفته‌ام که هر فردی در تمام جنبه‌های زندگی با دیگران تفاوت دارد. تئوری جفرسون، حاکی از اینک‌که تمامی افراد بشر «یکسان» آفریده شده‌اند، صددرصد نادرست است. بنا به دلالتی بی‌شمار، هیچ یک از ما در وضعیت هوشیاری یکسان با دیگران قرار ندارد. مهم‌ترین دلیل اینک‌که، ما تحت تأثیر هوشیاری محیطی قرار داریم. این امر تا وسعت زیادی در جهان‌های معنوی نیز مصداق دارد. هوشیاری معنوی محیطی یکایک ما نیز از یکدیگر متفاوت است و همانگونه که پیش از این هم ذکر کردم «هر فردی متفاوت از دیگری است. بنابراین، من می‌باید به هر یک از افراد، نحوای متفاوت، جهت نزدیک شدن به کنون خدائی ارائه دهم. هر یک از ما بایستی ضریق منحصر به خویش را بیاید. من می‌توانم راه را به هر یک نشان دهم ولیکن قادر نیستم به شما خدانشناسی را تزریق کنم، بلکه می‌توانم فرصت رسیدن به این مرحله از توسعه معنوی را به شما پیشنهاد کنم.»

تسلیم شدن طبیعت زن است و در نتیجه، زنان بیستری، همه چیز خود را در راه اک تسلیم خواهند کرد تا مردان زندگی یک زن معمولاً تحت فرمان عوامل نامرئی حیات قرار دارد که عمده‌ترین آنها عشق است، درحالی‌که

مردان تمایل به فعالیت، خشونت، فتح کردن، غارت و مبارزه‌جویی دارند. یک مرد اصولاً با زندگی درگیر است و عشق برایش کمابیش، یک رابطه مقطعی می‌باشد. او هنگامی در خود احساس اهمیت می‌کند که عشق فیزیکی و معنوی در درونش به هم پیوند یابند و یکی شوند، به این معنی که از اتحاد خصیصه مذکر بودنش با قدرت‌های خلّاقه آگاه شود. برای مردان این یک تعریف حقیقی از زیستن در ارتفاعات معنوی به دست می‌دهد.

آن کنید معنوی که موضوع بحث ما در اینجا است در کیهان فیزیکی یک معمای ضد و نقیض است. هنگام ملاحظه آن می‌باید یک مورد را به خاطر داشته باشیم، فضائل معنوی نمی‌توانند در این جهان حاکم شوند، مگر توسط شخصیت‌های قوی. گاهی این افراد در اعمال تأثیرات مثبت خود در این جهانی که تحت حاکمیت نیروهای منفی قرار دارد، ناموفق از آب در می‌آیند. به این جهت، معمولاً یک استاد حق است که می‌تواند بر هرگونه تجلی قدرت‌های کل فائق آید و به جای آن اعمال حاکمیت کند.

رمز این موفقیت، خود در عنصر عدم وابستگی نهفته است. ما در کیهان فیزیکی این را می‌دانیم که خشونت به خشونت منجر می‌شود ولیکن محبت و سایر فضائل معنوی همیشه موجب نمی‌شوند که فضیلت‌های همسانان زائیده شوند، چون هر یک از این کیفیات، وجهی از قانون برتر است. این اصل در خصوص عشق نیز به همین منوال است، زیرا خود عشق نیز همیشه موجب عشق نخواهد بود.

برای فهم بهتر این مطلب، نگاهی می‌اندازیم به ظهور ناجیان در این جهان. به عنوان مثال، عیسی مسیح توسط همه مردمان روزگار خودش مورد عشق واقع نشد. در واقع، او چهره‌ای بود که هر چه بیشتر، مورد نفرت مردم

واقع شد، چون باعث ایجاد دردسرهای فراوانی برای رومی‌ها گشته و ساختار زندگی یهودیان را دچار تزلزل کرده بود. این حقیقتاً نمونه بارزی است از اینکه چگونه عشق آفریننده نفرت شد. همه اینها به یک اصل بازگشت می‌کند و آن این است که ما در جهان نیروهای منفی زندگی می‌کنیم، واقعیتی که از طرف معدودی از مردم درک می‌شود.

به بسیاری از مردم چنین گفته می‌شود که عشق همه چیز را در زندگی برایشان تأمین خواهد کرد که به طور محض حقیقت ندارد. اگر چه چنین روالی یک خطّ منحنی مطلوب در زندگی است اما خیلی هم عملی نیست. نمی‌گوییم که یک شخص باید روند عدم اعتماد و نفرت را در زندگی خود برگزیند اما فکر می‌کنم باید این را قبول کنیم که عشق یک راه مطلق در زندگی نیست. عدم وابستگی تنها رمز زندگی در کیهان فیزیکی می‌باشد. اگر این را بیاموزیم، درس‌هایمان کامل شده و بار کارمیک (تقدیری) ما از میان برداشته می‌شود.

وقتی یک شخص قدم به این زندگی می‌گذارد تا او را بیاموزد، باید به خاطر داشته باشد که سر منزل مقصودش در رهائی یا آزادی خلاصه می‌شود و عشق آنقدر مطلوب نیست که رهائی از بستگی به جزر و مدهای این جهان. این وضعیتی است که «وایراگا»<sup>۱</sup> نام دارد که در متن آن جدائی از خواست‌های دنیوی و به ویژه، خلاصی از عشق ذهنی به پدیده‌های این جهان فیزیکی مدنظر قرار دارد. در اینجا منظور ریاضت نیست، یعنی نباید

همه چیزهای مادی را از خود دور کرده و به حیات در وضعیت عدم حضور، مثل یک گیاه پیردازیم و فقط به خدا فکر کنیم.

این شگرد ورود به جهان‌های معنوی است. این رمزی است که در بهیا را می‌گشاید و به ما اجازه می‌دهد از آستانه اقالیم الهی عبور کرده شکوه بهشتی را مشاهده کنیم. مرحله جدائی موفق از عشق ورزیدن به جلوه‌های دنیوی آن چیزی است که استادان حقیق گذرانیده‌اند. اینها اعضاء نظام باستانی استادان وایراگی می‌باشند و اگر هر یک از آنها احتیاج به زندگی در اقالیم فیزیکی داشته باشد، می‌تواند در حین قبول مسئولیت‌های اجتماعی، از همه وجوه دنیوی رها و غیر وابسته باقی بماند.

رسیدن به چنین وضعیتی مشکل است، اما وقتی کسی به آن می‌رسد، از تمامی مظاهر زندگی مادی آزاد خواهد شد. او با موفقیت به سطحی از توسعه معنوی دست یافته است که بسیاری از افراد آرزوی رسیدن به آن را دارند. در طریق اک با این علم عمل می‌شود که زندگی آن چیزی را به ما عرضه می‌کند، که ما از آن برداشت کنیم. در این صورت، همه چیز روال درست به خود گرفته و کلید گشودن دروازه‌های معنوی در اختیارمان قرار خواهد گرفت.

به این ترتیب، اک یک معنای تصویری نیست بلکه یک معنای مطلوب و ایده‌آل است. ما همیشه در حال شکوفائی و در اشتیاق وارد شدن به چنین تصویر مطلوبی هستیم و به همین دلیل هیچ کس و هیچ چیز چه می‌خواهد دنیای مادی باشد یا جهان‌های روح نمی‌تواند کسی را که در اک غوطه‌ور شده است شکست دهد. اک از مقربین خود نگاهداری کرده، تحت حفاظت

خود، عشقش را در قالب علم مطلق<sup>۱</sup>، قدرت مطلق<sup>۲</sup> و حضور مطلق<sup>۳</sup> بر ما نثار می‌کند. روح الهی، به‌عنوان یک مطلوب نهائی عمل می‌کند و تمامی نیروهایش را در مقابل آنهایی که قصد سوء استفاده از آن و صدمه زدن به پیروانش را دارند، به صحنه نمایش می‌کشد.

به این دلیل است که یک استناد حق تا این حد صاحب اهمیت می‌باشد. او یک مجرای حقیقی برای اک در این جهان بوده و مانند همگی دیگر افراد این جهان، صاحب یک کالبد فیزیکی فانی و یک کالبد فناپذیر است. کالبد فانی او تحت قوانین طبیعت قرار دارد و می‌باید در مطابقت با آن عملکرد داشته باشد. این کالبد بایستی تغذیه، شستشو و نگهداری شود تا اینکه بهترین استفاده از آن میسر باشد.

استناد حق از این واسطه فیزیکی، برای رسانیدن پیامش به این دنیا سود می‌جوید. این ظرف مادی که جسم اوست، پیام‌آور بیرونی برای کسانی که در جستجوی طریق حقیقی به سوی خدا هستند. کالبد فیزیکی او در واقع، ابزار اک بوده و در جهت بجا آوردن مقصود آن در این جهان کار می‌کند و جالب اینکه در مقابل هیچ یک از ناخوشی‌هایی که در طبقه فیزیکی بدان حمله می‌کنند مصون نمی‌باشد.

بسیاری از مردم تصور می‌کنند که یک استناد معنوی از تمامی لطامات، امراض و مسائلی که در زندگی روزمره سایر ابناء بشر وجود دارد،

<sup>۱</sup> Omniscience

<sup>۲</sup> Omnipotence

<sup>۳</sup> Omnipresence

ایمن می‌باشند. این امر به هیچ وجه حقیقت ندارد. اگر این چنین بود، این همه از استادان به شهادت نمی‌رسیدند یا هنگام ایراد پیامی که از جانب خدا آورده‌اند به قتل نمی‌رسیدند. تعداد قلیلی از قدیسین بوده‌اند که رها از خشونت و تبهکاری دیگران به لحظه مرگ دست یافته باشند. اما کریشنا، کالبد فیزیکیش را به علت ابتلاء به سرطان گلو ترک گفت؛ کریشنا، مسیحای هندوها به دست دشمنانش به درختی بسته شد و مورد اصابت تیرهایی واقع شد که از بدنش عبور کردند.

البته بسیاری از استادان اک از شر چنین اعمالی گریخته‌اند چون با به کار گرفتن تمرینات معنوی اکتکار قادر بودند به سطوح بالاتری از حیات دست یابند. همین سطوح بالاتر به نوبه خود، آنها را از شر صدماتی که بحسب لاینفکی از طبقه فیزیکی می‌باشند، رها ساخت. به همین علت است که ما می‌گوئیم اک از پیروان خود حفاظت کرده و ردای حمایت خود را به دور آنان می‌پسند. روزی که ما به هر درجه‌ای از توسعه معنوی در اک دست پیدا کنیم، آن بر زندگی ما تسلط یافته، ما را از میان تمامی موانع جهان‌های تحنایی عبور داده با زبردستی کامل همه نیروهای منفی را که علیه ما کار می‌کنند شکست خواهد داد.

استاد حق، شکل درونی معنوی ماست و از همه چلهائی که تحت رهبریش قرار دارند حفاظت می‌کند. این فرم درونی شراره الهی است و علت نخستین همه آن چیزی است که در قید هستی می‌باشند. استاد، صاحب همان سه نشانه‌ای است که سوگماد متعال داراست: (۱) هوشیاری خدائی (۲) متجلی ساختن یا به واقعیت کشانیدن هیثی در قالب استاد که عظیم‌ترین مجرای حضور خدائی است (۳) متجلی کردن خود اک.

روح به واسطه این نشانه‌ها جسم فیزیکی را ساخته و کنترل می‌کند. این قدرت آفرینندگی بستگی به درجه شکوفایی روح و درجه بیداری آگاهی دارد که توضیح دهنده این است که چرا هر فردی از دیگری متفاوت است. این پدیده در تطابق با قانون تکامل معنوی نیز می‌باشد که مبنای عدم تساوی همه چیز در کائنات است. این قانون عدم تساوی، توجیه کننده تلاش مستمر همه چیز و همه موجودات در جهت پیش بردن خود در مسیر زندگی است.

به این ترتیب به سه نشان ویژه در وضعیت آگاهی انسانی می‌رسیم که در کالبد فیزیکی انسان وجود دارند. نخستین ویژگی عبارت است از سکون یا فقدان حرکت. ماده فیزیکی یا کالبد جسمانی به خودی خود انگیزش و تحرکی ندارد، مگر اینکه به واسطه یک علت درونی یا بیرونی به تحرک و فعالیت وادار شود. معمولاً یک نیروی درونی است که این جنبش را باعث می‌شود.

دومین ویژگی، اضمحلال یا زوال است. هر شکل یا کالبدی، اعم از هیئت گیاهی، حیوانی و یا کالبد انسانی در تلاشی مداوم در جهت رهائی خود از کنترل روح یا آن هستی معنوی است که مسئولیت آفرینش آن را به عهده دارد. این کشاکش بین او و ماده است که در قالب حیات تجلی می‌یابد.

کالبد فیزیکی در این طبقه تا زمانی در زیستگاه طبیعیش به حیات ادامه می‌دهد که روح قادر باشد آن را تحت کنترل داشته در جهت فعالیت‌های مفید و مقصود حیات هدایت کند. تحت این شرایط، استادان او

می‌توانند کنترل خود را بر روی کالبدهایشان در طی زمانی نامحدود که می‌تواند تا قرن‌های متمادی ادامه یابد، حفظ کنند.

درست در همان لحظه‌ای که تسلط روح تا درجه‌ای تخفیف می‌یابد که تفوق خود را بر روی ماده از دست می‌دهد، کالبد، بنابر ویژگی ذاتی زوال، آغاز به در هم شکستن می‌کند تا مرگ، پایان حیات فیزیکی را اعلام کند.

نشان سوم ماده به تبدیل یا استحاله موسوم است. هنگامیکه جسم فیزیکی به عناصر اولیه خود بازگشت کرد، مجدداً توسط نیروهای منفی یا طبیعت - این عناصر در مطابقت با قانون او، برای استفاده یک روح دیگر به کار گرفته می‌شوند.

روح این عناصر اولیه را برمی‌گیرد و دوباره یک کالبد فیزیکی از آنها می‌سازد که در تناسب با نیازهایش در جهت ادامه دادن از مفسود حیات است. روند عمل کردن او بر روی ماده به این شیوه در ابتدای زمان در کیهان فیزیکی آغاز شده است و در طی یوگاها یا دوره‌هایی که به روزهای خدا در خلقتش موسوم‌اند، ادامه می‌یابد. یوگاها بر مبنای قانون تکامل معنوی شکل گرفته و تا پایان زمان ادامه خواهند یافت. آنگاه، جای خود را به دوره‌هایی می‌دهند که به شب‌های خدا موسومند.

سپس، ماده فیزیکی و کلیه موجودات یا اندوخته‌ای که هم شامل تجربیات کسب شده و هم آگاهی متحول شده روح است به جهان‌های بهشتی رجعت می‌کنند. وقتی کیهان‌های فیزیکی نابود شدند، آدمی با فرو ریختن کالبدهای مادیش به مراتب جهان‌های بهشتی بالا کشیده شده و به

استراحت یا تعطیلی در آنجا می‌پردازد تا مجدداً یک کیهان جدید فیزیکی تأسیس شود. آنگاه هر روح فردی که می‌باید جهت اندوختن تجربیات بیشتر به منظور کامل کردن مراحل شکوفائیش به این مراتب بازگشت کند، محلی برای این منظور، آماده خواهد داشت.

این روندی است که ما به‌عنوان جزر و مد آگاهی الهی می‌شناسیم که درون جریان کیهانی اک روی ماده رخ می‌دهد. این دوره‌ها در خلال اقامت روح در سفرش به سوی خدا فرصت شکوفائی را برایش فراهم می‌کنند، زیرا خودشناسی، وضعیتی از آگاهی است که از طریق شکوفائی معنوی در جهان ماده به واسطه ماده میسر می‌شود. در این روند است که ما چگونگی کارکرد نیروهای اک را در تمام هستی شناسائی می‌کنیم. در عین حال، شناخت کامل همین روند، هم مقصود از آفرینش را روشن می‌کند و هم توسط سوگماد موجب فاش شدن راز آفرینش در ابدیت می‌شود.

وضعیت عدم وابستگی، مطلقاً و اکیداً، مهم‌ترین قدمی است که یک جلا در مسیر آمادگی خود برای رسیدن به جایگاه خدمت در والاترین مقام معنوی برمی‌دارد. هر کسی که قدم در مسیر اک می‌گذارد، می‌باید بی‌تردید، شرایط لازم را قبل از آغاز طی طریق در خود به وجود آورده باشد و بعد واصل به حلقه‌های اک گردد. اگر این چنین نباشد، تلاش در جهت این اقدام برایش سودی نخواهد داشت، زیرا نمی‌تواند انتظار داشته باشد رهنمودهای لازم را از استاد درون دریافت کند.

او باید بتواند راه خودش را از میان این زندگی بیاز کند، از دسترنج خودش امرار معاش کرده و از قبل کس دیگری نان نخورد.

آنچه در گذشته بوده است، اکنون اصلاً به حساب نمی‌آید. حتی اگر در گذشته سنگدل‌ترین جنایتکاران بوده باشد که از هیچ‌گونه نظامنامه اخلاقی تابعیتی نداشته از لحظه‌ای که قدم در طریق انکار می‌گذارد، فقط رفتار و روحیه او در این لحظه است که به حساب می‌آید، نه اعمال گذشته‌اش.

نخستین قدم در انکار دستیابی به وی و کاً یا تبعیض درست (تمیز درست) می‌باشد. جلا باید بیاموزد چگونه میان آنچه به نفع توسعه معنوی اوست و آنچه موجب اتلاف وقتش می‌شود، تمیز قائل شود. در وضعیت متعارفی که آدمی در آن واقع شده، آگاهی متعال در معرض تهدید به پیمان شدن است، زیرا بشر هیچ شناختی از خویش حقیقی‌اش ندارد. او همانند استاد، نفس اک می‌باشد، ولیکن هنوز به تشخیص کامل بالقوه‌هایش نائل نیامده است.

تا روزی که جلا نتوانسته باشد هر آنچه را که در این جهان وجود دارد کار سوگماد ببیند، هر گونه شگرد اهریمنی که در انبان حیل‌های کل موجود است همچنان او را از طی طریق باز خواهد داشت. ولیکن، ملاً هر چالائی به وضعیتی دست خواهد یافت که در کتاب شریعت کی سوگماد اینگونه بدان اشاره شده است: «همه یکی است ولیکن هر خردمندی، نامی متفاوت برایش دارد.»

آنچه مشخصاً در این عبارت مورد نظر است عشق می‌باشد، زیرا عشق نیروی پیوند دهنده ایست که همه چیز را به هم می‌بندد. بنابراین، این عشق خداست که از گسیختن کیهان‌ها جلوگیری می‌کند.

این جهان‌بینی به وحدت کیهانی موسوم است. هنگامیکه از این مقوله سخن می‌گوئیم، مستقیماً با قلب خدا سروکار داریم.

از لحظه‌ای که این شناخت بر ما حاکم شود که همه چیز تحت تسلط این قانون عظیم عشق قرار دارد، می‌توانیم مصون از خطرات جدی مداخله عوامل موجود در آستین حيله‌گر قدرت منفی به راه خود ادامه دهیم. وقتی کشف کنیم که ایمن از دسترس نفوذ کل قرار گرفته‌ایم به درجه‌ای از تشخیص نائل آمده‌ایم که موسی در مقابل بوته‌های مشعل در کوه طور به آن دست یافت که «من آنم که هستم». او این کلام را شنید. تفاوت، تنها در اینجاست که ما در این لحظه به این درک رسیده‌ایم که می‌توانیم این ندا را بشنویم که «من اینم».

در فلسفه هندی‌ها این عبارت به گونه‌ای دیگر به بیان در آمده: «توانی». هر چند این نکته نمی‌تواند مطلقاً حقیقت داشته باشد، زیرا این عبارت ما را به سوی استنباطی سوق می‌دهد حاکی از اینکه چیزی بیرون از وجود ما این کلمات را اداء می‌کند. اصطلاح مشابه دیگری در نوشته‌های سانسکریت یافت می‌شود که می‌گوید: «من آنم». به هر حال این گفته نیز اشاره به چیزی بیرون از حیطه وجودی ما دارد.

معنای حقیقی همه این اصطلاحات مقدسه عبارت است از «این من هستم». یعنی فردیت درون یک نفر می‌تواند به استقلال خود حکم کرده و در تصاحب خودش درآید. درعین حال، چنین استنباطی نشانه درکی است از اینکه همه چیز از جوهر منفرد الهی بوده و هر یک از ما خود یک می‌باشد.

به این ترتیب هیچ تفاوتی بین اک منعال و روح فردی وجود ندارد. همه جزئی از خود اک هستند. هر یک از ما در حال ابراز یک علت الهی در یکایک اعمال زندگی روزانه خود هستیم. ما خدا نیستیم. به همین منوال، هیچ جزئی از ذات مقام الهی به آن معنا که هندوها ادعا می‌کنند نیز نیستیم. آنچه ما هستیم جزئی از نیروئی کیهانی به نام اک یا جریان حق می‌باشد. ما هم با وارد شدن به این جریان و هم با عهده‌داری نقش خودمان در آن با تمامیت حیات یکی می‌شویم. در اینجاست که معلمین هندو دچار خطا می‌شوند، آنجائی که خدا را با اک که روح خدا می‌باشد، اشتباه می‌گیرند. اک خدا نیست، بلکه جوهر خدا است. آن بخشی از هستی او که ما به عنوان نور و صوت شناسائی می‌کنیم.

ما باید همیشه به خاطر داشته باشیم که هر چه بیشتر در اک غوطه‌ور شویم، بیشتر به جزئی از آن بدل می‌شویم و به همین ترتیب، روح هر چه بیشتر به استقلال دست می‌یابد او به وضعیتی از آگاهی می‌رسد که فراسوی هر گونه درکی است که در این جهان فیزیکی حاصل شود. زیرا این، مقصود نهائی اک می‌باشد: تحصیل مجدد فردیت تا رسیدن به درجه آزادی کامل و آن قماش از آزادی که در یک مد نظر می‌باشد، آنی نیست که در اعلامیه استقلال آمریکا و قانون اساسی آن ذکر شده است، چون این آزادی نمی‌تواند در محدوده آزادی‌های سیاسی مندرج در اسناد فوق بگنجد.

تفاوتی آن چنان فاحش میان آزادی سیاسی و آزادی معنوی موجود است که ما در وضعیت آگاهی محدود انسانی حتی کوچکترین درکی از آن نداریم. همه آزادی حاصل از طریق روح، همان فاش شدن راز سوگمخاد مقدس می‌باشد که به واسطه نور و صوت الهی انجام می‌پذیرد. آن درجه از

اک یعنی دانشی که از هوشیاری فراگیرنده کلّ هستی و به واسطه عمل سفرروح حاصل می‌شود. فاعل به اراده خود با استفاده از تمرینات معنوی اکتکار به وضعیتی می‌رسد که در آن هوشیاری مذهبی را در شکل کاملش تجربه می‌کند. این تجربه با حرکت آگاهی درون‌روح در نواحی زمان و مکان ارتباط دارد. اک از این نواحی فراتر می‌رود و به ماوراء ابعاد زمان و مکان می‌رسد. در این وضعیت از «بودن» هر آنچه هست، عالم مطلق است، حاضر مطلق است و قادر مطلق. این تعریف مصداق اصطلاح «دانش هوشیاری فراگیر<sup>۷</sup> می‌باشد»<sup>\*</sup>

هوشیاری فراگیر، کلیدی است که درهای ورود به اقالیم الهی را می‌گشاید. این هوشیاری، از یک دیدگاه به مجرا و یا تونلی تشبیه می‌شود که گروه‌های دیگر آن را وجدان مسیحا و اسامی مشابه آن می‌خوانند. بیان کردن آن به کلمات و اسامی متفاوت از اهمیتی برخوردار نیست. در اکتکار، این وضعیت را اکتشار<sup>۸</sup> می‌نامند و هر کسی که بخواهد با اک یا روح الهی وحدت حاصل کند، می‌باید آن را پشت سر گذارد. این وحدت توأم با وضعیتی از آگاهی معنوی است که به بنوع رسیده و آماده جهش به سوی

<sup>۷</sup> - The science of total awareness

<sup>\*</sup> یاد آور می‌شود که در ترجمه مفولات قوی حتی و متفیزیکی، امروزه واژه «شعور کیهانی» در بیان معنی عبارت «Cosmic Consciousness» به کار رفته است. اکتساب این وضعیت از آگاهی هنوز در مرتبه ذهنی است و از مراتب نفسانی به شمار می‌رود. پان توشیچل در آثار دیگرش اشاره می‌کند که سفرهای معنوی به معنای حقیقی، پس از فروانداختن کالبد ذهنی و از طبقه روح به بعد آغاز می‌شوند. م

<sup>۸</sup> - Eckstar

رحمت ماوراء طبیعت که ما به آن صعود می‌کنیم (نه آنچه بنا به ادعای مذهبون بر ما نزول می‌کند)، می‌تواند به روش تمرینات مراقبه معنوی اک تحصیل شود.

یک واصل از این امر آگاه است، زیرا او تجربیاتی بی‌سابقه را در تمرینات، به واسطه روش‌هایی که در هنگام مراسم وصل از استاد اک دریافت می‌کند، اندوخته و تا هنگامیکه تحت آموزش استاد است، حتی به سطوح بالاتری هم ارتقاء می‌یابد.

علاوه بر اینها، میل دارم در اینجا اظهار دارم که اصطلاح «در دو جانی» که حکم بر حضور در دو نقطه در یک لحظه می‌کند، از این پس فرهنگ لغات اک اعتبار ندارد. این اصطلاح را به این دلیل به کار نمی‌بریم که صاحب نظران آن را با انعکاس یا فراقکنی اثیری اشتباه می‌گیرند. به جای این اصطلاح در اکتکار از عبارت «سفرروح» استفاده می‌کنیم، زیرا این عبارت، ابعاد بزرگتری به آموزش‌های اک می‌بخشد.

شاید صلاح بر این باشد که در همین فرصت، هم معنای اکتکار و اک را برای همه روشن کنم. این توضیحات باید بتواند در حکم سکوی پرتاب برای جواب‌هایی عمل کند که در آینده به کار خواهند آمد.

اکتکار یعنی دانش باستانی سفرروح؛ انعکاس آگاهی درون، آگاهی درون، پیش از رسیدن به درجات خلسه الهی در وضعیت‌های تحتانی سیر می‌کند. در این مقوله، فاعل این عمل در می‌یابد که از تجربه مذهبی بودن آگاه است. این آگاهی به واسطه دسته‌ای از تمرینات معنوی یا مراقبه‌ها، حاصل می‌شود که تنها پیروان این دانش با آنها آشنا هستند.

ارتفاعاتی است که از چشم غیر، پنهان است. ما باید با غرق کردن خود در معنای آنچه کمال مطلوب معنوی خود می‌دانیم، ذهن و جسم خود را پاک کنیم. به این ترتیب، اک می‌باید در ابتدا وارد «زندگی» واصل شود. از آن به بعد، روح الهی به خودی خود هر چه بیشتر از او طلب می‌کند، تا به جایی که تمامی وجودش را از آن خود کند. آدمی در اثر تغییراتی که اک درون او به پا می‌دارد، رنج می‌کشد، فریاد برمی‌آورد و مقاومت به خرج می‌دهد ولیکن، تلاش او بی‌فایده است. هر چه زودتر دست از مبارزه با این تغییرات برکشد، سریع‌تر به آزادی حقیقی دست می‌یابد.

اک موجب درهم شکستن تمامی پیشداوری‌ها، ناسکیبائی‌ها، مالکیت‌جویی‌ها، خودستائی‌ها، هوس‌داری‌های مخدر، الکلی، تنبلی، خشم، نامهربانی، عیب‌جویی، وابستگی‌ها، بی‌تحملی‌ها و تعصبات می‌شود که همگی نشانه‌های قدرت کل می‌باشند.

اک تأثیرات قدرت کل را از هم پاشیده و به جای آن طبعیت معنوی خویش را حاکم می‌کند. اک تأثیرات الهی را در هستی ما تأسیس نموده و به این وسیله ما را به ابزاری جهت قدرت خدائی بدل می‌کند. در این مقام، ما در این جهان فعالیت کرده و موجب صعود دیگران و استحکام جای پای آنها در طریق اک می‌شویم. روح الهی پاداش متابعت از اراده خویش را به این ترتیب بر ما ارزانی می‌دارد که زندگی‌هايمان را به سوی مجراهای بالحقه سوق می‌دهد؛ یا به همراه بردن ما به جایگاه قلب خدا، هم مصالح مادی ما را تأمین

کرده و هم تلاش معنوی ما را ثمربخش می‌کند. در آنجاست که سعادت جاودانی از آن ما می‌شود.

در اصل، اک به ما فردیت و آزادی عطاء می‌کند، زیرا همان گونه که پیش از این یادآور شدم، جمیع مقاصد اک، حفظ استقلال و فردیت است. هر چند این وضعیت از آزادی، هرگز توسط انانی که در حیطه حواس فسیزیک زندگی می‌کنند، درک نمی‌شود. این نوع از آزادی هیچ ارتباطی با شرایط اقتصادی و موفقیت‌های مادی فرد ندارد، چه بسا فقیرترین مردمان هم می‌توانند در این وضعیت از اک که بهره‌وری از آزادی کامل می‌باشد به سر برند.

من به کرات به چلهای خود گفته‌ام: «من شما را تا درجه‌ای می‌کشم که چون کشتی در حال از هم گسختن به نظر آید. گاه گساهی درد خواهید کشید، اما اگر استقامت به خرج داده و همراه من باقی بمانید، روزی خواهد آمد که به گذشته نگاه کرده و در سگفت شوید از اینکه چگونه می‌توانستید همان شخصی باشید که یک روز با من قدم در این راه گذاشت.»

ما در حال کار کردن در راه رسیدن به وضعیتی از وقف و خدمت می‌باشیم. یک استاد حق، نمونه‌ای الهام‌بخش از برای کسانی است که آرزوی برداشتن نخستین قدم را در راه خدا دارند. این روش، روش مریدی نام دارد، چون اگر شخصی کوشش کند طرز فکر و نحوه زندگی‌اش را با استاد اک انطباق دهد، انضباطی در پیش خواهد گرفت که ظهور امور معنوی را در زندگی‌اش میسر می‌سازد.



عمق آموزش‌های اک عشق ورزیدن به سوگماد و همنوع خودتان است. اگر کسی صاحب این عشق ورزیدن نباشد در پیروی از استاد، فقط وقت خود را تلف می‌کند. محک اصلی در زندگی هر شخصی که قصد چلا شدن دارد این است که آیا او از برای هر آنچه در قید حیات است عشقی در دل دارد یا نه. این بک عشق کیهانی است که همه کائنات را به هم پیوند می‌دهد.

بر خلاف عشقی که چلا فقط از برای خویشتن دارد، استاد اک به همگی چلاها و تمامی زندگی عشق می‌ورزد. این یکی از نشانه‌های استاد حق در قید حیات است. او همه مخلوقات را بیشتر از آنکه آنان بتوانند او را دوست داشته باشند، دوست دارد و به همه آدمیان بیشتر عشق می‌ورزد از آنکه آنان به خوشگذرانی‌های خود، این عشق فراسوی درک انسانی است.

به این ترتیب، چلا می‌باید سهم خود را از عشق استاد با روحیه‌ای حاکی از وقف و خدمت پذیرا شود. حتی یک بار هم نباید به این عشق و وفاداریش به آنچه مطلوب روح الهی است، تردید کند. زیرا یک استاد، بی‌شک متجلی‌کننده این خصوصیات می‌باشد.

در کتاب بها‌گود‌گیتا<sup>۱۱</sup> کریشنا، مسیحای هندو، کمالاتی را از برای چلانی که از نقطه نظر ذهنی کسب آمادگی لازم را جهت پیمودن راه خدا نموده است، تعیین می‌کند. او به مریدش؛ ارجونا<sup>۱۲</sup> می‌گوید که به منظور

تحکیم و استواری زیر بنای یک زندگی معنوی، لازم است توصیه‌های زیر را به کار بندد:

ابتدا فرد باید تحمل تماس با ماده را بیاموزد- مثل تماس با گرما و سرما، لذت و درد- زیرا اینها زائیده پدیده بوده، می‌آیند و می‌روند. این پدیده‌ها جاودانه نیستند و از آنجا که روح، آسیب‌ناپذیر است، خردمند هرگز از برای مرده و زنده عزاداری نمی‌کند. روح که خویش حقیقی هر بشری است، هرگز نمی‌تواند لطمه ببیند، چه توسط زندگی و چه توسط مرگ. بنابراین، هیچ دلیلی برای نگرانی از بابت اینکه چه چیزی برای چه کسی پیش خواهد آمد وجود ندارد. او باید بیاموزد که از لذت همان قدر برداشت کند که از درد، برد و باخت، پیروزی و شکست برایش نمری همسان داشته باشند. چلا باید بیاموزد که فراسوی دوگانگی‌های زندگی مادی به سر برد. کریشنا توضیح می‌دهد که فرد باید فقط لحظه عمل را دریابد و نگران نتیجه‌ای نباشد که عملش به بار خواهد آورد. نتیجه یک عمل هرگز نباید علت انگیزه او باشد و در عین حال دچار انفعال و بی‌عملی هم نشود. در تمام لحظات باید میان موفقیت و شکست در حال تعادل به سر برد.

چلا می‌باید ذهنیاتی یا برجا داشته، نسبت به هیجان، درد، خشم، تمنّا و ترس بی‌تفاوت بماند؛ باید رها از وابستگی‌ها باشد. آن هنگام که شخص یا به این وضعیت دست یافت و یا اشتیاقی سوزان برای رسیدن به آن داشت، آماده است بک چلا، در طریق اک، روح الهی، باشد. هنگامیکه این لیاقت را

کسب کرد، استاد در زندگیش ظاهر می‌شود و به او خوش آمد می‌گوید. از میان همه ملزومات، مهم‌ترین قدم در آمادگی ذهنی چلا، وایراگ<sup>۱۳</sup> است.

بسیاری از مردمانی که در طلب اینگونه امور معنوی برمی‌آیند، پس از جستجویی دراز در میان کتاب‌ها و مطالعه جنبش‌های تاریخ است که به این مرحله می‌رسند. اغلب آنها زمانی طولانی را در مطالعه کتابخانه‌هایی از کتب گوناگون صرف کرده‌اند. اما پس از مدتی درمی‌یابند که در عصر جدید، نه تعلق به گروهی خاص و نه آموزش تحت یک معلم بخصوص، هیچ‌یک نمی‌تواند راه حلی نهانی برای مشکلات به دست آنها داده و به سوی خدا راهبرشان شود.

آنگاه که دیگر همه راه‌هایی که بی‌موده‌ایم به بن‌بست می‌رسند در می‌یابیم که اک همواره در انتظار پایان گرفتن جستجوی جانفرسای ما بوده است. معذرت، بسیاری از چلاها، حتی پس از پذیرفته شدن توسط استاد، هنوز تشنه خواندن هر نوع کتابی هستند، به سه یا چهار جنبش مذهبی تعلق دارند از چندین گروه دیگر دیسکورس دریافت می‌کنند و سعی دارند هر چه را که در دست‌شان قرار می‌گیرد به خود جذب کنند. این خاصیت زائیده نوعی عادت می‌باشد ولیکن عمدتاً از آرزویی نشأت می‌گیرد در جهت روشن ساختن طرز تفکر شخص در امور معنوی.

این انگیزش، در عین حال، علت اساسی نزدیک شدن بسیاری از جویندگان به استاد است. آنها فقط به این دلیل می‌خواهند سوال کنند که افکار خودشان را به نظم درآورند ولیکن همانگونه که استاد بزرگ اک، سودار

سینگ در مقابل گروه بزرگی از مردم که از وی سوال کردند «چه چیزی برای گفتن هست؟» پاسخ داد: «ایمان داشته باشید و خدا را باور دارید.»

چلانی که در صدد قدم گذاردن در طریق اک است، ابتدا می‌باید تا جائیکه سطح فهم معنویش اجازه می‌دهد دریابد که چیست و ایده‌آل‌های استناد حق کدام است. ایده‌آل‌ها یا همان کمالات مطلوب که هدف غائی می‌باشند، بسیار مهم‌تر از اصول و قواعد هستند.

اگر چلا در بررسی آثار مکتوب، آنچه را که یافت پذیرا شود و خویش را در طلب همان کمالاتی بیابد که یک استاد حق یافته است، آنگاه قدم بعدی برایش وایراگ می‌باشد. همان‌طور که قبلاً اشاره رفت، وایراگ عبارت است از عدم وابستگی به دنیای بیرون. چلا باید فقط افکارش را از عشق به دنیا و خواست‌های دنیوی سلب نماید. این وضعیت را نمی‌باید با ریاضت اشتباه کرد، زیرا در اک افکار ما بر محور دست کشیدن از آرزوی چیزهای بیرون از خودمان دور می‌زند، نه جدائی از خود آن چیزها.

یک سالک مجاب نیست خود را از دنیا جدا سازد، خانواده، مسئولیت‌های اجتماعی و شغل خود را ترک گوید. بلکه وایراگ یعنی اینکه خود را در اعماق درونمان و با تمام احساسمان مستقل از دلبستگی به مراتب زندگی‌های روزانه خود، حفظ کنیم. ما نمی‌توانیم دست از تعیین هویت خود در ارتباط با محیط و متعلقانمان بکشیم، بلکه به جای این باید مهر و عاطفه خود را از آنان سلب کنیم. به عبارت ساده، این اشیاء بیرونی، دیگر جوهر و معنای زندگی و افکار ما را تشکیل نمی‌دهند و به این ترتیب، ما مستقل از آنها خواهیم بود.

هنوز هم این عدم وابستگی به آن کسائی اطلاق می‌شود که به چلا نزدیک بوده و از خویشان او محسوب می‌شوند ولیکن این استقلال و عدم وابستگی به این معنا نیست که به آنها نباید عشق ورزید. برعکس، چلانی که در این وضعیت قرار گرفته باشد، هرچه بیشتر کنترلی روابط خود را با عزیزانش در دست دارد و در حین عشق ورزیدن به آنها آزادی معنوی خویش را حفظ کرده است. این قلب مطلب است. این کلیدی است که دروازه‌های جهان‌های معنوی را به روی ما می‌گشاید. اگر چلا این تمرین را در زندگی پیشه کند، هرگز در اثر از دست دادن‌های مادی دچار لطمه نمی‌شود.

جهان مادی و همه مردمانش به مصداق گفته شکسپیر به «تمایش گذرا» تعلق دارند و اگر قرار بر این باشد که تمامی آنچه یک فرد هنگام رفتن از این دنیا با خود می‌برد، اندوخته‌های درونش باشد، پس چرا که از بهترین‌ها و از ارجمندترین تجربیات معنوی نباشد؟ همه پدیده‌های جهان فیزیکی جز منافع موقت و گذرانی برای فرد چیزی در بر ندارند، اینها در تصاحب او نیستند و بستگی او به آنها موقتی است. همه چیزهای این دنیا مانند امانتی است که به ما سپرده‌اند تا اینجا در این زندگی از آنها استفاده کنیم.

چلانی که کیفیت عدم وابستگی را کسب نموده است، می‌باید مراقب باشد که دچار روحیه حق به جاتی نشود. یک چنین ابتلانی موجب شکست در مقصود شده و پیشرفت او را در مسیر شکوفائی معنوی مسدود خواهد کرد. او باید خودستائی را از آستانه ذهن خویش دور کند و در حضور همه فروتن باشد. بزرگترین نشان کسانی که به مراتب بالایی معنوی دست

یافته‌اند، تواضع و فروتنی آنها است. یک چلا درک می‌کند که در حضور یک نیروی عظیم فوق‌الطبیعه واقع شده و باید در مقابل آن تعظیم کند.

ما باید از بندگی دنیا و آلات خواسته‌های حسی اجتناب ورزیم، زیرا لحظه‌ای که آرزوی تصاحب چیزی را بنا کنیم به حیطه اسارت آن شیئی قدم گذاشته‌ایم. هرگز نباید چشم به پاداش دوخته باشیم، چون اگر چنین کنیم، وابسته به آن پاداش خواهیم شد و کار ما ارباب ما می‌شود. ما نباید نگران پاداش اعمالمان باشیم، ما باید به وضعیتی از ذهن دست یابیم که در آن همچون آفتاب باشیم که بر همه چیز می‌تابد بی‌اینکه انتظار چیزی در بازگشت داشته باشد.

یک چلا باید قادر باشد استاد را در این جایگاه ببیند، زیرا او کمال مطلوب است. او عشق خویش را به طور همسان به همگی ارزانی می‌دارد و از هیچ کس انتظار پاداش ندارد. روح با دادن، حیات می‌یابد نه با گرفتن. معما در اینجا است که هر چه بیشتر ایشار کنی، بیشتر می‌یابی. فقر دامنگیر کسانی می‌شود که می‌گیرند، اما بدل نمی‌کنند.

آن هنگام که می‌دهی بی‌اینکه حتی یک بار هم در فکر پاداش باشی وارد نخستین مرحله از فناپذیری شده‌ای. استادان حق، با فرار از درد، اجتناب از تأمین رفاه و یا دوری کردن از لذات حواس نبوده است که به این وضعیت و لا رسیده‌اند. سلب خاطر از پدیده‌های دنیوی از روی اخلاص، آخرین قدم پیش از ورود به حیطه آزادی کامل است. وقتی کسی به این مرحله از شکوفائی معنوی می‌رسد، متوجه می‌شود که تواضعش افزایش یافته و تقصیری که تا به حال به گردن دیگران می‌گذاشت، جز بازتاب یکی از کوتاهی‌های خودش نبود. این یکی از والاترین کمالاتی است که او ممکن

است کسب کند، چون او همواره در عوض اصلاح دیگران در عمل پالایش نفس خود می‌باشد.

این عدم وابستگی به معنای حقیقی است، و ایراک حقیقی. زیرا بر ما لازم است بدانیم که یکی از شاخص‌های عمومی در وضعیت آگاهی انسانی این است که بلافاصله اندوخته تقصیرهایش را پشت در خانه شخص دیگری می‌گذارد و مشکلات را به گردن او می‌اندازد. معلوم است که مسأله اصلی درون خود ماست. به محض اینکه این تشخیص داده شد به سرعت معنای قانونی را درمی‌یابیم که چنین می‌خواند: «خویش حقیقی فرد در برگیرنده کل حیات است و بدی‌ها و خوبی‌های دیگران از بدی‌ها و خوبی‌های خود ماست.»

معنای این گفته چیست؟ این است که ما مشکلی نداریم که مشکل تمامی نوع بشر نباشد. بنابراین، ما نمی‌توانیم یک استاد حق را به مثابه یک فرد عادی قلمداد کنیم و همسان سایرین برشمریم، چون مشکلی که او به دوش می‌کشد، مشکل کل جهان است. او تنها کسی است که مسئول هر آن چیزی است که بر کل کائنات خدا می‌گذرد. این گفته بسی باور نکردنی به گوش می‌رسد، اما حقیقت دارد.

پس لازم است که چشم به استاد حق داشته باشیم، زیرا او نه تنها بار خطاها و کوتاهی‌های گذشته ما را به دوش می‌کشد، بلکه کوشش می‌کند شخص را متوجه مسئولیت در مقابل افکار و اعمال خودش کند. این درک که واقع شد، فرد قادر خواهد بود این بار را از روی شانه‌اش برداشته و درصدد مساعدت دیگران برآید ولیکن تا فرارسیدن این لحظه، استاد مسئولیت به

همراه بردن او را به جهان‌های بهشتی عهده‌دار است. در این سفرهاست که او فرصت می‌یابد بهترین راه را برای خویش بیاموزد.

فقط معدودی این را درک می‌کنند که همین امر منشأ کارمای جهانی و نژادی است. به همین علت هم هیچ استاد حقی اقدام به تعبیر و یا سوزاندن کارمای بشری نمی‌کند. نژاد بشر، روح جهانی را می‌سازد و با اهتمام فرد در تسویه کارمای خود، استاد فقط فرد دیگری را به جای وی می‌پذیرد. به همین منوال او قدم پیش نمی‌گذارد تا دنیا را از دینی که به بار آورده است خلاص کند. نژاد بشر می‌باید مسئولیت خود را برای بدهکاری‌هایش بپذیرد و برایش چاره‌اندیشی کند. رسیدن به این جایگاه در مقیاس نژاد بشر تقریباً سیزده میلیون سال دیگر میسر خواهد شد و تا آن وقت کرة زمینی در این کیهان نخواهد بود.

استاد اک معلم حقیقی تمامی کائنات است که شامل کلیه سیارات، ستارگان و طبقات می‌شود. او مسئولیت امور اک را در کلیه طبقات، از تمامی جهان‌های معنوی و از قلب سوگماد گرفته تا پائین‌ترین کیهان‌های فیزیکی عهده دار است. بسیاری گروه‌ها درگیر آموزش‌های اک می‌باشند که هم به طور فردی و هم به صورت جمعی کوشش در شکوفائی دارند. این گروه‌های تحقیقاتی، چه در سیاراتی مثل مریخ در میان شهرهای آنها و چه در میان ازدحامات و جوامع این دنیا باشند، استاد با آنها است و به آنها آموزش می‌دهد و الهام بخش همه کسانی است که در جستجوی معنویت و آرزوی یافتن خدا از طریق اک می‌باشند.

اکنون او قادر است توسط پذیرش دادن به عده بی‌شماری از مردم به آنها آزادی عطا کند. او می‌تواند به آنهایی که آمادگی را دارند کمک کند تا

کلید رمز اسرار معنوی را بیابند. برای این افراد لازم است که وقت کافی در این راه صرف کنند تا به سطحی از آگاهی معنوی دست یابند که بتوانند کلید زندگی را از دست اسقاد دریافت کنند.

وقتی وضعیت کامل و ایراد حاصل شد، فرد خود را رها از آرزوها می‌یابد. این راز حقیقی هر استناد معظمی است که به قلب سرزمین خدا وارد شده است. اگر کسی هیچ نخواهد، همه چیز را کسب می‌کند. اما اگر کسی اجازه دهد که آرزوها او را برانند و بتازند، تیردی میان روح و ذهن برخواهد خاست که هرگز به پایان نخواهد رسید.

آرزو زائیده حواس است. هنگامیکه این حواس چیزی را طلب کنند، قدرت آنها بر ذهن چیره شده و روح را به بردگی می‌گیرند. از این لحظه به بعد ذهن به روند خلق کارما تن در می‌دهد و در دام کل، قدرت منفی آفرینش می‌افتد. این مفصود کل می‌باشد که با زبردستی، ذهن را به اسارت بکشد و دفعتاً بر روح مسلط شود.

جنگ سهمناک اک با کل در اکثر خطبه‌ها و نوشتجات به نقل درآمده است. آدمی به صحنه نبرد میان این دو نیرو بدل می‌شود که در این جهان به نوعی همسانند. وجود او از هم گسیخته و ناشیده می‌شود تا بتواند مفر برتری و تسلط خویش را بر پا نگهدارد.

اگر آدمی توجه خویش را به چیزی معنوی معطوف نگاهدارد مثل جنبه‌ای از خدا و یا چیزی فناپذیر، می‌تواند رهائی حاصل کند. ولیکن در صورتی که ذهنش را به چیزهای جهان مادی معطوف کند مانند ثروت، فقر،

شغل، خانواده و یا هر چیز دیگری که در تعلق به این جهان‌های تحتانی است، بنده آن چیزها خواهد شد.

بنابراین، لازم است به هیچ چیز وابسته نباشیم. وضعیت بی‌آرزویی به معنای رستگاری ماست. این رستگاری یعنی آزادی از قید سطوح مادی کیهان‌ها. وقتی هراس بر ما مسلط شود، از اینکه همه چیز از دستمان خواهد رفت، آنگاه مشغول صدور اجازه به قدرت کل می‌باشیم که تله‌هایش را برایمان آماده کند.

مادامیکه در وضعیت انسانی زندگی می‌کنیم، نمی‌توانیم به خود اجازه دهیم که در تله‌های منفی کل اسیر شویم. در این طبقه فیزیکی، ما همیشه در دو وضعیت متخاصم از آگاهی به سر می‌بریم که یکی ما را به پائین می‌کشد، درحالیکه قطب مخالفش ما را به بالا اوج می‌دهد. بنابراین، ما باید جهتی در خلاف راستای کل برگزینیم. این نقطه اوج، راز حیات است. باید بیاموزیم که در وجه خدائیمان قوی‌تر عمل کنیم.

گذشته از بودا که یکی از نخستین کسانی بود که توانست جایگاه آرزو را به عنوان ریشه همه مشکلات انسانی تصویر کند، محدودی بیش نیستند که به وضعیت بی‌آرزویی دست یافته باشند. اما ما می‌دانیم که تنها راه استقرار خودمان در این وضعیت به طریق اک میسر است. خربان صوتی معجزه آسانی که از سریر خدا نشأت می‌گیرد و در مسیرش همه چیز را در همه کائنات لمس کرده و به آن حیات می‌بخشد.

وقتی آگاهانه وارد این وضعیت شده باشیم، همه چیز برایمان ممکن است. اکنون شاه کلید دروازه‌های جهان‌های معنوی در دستمان است. کافی

است، باز کنیم و وارد شویم. کسی جز استاد حق نیست که می‌تواند این کلید را در کف ما بگذارد.

## فصل پنجم:

### روشن‌های فلاقه

لازم است در ابتدای این فصل اشاره کنم، هیچ دلیلی وجود ندارد این چنین تصور کنیم که توده‌های مردم هرگز علاقه چندانی به آموزش‌های آک نشان بدهند، مگر اینکه کل ساختار اجتماعی یک ملت در معرض خطری جدی بوده و یا اینکه دنیا در حال از هم پاشیده شدن باشد. البته جای تردید است که توده‌های مردمی حتی در چنین شرایطی هم به آک رو بیاورند، زیرا جار و جنجال فعلی متافیزیک، روح‌گرایی، اصول‌گرایی، ادیان و فرقه‌ها با اضافه شدن صدای آک به آشفتگی موجود، می‌بایستی که از میان بروند.

این چنین است که در میان این همه تلاش و تقلاد در متن درهم و برهم و پربشان کیهان فیزیکی، استاد اک مجبور است کوشش‌های چلاها را دائماً تصحیح کند. او در موقعیتی قرار گرفته است که مکرراً در مواردی که یک چلا اقدام به انجام کاری به طریق خطا می‌نماید، این عبارت را بازگو کند که: «نه، این کار درست نیست.» علت این امر این است که چلا هنوز به قدر کافی دانش معنوی نیاندرخته است که راه درست انجام کارها را بداند. بنابراین، یک پیر اک همیشه در دنیائی بیگانه به سر می‌برد، چون همواره در جبهه مخالف قطب منفی عمل می‌کند. نیروی منفی همواره در صدد نابودی اوست. همان گونه که در طول تاریخ ناحیان و پیشوایانی را که برای فاش کردن حقیقت قد علم کردند به نابودی کشید.

برخلاف جامعه‌شناسان و اصلاح‌گروانی که تأمین عدالت در این طیفه فیزیکی را هدف و شعار خود قرار می‌دهند، یک استاد حق هیچ گونه دنیستگی به این دنیا ندارد. او تنها به وضعیت بهستی علاقمند است و از انجائی که او می‌خواهد همه روح‌ها را به این وضعیت راهبر شود، مجبور است وقتش را درون جهان ماده سپری کند تا به آنها کمک کند که از آن خارج شوند. او باید به آنها نشان دهد که بیش از اینکه مرگ فیزیکی، کالبدشان را با خود ببرد، فادرنند در جهان ماوراء زندگی کند.

او این مقصود را از طریق دسته‌ای از تمرینات به نام روش‌های حلاقه به انجام می‌رساند. نام مصطلح این روش‌ها، تمرینات معنوی اک می‌باشد. این تمرینات به ایسن منظور مقرر شده‌اند که چلا می‌تواند دانشی کامل و رضایت‌بخش از تجربیات درونی و الهی حاصل از ماجراهائی که در جهان‌های

خدائی برایش پیش می‌آید، بیاندوزد. ما به تنهائی کاری بیش از این نمی‌توانیم انجام دهیم، اما در صف نخستین این امور، استاد اک مسئولیت رهبری را عهده‌دار است، کسی که کارش محافظت کردن از جمعیتی است که پیرو این طریق نهائی به سوی جهان‌های بهستی هستند. سر و کار او با گناهکاران و گمگشتگان بیشتر است، زیرا این طرد شدگان ماشین اجتماع هم شایستگی قبول مسئولیت خویش را دارا هستند و می‌توانند یک‌ایک دستورالعمل‌های استاد را تا رسیدن به سر منزل مقصود به کار بندند.

به کرات گفته‌ام که آن چیزی که مد نظر ماست وضعیت آگاهی است، و بر خلاف آنچه خیلی‌ها مایلند تصور کنند، آن قدرها نگران فراقکنی کالدهای درون نمی‌باشیم. طبقات جهان‌های مرئی و نامرئی باید به منزله وضعیت‌های آگاهی تصور شوند. بنابراین، حرکت از یک طبقه به طبقه دیگر صرفاً انعکاس وضعیت آگاهی ماست، درحالیکه در اینجا، در طبقه فیزیکی مجبوریم در بدنمان و به کمک وسائلی مانند هواپیما، اتومبیل، قطار و امثال آنها حرکت کنیم و بدون اینها مجبوریم از نیروی پاهیمان سود جوئیم.

کاری که عملاً انجام می‌دهیم این است که بدنمان را از یک مکان فیزیکی به مکانی دیگر نقل می‌کنیم. تفاوت این مکان‌ها در این است که وضعیت‌های متفاوتی بر آنها حاکم است. ما می‌دانیم که بر حسب ضرائب مختلف از قبیل نژاد، موقعیت جغرافیائی، آداب و عادات وضعیت‌های آگاهی متفاوتی بین آنان و بکن وجود دارد. این مثال در خصوص سایر نقاط جهان هم به همین متوال است. پس از مدتی سیر و سفر در جهان به نوعی تشخیص مشترک و متعارف می‌رسیم دال بر اینکه چنین تفاوت‌هائی در

میان نژادها و همهٔ افراد وجود دارد، بعد از رسیدن به چنین درکی، درمی‌یابیم که ما هم جدا از وضعیت آگاهی نخستینی که در جامعهٔ خود کسب کرده‌ایم نیستیم و تفاوت‌ها معیار تفاوت نیستند.

وقتی چنین پدیده‌ای را در طبقهٔ خود، یعنی کیهان فیزیکی شناسایی کردیم در می‌یابیم که در هر یک از طبقات هستی هم تشابهاتی از این قماش وجود دارد که منحصر به حیطهٔ تأثیر همان طبقهٔ می‌باشد. از یک دیدگاه، طبقهٔ اثری در نظر افراد مختلفی که از آنجا دیدار می‌کنند، کاملاً متفاوت جنوه می‌کند، اما اگر به دفعات وارد این طبقه شویم، درمی‌یابیم که این طبقه، مثل طبقات علی و ذهنی، پدیده‌ای است که از قماش ذهنی ما خلق شده است. این امر حقیقت دارد، زیرا ذهن کیهانی، حاکم بر همهٔ جهان‌های تحتانی است. ما این ذهن را عمدتاً تحت عنوان نیروی منفی می‌شناسیم، در حالیکه همهٔ مذاهب و فرقه‌ها از آن به منزلهٔ قدرت حقیقی خدا سخن می‌گویند.

می‌باید دریابیم که نیروی منفی، تحت کنترل کل‌نیرانجان قرار دارد و با عمل جزئی از سلسله مراتب معنوی خدا می‌باشد. او در قطب منفی آفرینش در رأس سه جهان مستقر شده و خالق جهان‌های مادی و معنوی<sup>۱</sup> است.

به این دلیل گروه بی‌شماری از ریشی‌ها<sup>۲</sup> (مقامات بنسب پایه مذهبی هندو) معتقد بودند که او خالق متعال است و بسیاری از مذهبیین امروزی هنوز او را در مقام بالاترین و مقدس‌ترین جلوهٔ الهی پذیرفته‌اند.

نقطهٔ مقابل کل‌نیرانجان، سوگمده است که خدای حقیقی کائنات و قدرت مثبت کیهان می‌باشد. او بر همهٔ آفرینش از قطب مثبت گرفته تا انتهای کیهان‌های تحتانی حکم می‌راند. نکتهٔ مهم این است که پائین‌تر از قطب مثبت کائنات، هیچ یک از اعضای سلسله مراتب معنوی، قدرت آفریدن روح را ندارند. این اعضا، قدرت‌های آفریننده‌ای دارند، ولیکن هیچ یک از آنها نه می‌تواند روح بیافریند، نه می‌تواند آن را نابود کند.

یادآوری این نکته بسیار مهم می‌باشد که جهان‌های تحت نیروی کل، بر اساس مکانیک زمان و مکان آفریده شده‌اند. این کیهان مملو از تکاملی‌ها، عیب‌ها و نقص‌هاست، اما مادامیکه روح در آن به سر می‌برد، دچار ابعاد زمان و مکان است و مجبور است با قوانین کل مدارا کند. وظیفهٔ این قدرت منفی نگاهداشتن ما در اینجاست و وظیفهٔ ما نجات یافتن از این اسارت است.

این، خود دلیل دیگری برای توجه و علاقهٔ ما به سفر روح می‌باشد. اکتکار، همان‌گونه که از پیش گفته شد، دانش باستانی سفر روح بوده و سر و کارش فقط با حرکت در ابعاد زمان و مکان است. هر چند، اک به واقعیت درآوردن خداشناسی، با هوشیاری کامل است و در جهان‌های فوقانی یافت



می‌شود. این جهان‌ها بالاتر از طبقه پنجم قرار دارند و به عنوان جهان‌های روح خالص الهی موسوم‌اند.

به این ترتیب، اک همچون ریسمانی است آنقدر ضریف و باریک که به چشم نمی‌آید و در عین حال، آنقدر محکم که ناگسستنی بوده و همه موجودات در همه طبقات، همه کیهان‌ها در سراسر بُعد زمان تا به ابدت را به هم پیوند می‌دهد؛ ریسمانی که تاریخ این جهان و جهان‌های دیگر را به هم بسته و وقایع را به هم ارتباط می‌دهد به طوری که هر نسلی می‌تواند تأثیرات کارمیک گذشته‌های را که بر زندگی فعلیش حاکم است، شناسائی کند.

اک از مرکز خدائی ساطع می‌شود. از جهانی بی‌نام و خارج از دسترس؛ همانند موجی عظیم جریان می‌یابد و تمامی قدرتش را و کُل حیات را بر سینه خود تا بیرونی‌ترین سرحدات آفرینش حمل می‌کند. همان جایی که به آن قطب منفی آفرینش می‌گوئیم و مقرر حکومت کل نیرانجان می‌باشد. سپس باز می‌گردد و به منشأ اصلی‌اش جاری می‌شود. بر روی امواج برگشتی خود، همه روح‌هایی را که به مدار جی از کمالات الهی دست یافته‌اند با خود می‌برد، تا هر یک همکاری از برای خدا شود.

هنگامیکه اک به نواحی منفی وارد می‌شود، تأثیری آن چنان قدرتمند دارد که نتیجه‌اش هم چون برق صاعقه و غرش رعد، هیبت زاست. به همین علت، بسیاری از افراد از سفر کردن به ماوراء این طبقه دنیوی می‌ترسند و به محض مشاهده این پدیده عجیب که درسد زسر طبقه روح رخ می‌دهد، اغلب به وضعیت آگاهی فیزیکی عصب نشینی کرده و مایل نیستند دیگر با چنین چشم اندازهای خوفناکی روبرو شوند.

همین طور، شوک حاصل از ورود اک معنوی به درون حوزه مغناطیسی یک فرد، احتمالاً تأثیری در همین حد تکان دهنده به همراه دارد. چون در اینجا نیز دوباره اک در حال ورود به حوزه منفی آگاهی انسانی است که بخشی از ساختار فرد را در جهان فیزیکی تشکیل می‌دهد.

وقتی نیروی معنوی اک که عنصر مثبت می‌باشد، در معرض نیروی فیزیکی که عنصر منفی است قرار می‌گیرد مانند هنگام وارد شدن به کالبد گوشت و خون نتیجه برخوردش می‌تواند به طرز وخیمی دریافت کننده‌اش را بلرزاند. این امر هنگامی پیش می‌آید که فردی خودش را به نحوی به روی نیروی اک باز کند. برای مثال، با خواندن و مطالعه بیش از حد توسط سعی در انجام مدبیتیشن و یا به کار بستن تمرینات معنوی مستخرج از کتب و یا دستورالعمل‌های دریافتی از جنانب یک راهنمای معنوی مراتب دنیوی. صراحتاً بگویم که خطر بزرگی در کمین کسانی است که از دستورالعمل‌های مندرج در کتبی که در قفسه‌های فروش آزاد کتاب فروشی‌ها و یا کتابخانه‌های مدارس و شهرها یافت می‌شوند، استفاده می‌کنند.

ما با حیطة‌ای از آگاهی سر و کار داریم که نباید موضوع بازی و سرگرمی واقع شود. دخالت در این اقالیم فقط هنگامیکه تحت سرپرستی یک استاد دیصلاحیت باشیم بی‌خطر خواهد بود. تنها راهنماییانی که من شناخته‌ام و شایستگی این را در آنها دیده‌ام که در زمینه آگاهی شخصی کار کنند که وارد مقوله‌های آگاهی درون شده‌اند، استادان اک می‌باشند.

جستجوگران در ابتدا ناگهان خود را محصور در مشکلات بی‌شماری می‌یابند، زیرا این چنین تصور می‌کنند که مسائلشان از بیرون سرچشمه

می‌گیرند. از آنجا که این تازه واردین علت گرفتاری‌های خود را نمی‌دانند به خود فشار می‌آورند و وقت بیشتری را صرف مطالعه و خواندن کتاب‌ها و مطالب آموزشی کرده و متوجه می‌شوند که روز به روز مشکلاتشان بیشتر می‌شود. حتی قدیسین هم با این مسأله روبرو هستند، بی‌اینکه بدانند جستجوی آنان از طریق آموزش‌های بیرونی و تعمق و بررسی در مقولات سنگین و ناله تضرع افراطی آنها در محضر خداوند، تنها موجب عمیق‌تر شدن مشکلاتشان می‌شود. من خلاف چنین شیوه‌هایی توصیه می‌کنم، زیرا تقریباً در همه موارد منجر به وارد آمدن صدمات زیادی به فرد می‌گردند.

فرد می‌باید هم از جهات فیزیکی و ذهنی و هم از لحاظ روحی آمادگی لازم را برای وارد شدن نیروهای معنوی به درونش کسب کرده باشد. او نمی‌تواند بدون اینکه زمینه لازم را در خود به وجود آورده باشد، نیروی اک را دریافت کند. بدون ایجاد نوعی ساختار ادراکی و فهم و دانش کافی از اینکه اک چیست و چگونه عمل می‌کند در معرض این نیرو واقع شدن خالی از خطر نیست. برای اینکه شخص بتواند در اثر دریافت درجات بالاتر و بالاتر از این نیروی پر قدرتی که ارمنشاً حقیقت خدائی سرچشمه می‌گیرد تعادل خویش را حفظ کند، لازم است بنیه کالبد عاطفی و قدرت حیاتی خود را تقویت کرده باشد.

وضعیت عاطفی فرآیندهای ذهنی بر روی جریان ورودی اک تأثیر می‌گذارد. ساختار ذهنی-عاطفی ما بخشی از ارکان درونی ما است که به راحتی دچار ناهنجاری می‌شود و می‌باید پیش از روبرو شدن مستقیم با این قدرت الهی از این ناهنجاری‌ها پاکسازی شده باشد. در غیر این صورت اک

نمی‌تواند منافع چندانی برایمان داشته باشد. به همین دلیل، من این همه توصیه می‌کنم که با به کار بستن شیوه‌های مختلف مبادرت به ترک آگاهی فیزیکی و انسانی خود کرده و در وضعیت‌های بالاتر اقدام به روبرو شدن با این نیرو بکنیم.

ذهن‌شناسان، متافیزیسی‌ها و روان‌درمانگران با استدلال‌های گوناگون، شیوه‌های بی‌شماری را تجویز می‌کنند. این روش‌های درمانی همیشه مدت زیادی زمان لازم دارند و اغلب مورد بحث و مجادله واقع شده و همواره جای تردید در آنها مشاهده می‌شود. ما می‌دانیم که این شیوه‌ها کلاً محکوم به شکست می‌باشند، زیرا اکثر آنها نمی‌توانند به وضعیت‌های بنیاتی و رفتارهایی ارتباط پیدا کنند که فرد آنها را به‌عنوان محموله‌های پیش از تولد به این دنیا آورده است. این روحتیات و رفتارها همان عواملی هستند که ما تحت عنوان قرض‌های کارمیک زندگی‌های پیشین می‌شناسیم.

علت عدم موفقیت بسیاری از سالکین طریق اک، حضور انواع پنجگانه فعالیت‌های مخرب ذهنی است که آنها را پنج نفسانیت نامیده‌ایم. اینها انحرافات هستند که در ارکان معمولی ذهن پیش می‌آیند و روی وضعیت عاطفی پیروان اک اثر می‌گذارند. رئوس این نفسانیات عبارتند از: شهوت، خشم، طمع، وابستگی و خودستایی. هر یک از این نفسانیات پنجگانه می‌تواند توجه فرد را روی طبقه فیزیکی نگاهداشته و مانع از سیر و سفر او در جهان‌های ماورائی شود.

این نفسانات موجب خشک شدن چشمه‌های خلاقیت درون ما می‌شوند. اینها با خود خطاکاری‌هایی ناگفتنی به همراه می‌آورند که عمدتاً

زائیده ترس و خشم هستند. آنچه در اینجا بیشتر مدنظر ماست، ترس است، زیرا ترس از ناشناخته‌ها بارزترین علت شکست در اک است، به طوری که علت سقوط بسیاری از کسانی که مبادرت به ترک وضعیت آگاهی فیزیکی می‌کنند را می‌شود به آن نسبت داد. وارد شدن به وضعیت‌های بالای معنوی، قبل از سلب توجه از جهان فیزیکی، ممکن نیست.

ترس از ناشناخته‌ها، حتی پیش از اینکه فرد اقدام به استفاده از شیوه‌های اک کند، روحیه او را در هم می‌شکند. این افراد قربانی تختلات عاطفی خود درباره آنچه فراسوی ادراکات فیزیکی‌شان است، واقع می‌شوند. آنها حتی نمی‌توانند تصویری بر خلاف آنچه از پیش در خصوص حیات در عالم غیب به آنها الهام شده است به ذهن خویش راه دهند.

هر کسی که ناخودآگاه از ناشناخته‌ها هراسان است و با اینکه می‌ترسد مورد استهزاء اصول‌گرایان واقع شود، برای موفقیت در سفر روح با مشکلات زیادی برخورد خواهد کرد. این دامی است که از جانب نیروهای منفی بر سر راه علاقمندان قرار گرفته تا آنان را از خارج شدن از کالبد باز دارد. عامل ترس، حتی از دام خشم و خودستایی که خود عوامل نیرومندی در مخالفت با سفر روح می‌باشند نیز قوی‌تر عمل می‌کند.

سه تکنیک خلاقه در زیر پیشنهاد شده است. اینها عملاً با اک با جریان صوتی در ارتباط می‌باشند. این جریان صوتی، همان روح خلاقه

خدمات که در مسیحیت با عنوان روح القدس و یا «تسلی بخش» شناخته شده است. متافیزیسین‌ها آن را قدرت کیهانی<sup>۲</sup> می‌نامند.

در اینجا سر و کار ما با نور و صوت است. به این ترتیب، تمرین معنوی زیر ذکر<sup>۳</sup> نام دارد که معنایش تکرار اسامی مقدسه است. در اک، ما با وضعیت مدیتیشن کاری نداریم، هر چند مذاهب شرقی به آن اصرار می‌ورزند.

نخستین روش از سه روش خلاقه صراط<sup>۴</sup>، نام دارد. این تکنیک از قوای شنوایی روح و نغمات الهی اک سود می‌جویند. هر چه روح بیشتر اوج می‌گیرد و ما عمق بیشتری از جهان‌های درون را می‌پیمائیم، موسیقی اک بندهتر می‌شود تا جائیکه نهایتاً با سوگمها، سرچشمه الهی، همساز می‌شود.

روش صراط کمابیش ساده است و کلاً عبارت است از نشستن در سکوت در یک وضعیت ثابت. می‌توانید روی یک صندلی چوبی و یا روی کف اطاق در حالت چهار زانو نشسته و دست‌ها را روی پاهایتان قرار داده، انگشتانتان را از یکدیگر عبور دهید به طوری کف دست‌ها رو به بالا باشند. توجه باید تماماً روی تیسرانیل، یا چشم معنوی متمرکز شده باشد.

سپس، پنج بار نفس عمیق بکشید و تکرار کلمه هیو را (که تلفظ صحیح‌تر ذکر<sup>۵</sup> است که در مکتب صوفی‌ها «هو» تلفظ می‌شده است) آغاز

<sup>۲</sup> - Cosmic Power

<sup>۳</sup> - Zikar

<sup>۴</sup> - Surat

کنید. این کلمه یکی از نام‌های سرّی خداست. بعد از مدت قابل توجهی پنج بار دیگر تنفس عمیق و سپس، مجدداً زمزمه ملایم کلمه هیو را در پیش گیرد. تلفظ آن از دو بخش (هی) و (یو) در بازدم‌های طولانی و کشیده تشکیل شده است. توجه باید روی تیسراتیل ثابت بماند. سعی نکنید چیزی ببینید، فقط توجه‌تان را همان جا نگاهدارید.

بعد از سپری شدن مدت قابل توجه دیگری، مکرراً پنج بار دیگر نفس عمیق بکشید که جمعاً تعداد آنها به پانزده بار برسد. بعد از آن، به تدریج زمزمه هیو را آرامتر و آرامتر کنید و سعی کنید به زمزمه خود گوش کنید تا جاییکه دیگر صدائی از حنجره شما بیرون نیاید. سپس توجه‌تان را معطوف کنید به اصوات آسمانی کلمه هیو که درون شما می‌غلطد. در آغاز، ارتعاش این صوت مثل موتور ماشین بوده و به طرز محسوس لرزه بر اندامان می‌اندازد، ولیکن نگذارید ترس بر شما غالب شود.

به زودی صدای مهمه‌ای در قسمت پشت سرتان می‌شنوید که به تدریج سر تا سر بدنتان را فرا می‌گیرد به طوری که وجودتان جزئی از صوت می‌شود. سپس، بخش‌های متفاوت موسیقی اگ آغاز می‌شود. گاهی صدائی شبیه به آبشار و گاهی صدای ویولن و یا فلوت می‌شنوید. معنای این صوت این است که شما در جایگاهی در طبقات بالا، فراتر از طبقه پنجم یا طبقه روح به سر می‌برید و در حال سفر در کالبد معنوی (آتماساروپ)، درون اقالیم الهی می‌باشید.

اصوات، اندک اندک به نعمات موسیقی ملکوتی بدل می‌شوند. زیباتر و خوش نواتر از هر آنچه تا به حال شنیده‌اید. جذابیت اصوات به قدری زیاد است که احساسی از شکوه و زیبایی بر شما مستولی می‌شود و عملاً در وضعیت بالای آگاهی معنوی و خلسه الهی به سر می‌برید. شما عاشق این نعمات الهی می‌شوید و هرگز میل نمی‌کنید که به نفس زمینی خود بازگردید، هر چند، باید به وضعیت جهان فیزیکی بازگشت نمائید. زیرا بر شما تکلیف شده پیش از وارد شدن و استقرار دائمی در این جهان‌های جلال و جبروت الهی، عمر خویش را در خدمت به خدا و در این جهان سپری نمائید.

تنها بعد از دیدار از این ارتفاعات ملکوتی و شنیدن موسیقی الهی است که فرد درمی‌یابد زندگی در طبقات تحتانی چه بی‌ارزش است. اما خطری که او را تهدید می‌کند اینجاست که بخواهد در حین زندگی در جهان فیزیکی، زندگی در جهان‌های بالاتر را نیز برای خود به طور کامل میسر سازد. ما وظایفی داریم که در جهان فیزیکی باید به جا بیاوریم و در قبال بسنگان و فامیل خود مسئول می‌باشیم.

در مسیر جستجوی خدا، روشنگری‌های این چنینی برای بسیاری از افراد در عین حال نوعی دام بوده است. جلال و شکوه این تجربیات باعث شده‌اند که آنها از اذیر بار مسئولیت‌های دنیوی‌شان شانه خالی کنند. این خود یک آزمون برای روح است، زیرا اگر ما قادر باشیم طریق اگ را ادامه بدهیم، باید بتوانیم در زندگی زمینی مان هم متمرکز و خدمتگزار باشیم. ما

باید آنچه را که در اینجا هست بپذیریم و به خود اجازه ندهیم دستخوش افراط و تفریط شده و زندگی را تنها در یک جهت نظاره کنیم.

اگر قرار باشد مطابق آنچه خدا بر ایمان منظور کرده است زندگی کنیم، ناچاریم معنویت و مادیت را در موازات یکدیگر نظام بخشیم. در برخی موارد، تأکیدی که روی خدانشناسی نهاده شده است به قدری افراطی است که یک قدسی به ندرت جایگاهی بیش از یک بیکاره مقدس کسب می‌کند.

یک پیرو حقیقی خدا به معنای کسی که درک متعالی دریافت کرده باشد و در آن به سر برد، عموماً در کالبد جسمانی انسان سخت‌کوش می‌باشد. او جسمش را تا به حدی به کار می‌کشد که از شدت کوفتگی فرسودگی فریادش برآید، ولیکن جوشش او درونش دست‌بردار نیست و او را وادار می‌کند در خدمت خدا به پیش نازد و نوید را روی هر طبقه‌ای از هستی که زندگی می‌کند ابلاغ کند.

شیوه او مانند مبلغین مذهبی و جنگجویان صلیبی با جار و جنجال و ساز و دهل نیست، بلکه در سکوت و در نحوه ارتباط متقابل، پیام حق در او نمود پیدا می‌کند. تفاوتی هم نمی‌کند که کجا باشد چه در حال سیر و سیاحت در جهان‌های ماوراء باشد، چه درگیر وظایف روزانه زندگی این جهانی.

تکنیک دوم از روش‌های خلاقه، نیرات<sup>۶</sup> نام دارد. در تکنیک نیرات از قوه بینائی روح استفاده می‌شود و مشاهده وجودهائی که در جهان‌های بالاتر

به سر می‌برند، میسر می‌شود. در خلال استفاده از این تکنیک، روح اغلب جاده‌ای در مقابل خودش می‌بیند که از نور خودش روشن می‌شود. درست مثل نور چراغ‌های اتومبیلی که در سیاهی شب، جاده‌ای را که در مقابلش است روشن می‌سازد.

مانند روش صراط، فاعل در سکوت می‌نشیند ولیکن توجه را فقط روی نوری که از درون آسانه چشم معنویتش می‌تابد متمرکز می‌کند. این دروازه لطیفی است که به روی جهان افیرو باز می‌شود. این جهان، نخستین طبقه از طبقاتی است که فرد در راه سفر به جهان‌های بالاتر از میانش عبور می‌کند.

با ثابت نگاهداشتن توجه روی این معبر، باید توجه داشته باشد که مستقیماً به تصویری که روی صحنه ذهنش می‌افتد، نگاه نکند، بلکه توجه محیطی بینائیش را به آن اطلاق کند، مثل وقتی که می‌خواهیم بی‌آنکه شخصی متوجه نگاهمان شود، حرکاتش را زیر نظر بگیریم.

اگر مستقیماً به تصویر نگاه کند، چشم انداز ناپدید می‌شود؛ اما اگر از سوی چپ یا راست به چشم انداز نگاه کند، تصویر نور باقی می‌ماند.

اکنون به آرامی آغاز می‌کند به زمزمه ذکر اسامی مقدس خدا. اگر او یک واصل باشد، زمزمه کلمه شخصی‌اش کفایت می‌کند. در غیر این صورت، می‌تواند از زمزمه اسامی متفاوتی که به هر یک از طبقات تعلق دارد سود جوید. این اصوات عبارتند از: آلاتی<sup>۸</sup> با سولاً<sup>۹</sup> برای طبقه فیزیکی، کالائ<sup>۱۰</sup> برای

<sup>۸</sup> - Alayi

<sup>۶</sup> - Nirat

طبقه اشیری، مانا<sup>۱۱</sup> برای طبقه علی، ام<sup>۱۲</sup> طبقه ذهنی، باجو<sup>۱۳</sup> طبقه اتسری یا ناخود آگاه و سوگماد<sup>۱۴</sup> برای طبقه روح.

اینها صداهای متفاوتی هستند که جریان اک هنگام رسیدن به طبقات گوناگون به خود می‌گیرد. با زمزمه این اصوات، چلا می‌تواند خود را از میان طبقات هماهنگ با هر یک، صعود بخشیده و به جهان روح برساند. او از طریق این اصوات آغاز می‌کند به دیدن نور. جای تردید است که او بتواند صدائی هم بشنود، زیرا اکنون توجه به روی جنبه نورانی جریان صوتی حیات متمرکز شده است.

این نور خدائی در همه طبقات ظاهر می‌شود، ولیکن نوری که بیش از همه مورد توجه چلا می‌باشد، ستاره‌ای آبی رنگ است. بعد از اینکه این روش چندین بار به کار گرفته شود، این ستاره آبی اندک اندک به وضوح در می‌آید. این ستاره نشانه حضور استاد حقی است که بعدها در کالبد نورانی قابل تشخیص خود ظاهر خواهد گشت. در بدو وقایع، چلای تازه کار آنقدرها شکوفائی معنوی حاصل نکرده است که بتواند استاد حقی در قید حیات را درون خویش مشاهده کند.

به این علت استاد اغلب در هیئت یک ستاره آبی رنگ نمایان می‌شود که گاهی هم نوری غبار آلود و رنگ پریده دارد. این ستاره یا نور به آهستگی چلا را از میان طبقات گوناگون به سوی طبقه روح هدایت می‌کند. او باید اعتماد کامل به این نور خدائی معطوف کرده و هرگز تردید و دودلی در تعقیب آن بروز ندهد و بی‌اینکه نگران باشد به کجا خواهد رفت، خود را به آن بسپارد.

استقبال از این ستاره که گاهی به صورت حبابی از نور ظاهر می‌شود، باید با شادی و وجد توأم باشد. چلا باید از اینکه برگزیده شده تا شاهد آن باشد مشغوف باشد. بعدها، این نور در طبقات بالاتر به نوری تابناک و باشکوه بدل خواهد شد. این نور، نور خداست.

با فراهم آمدن و تمرکز روح به روی چشم معنوی و پیش از تثبیت موقعیت نهائی، چلا تجربیاتی ابتدائی از اصوات و چشم‌اندازهای درون خواهد داشت. این مراحل قبل از اینکه روح آرام گرفته و در جهان‌های درون به سیر و سفر بپردازد، پیش می‌آیند. قبل از پرواز، ممکن است صداهائی بشنود شبیه قطار در حال حرکت، سوت‌های مختلف و نغماتی که هر چه بیشتر به صدای سازهای زهی موسیقی غربی می‌مانند. سپس اصواتی مشابه طنین زیر زنگونه خواهد آمد که به تدریج به صدای ناقوس‌های بزرگ بدل خواهد شد. بعد از آن، نورهایی شبیه ذغال گذاخته، سپس برق صاعقه و در نهایت، ستاره‌ای غول آسا خواهد دید.

بعد، می‌تواند آسمانی پر از ستاره را نظاره کند. جهان‌های صاعقه و جهان ماه‌ها را دیده و آماده اوج گرفتن می‌شود. اغلب، اشکالی غبار مانند و

Sola -<sup>۱۱</sup>Kala -<sup>۱۲</sup>Mana -<sup>۱۳</sup>Aum -<sup>۱۴</sup>Baju -<sup>۱۵</sup>Sugmad -<sup>۱۶</sup>

دودی شکل، خورشیده‌ها، آتش، طوفان، حشرات شب‌تاب، بلور و ماه‌ها را می‌بیند. در این برهه ممکن است توجه او پریشان گردد، اما دوباره بازگشته و روی یک نقطه منفرد متمرکز خواهد شد.

تکنیک خلافة سوم شامل سه بخش می‌باشد. در این روش تجربه صوت، چشم‌اندازها و مراقبه بر روی استاد حق در قید حیات، متعاقب نکدیگرند. او همیشه منتظر ماست و چشم به راه یک‌ایک چلاهاست و در آستانه طبقة اثیری، بلافاصله بعد از جهان‌های خورشیده‌ها، ماه‌ها و صاعقه‌ها مستقر شده است. بعد از ظهور او، درجه موفقیت در سفر روح در رابطه با میزان علاقه‌ای است که او به هر یک از چلاها معطوف می‌کند.

به هر حال، میزان این علاقه عمدتاً در ارتباط با سطح شکوفائی معنوی مرید و دلیستگی او به امر سفر روح به منظور رسیدن به خدا قرار دارد. اگر انگیزه او جز این باشد، بعید است که او بتواند پیشرفت قابل توجهی داشته باشد. این خود دلیل دیگری است که چرا این همه از افراد در اک موفقیتی به دست نمی‌آورند. بعضی‌ها آن را برای کسب قدرت‌های روانی و برخی به دلیل منافع شخصی انتخاب می‌کنند. هر علتی، مگر رسیدن به خدا.

این تکنیک، دهی‌یانا<sup>۱۵</sup>، یا تصوّر<sup>۱۶</sup> نام دارد. نحوه انجام آن خیره شدن به چهره تابناک استاد بر صحنه درون (پرده ذهن) است. توجه چلا باید حداقل مدت نیم ساعت در این نقطه ثابت بماند. از این مدت طولانی‌تر نشود،

مگر اینکه نتیجه‌ای به دست آید. این نتایج عبارتند از اینکه استاد وارد حیطة آگاهی چلا شده و او را از کالبد خارج کند و در مسیر سفر به جهان‌های بالاتر صعود بخشد.

بعد از اینکه چلا توختش را در این نقطه ثابت کرد آغاز می‌کند به زمزمه نام معنوی استاد، اگر نام استاد دارای دو بخش مثل نام و نام فامیل باشد، می‌توان فقط اسم کوچک او را یا پسوند «هی» زمزمه کرد. این پسوند یک لقب احترام است و معنای معادل «جناب» یا «حضرت» دارد.

در یک چنین وضعیتی است که استاد در کالبد نورانی‌اش منتظر چلا می‌باشد. او همیشه در اینجا چشم انتظار پیروان محبوب خویش می‌باشد که یا هنگام مرگ کالبد فیزیکی یا در خلال همین زندگی و به واسطه تمرینات معنوی اک به این مکان می‌آیند.

استاد رهبر این جمع است و پیروانش را از وضعیت آگاهی فیزیکی خارج کرده و به اقالیم جهان‌های دیگر می‌برد. ابتدا، چلا را به طبقة اثیری، بعد علی و ذهنی و مآلاً به طبقة روح رهنمون می‌شود. از آنجا به بعد، آنها با هم در جهان‌های بهشت حقیقی سفر می‌کنند.

این ارتباطی است که بین چلانی که در ضریق روح است و جویبار حیات اک وجود دارد. حاصل این ارتباط، نوعی رهائی، آزادی از قید وضعیت دنیوی آگاهی انسانی است. این رهائی عموماً هنگامی رخ می‌دهد که چلا به اک پذیرش حاصل کرده و برای بار نخست به این نظام واصل می‌گردد و دیسکورس‌های سفر روح را مطالعه می‌کند. آنگاه است که او از کالبدش

<sup>۱۵</sup> - Dehyana

<sup>۱۶</sup> - Tassawor

بیرون کشیده شده و هنگام رؤیا واصل می‌گردد. این پذیرش به حلقه نخست است. دومین پذیرش در بیداری کامل انجام می‌شود.

هنگام وصل به حلقه دوم چلا یک کلمه رمز شخصی دریافت می‌کند. از حالا به بعد، با هوشیاری بیشتری از حضور استاد حق در قید حیات در جهان‌های درون سفر می‌کند.

**استاد حق در قید حیات رهبر و راهنما بوده و باید آکید، دقیق نکته‌سنج باشد.** او حتی یک بار هم به پشت سر نگاه نمی‌کند تا ببیند آیا یک چلا از او تابعیت می‌کند یا نه و هرگز عده چلاها را شمارش نمی‌کند. او به پیش می‌تازد و آنان که در بی او روانند مجبورند هر چه تنگانگ‌تر پشت سرش ضریق‌ها را بپیمایند.

**استاد حق هرگز به پشت سرش نگاه نمی‌کند، زیرا این کاملاً به تصمیم شخص چلا بستگی دارد که بخواهد او را درون طہفات الهی دنبال کند یا نه.** این یک موضوع خصوصی مابین استاد و چلا بوده و با آن درست همانند اسرار بین انسان و خدا رفتار می‌شود. او آزاد است به میل خود خدا را دوست بدارد و با او در ارتباط باشد. این حیضه منافع شخصی و محرمانه اوست و به هیچ کس دیگری مربوط نمی‌شود، مگر استاد.

به هر حال مهم‌ترین نکته‌ای که باید در اینجا مطرح شود، این است که جوینده باید دست از جستجوی خدا برکشد. این اصل اولی است و معمای عجیبی است، بالاخص اگر از دیدگاه مطلوب اصول‌گرایان به آن نگرسته

شود که بر این عفیده‌اند که تنها راه به سوی مقام متعال داشتن آرزوی قلبی سوزانی در این طلب می‌باشد.

این برداشت که توسط نخستین پیشگامان عرفان توصیه می‌شد صددرصد نادرست است.

تقریباً ششصد سال قبل از میلاد مسیح، سین‌تسان، سومین اسقف مدرسه مشهور چان، شعری سرود تحت عنوان «به قلب اعتماد کن». این شعر بر محور این سؤال گیج‌کننده دور می‌زند که: آیا می‌باید در جستجوی خدا باشیم و یا اینکه دست از جستجو بکشیم و هر آنچه را که داریم بپذیریم؟ بنا به گفته این دانشجوی حکمت اسراری چینی، با اعتماد به قلب که مترادف با کلمه آگاهی برای ماست، می‌توانیم در یک چشم به هم زدن موانعی را که استدلالات منطقی در مقابلمان می‌گذارند پشت سر گذاشته و به ادراکات ماورائی که هدف حقیقی ما می‌باشد، نائل آئیم. این به معنای جدا کردن خودمان از جهان فیزیکی نیست. بلکه پذیرفتن جهان فیزیکی به معنای واقعی و روشن آن است.

همان طور که رمازاتارز همیشه می‌گوید، راه کمال برای افراد مشکل پسند بسیار دشوار است. باید نه چیزی برایمان خوش آیند باشد نه بد آیند، تا جایگاه هر چیزی روشن شود. طبیعتاً، چون تفاوت محسوسی بین شناخت ماورائی و درک فیزیکی وجود ندارد، ما باید در وضعیتی رها و غیر وابسته از مرز آنها عبور کنیم. تا وقتی که هنوز طرفدار و یا علیه هر چیزی باشیم، توسعه و پیشرفت ما به سوی آگاهی متعالی به تعویق خواهد افتاد. همانگونه که در بهاگواد‌گیتا، کرشنا به آرجونا می‌گوید، این کشمکش وجود



خود ما را به صحنه نبرد تبدیل می‌کند. به عبارتی ساده‌تر، اگر ما آرامش در خدا را بپذیریم، هر سد و مانعی به خودی خود فرو می‌ریزد.

بنابر این، بنا به گفته ربازارقارز، ما بساید از حرف زدن و فکر کردن دست برداریم، آنگاه هیچ چیز نخواهد بود که نتوانیم بفهمیم. او می‌آموزد، اگر ما در پی روشنگری معنوی باشیم از دستمان می‌گریزد. اگر خودمان را در نقش فاعل از خدا تفکیک کنیم، جوینده می‌شویم و همیشه تحت تصرف خواست خود در تقلای یافتن واقعیت غائی باقی خواهیم ماند. پس، هرگز جویای آن نمی‌شویم، چون هر آنچه که بخواهیم هم اکنون همین جا است. کافی است به فراسوی جسم برویم و از آن دیدگاه، بی‌طرفانه جهان را نظاره کنیم تا همه چیز را آن طور که هست بینیم. حیات در تعادل باقی است. با انجام تمرینات معنوی ارائه شده در این فصل، فرد در می‌یابد که سوگمنا؛ آن که نادبذنی است، ممکن است در هر زمانی با وی سخن گوید. صورت این تماس ممکن است در قالب یک پیام باشد، شاید فقط یک نفس عمیق، نوعی احساس گرمی، یا برداشته شدن بری از وجدان. اما به ترتیبی طرف یکی دو دقیقه تأخیری از درون دریافت خواهد کرد: «انجام شد، خدا در تماس است.» کار چلا برای این جنسه کامل شده است. او آگاهانه در حضور خدا می‌ایستد و از جایگاه یک ناظر، خدا را در حال کار می‌بیند. آنچه حائز اهمیت است، بینشی است که عطا شده، چون عداای خدا فرصت تجلی یافته است، حضور خدا محسوس شد و صلح و آرامش در اقلیمی نا به سامان برقرار گشت.

به این علت است که اک از طریق آگاهی روانی و انسانی به دست نمی‌آید. آنچه می‌باید درک شود، جریان قدرت معنوی است. تشخیص آن

تنها در درونمان رخ می‌دهد، زیرا ما نه می‌توانیم آن را به چنگ بکشیم، نه مثل فکر نگاهش داریم، «آن» صرفاً هست!

ارجاع همه مذاهب و فلسفه‌ها به مؤسس آن مذهب یا فلسفه است که نیروی حاکم بر آن محسوب می‌شود. همه صفات مطلوب در این نحوه ارائه به شخصیتی اطلاق می‌شود که زمانی در این جهان زندگی می‌کرده. برای نمونه می‌توانیم پیشوای برخی از ادیان بزرگ امروز را مثال بزنیم. شخصیت‌هایی هم چون عیسی مسیح، بودا، ماهاویرا، زرتشت و محمد ص که هر روزه میلیون‌ها نفر برای هدایت معنوی در زندگی خود به آنها توسل می‌کنند، ولیکن این رهبران اکنون از کالبد جسمانی‌شان خارج شده‌اند و نفس هدایتشان به طبقات بالاتر انتقال یافته است.

اگر چه گزارشات مبسوطی دال بر اینکه سخنان آنها در شکل اصلی خود به دست ما رسیده باشد وجود دارند. باز هم جای تردید بسیار است، چون آدمیان در طی قرن‌ها یقیناً آنها را به نفع خود تغییر داده‌اند. در ضمن، سر و کار ما با آثار مرده‌ای است که آموزندگان قرن‌هاست از این جهان رفته‌اند. در حالیکه کلام زنده همواره از زبان استاد حق در قید حیات جاری می‌شود تا ما از آن بهره گیریم.

مهم نیست یک کلام مکتوب تا چه حد الهام بخش باشد. مهم این است که هرگز نمی‌تواند کار کرد یک گورو را برای فرد داشته باشد و نباید به عنوان یک راهنما قلمداد شود. به جز در موردی که شخص، معلم معنوی در قید حیات باشد، آثارش تنها ارزش یک مرجع را دارا هستند. بعد از فوت، یک معلم معنوی دیگر نمی‌تواند مورد استفاده چندانی برای پیروانش داشته

باشد، چون تنها در خلال زندگی در جسم است که می‌تواند هم استناد درون و هم استناد بیرون باشد.

اگر زنده باشد، یک تجلی از قدرت معنوی است. او کلمه است که در قالب گوشت و خون متجلی گشته و می‌تواند هم در عالم بیرون و هم در عوالم درون عمل کند. در جهان بیرون، او هم چون سایر ابناء بشر، محدود به مقتضیات کالبد جسمانی‌اش می‌باشد، اما در جهان درون این آزادی را دارد که هر چه میل کند انجام دهد و هر کجا که می‌خواهد باشد، حتی در مکان‌های بسیاری در آن واحد. این فرد، استناد حق در قید حیات است.

آموزش‌های اساتیدی که به آسمان‌ها رحلت کرده‌اند، مورد استقاده چندانی برای ما ندارند، چون این تعالیم به دلیل عدم حضور آنها در این جهان تنها می‌تواند درونی بوده و در نتیجه، فاقد تجلی بیرونی می‌باشد. به عبارت دیگر، آنها نمی‌توانند به مثابه یک مجرای حضور قدرت‌اک عمل کنند، چون صاحب تجهیزات لازم نیستند تا توسطش، آن جریان را هدایت نمایند. بنابراین، یک آموزش مقدس الزاماً می‌باید که دارای یک استناد زنده باشد. در غیر این صورت، جستجوگر حقیقت مجبور است وقت زیادی تلف کند.

چنانچه که در کالبد انسانی به سر می‌برد، نیاز به استنادی دارد که در کالبد انسانی حضور داشته باشد. این یکی از قوانین ثابت‌اک می‌باشد. هر استناد حقیقی که وظائفش به پایان رسیده باشد، کارش را به یک استناد دیگر که در جسم خاکی زندگی می‌کند واگذار کرده، تا او هم به نوبه خود فرصت خدمت تا پایان انجام وظیفه‌اش را داشته باشد. همه استنادان مانند

ربازارتارز، فوبی کوانتز و یائوبیل ساکابی، می‌توانند تا هر زمانی که بخواهند در کالبد جسمانی زنده بمانند؛ سالیانی بسیار بسیار فراسوی عدد سال‌های عمر بشر عادی. پس از به سر آمدن عمر، آنها وظائف خود را به دیگری محول می‌کنند. اگر چه معمولاً پس از رحلت هم در حوالی حوزه نیازهای بشری باقی می‌مانند تا او را در مسیر شکوفائی معنوی به سوی مقاصد بالاتر سوق دهند.

نه کسی می‌تواند استناد را به قیمتی بفروشد، نه کسی می‌تواند به او خیانت کند، زیرا او مجرانی است در تصاحب قدرت مقدس‌اک. کوچکترین حرکتی که در مخالفت با او انجام شود به سرعت به انجام دهنده‌اش باز می‌گردد. وقتی کسی در سخن از خداشناختگان غیبت و ناسزا روا دارد، مجازات اعمالش را فوراً دریافت می‌کند و اغلب پرداخت این بدهی‌ها بسیار ناخوش‌آیند است. از قدیم گفته‌اند که آدمی با تضرع در محراب منشأ الهی دعا می‌کند که طلبش هر چه باشد مستجاب شود ولیکن بارها و بارها همان مجرا را به باد انتقاد می‌کشد و لب به شکوه می‌گشاید. این یعنی دورویی. این عمل اقدام به یک حيله محسوب شده، نه تنها در خصوص نیروهای معنوی کارگر نیست، بلکه حرکتی است مستحق مجازات.

این یکی از دام‌های قدرت منفی است و هیچ کس نباید دانسته، خود را به نجوای اغواگر آن بیازد. خیلی‌ها به این اغواها تن در می‌دهند و خود را گرفتار می‌سازند. اما می‌شود به آسانی با سامان دادن به کشمکش‌های ذهنی که درونشان می‌گذرد، آنها را از این گرفتاری‌ها نجات داد. بسیاری از

افراد صرفاً شناخت لازم را از طبیعت استاد حق در قید حیات ندارند و به خطا خود را مجاب می‌کنند با او حیل و ورزند.

به همین ترتیب، این افراد نمی‌دانند عواقب هر گونه تلاشی، چه پنهان و چه عیان در جهت تحقیر و یا تمسخر آموزش‌های رحمت باراک در کمین‌شان است. بنا به دلائلی، آنها می‌پندارند بالاتر از این سطوح قرار دارند چون چهار، پنج کتاب مطلب خوانده‌اند یا تحت تعلیم بعضی معلمین و اساتید کاذب آموزشی دیده‌اند، حتی ساده‌ترین دروغ‌ها، سریعاً به عواقبی منجر می‌شوند که بسیار ناخوش آیند می‌باشند.

شاید نشود به سادگی این اعمال ناجیز را ارزیابی کرد اما در بررسی عمیق‌تر درمی‌یابیم که حرکات کوچکی مثل تحقیر کردن کلام استاد، بحث و جدل با وی بر سر یک نکته، مطرح کردن سئوالات بی‌هوده، سیگار کشیدن در حضور استاد، تردید به وعده‌های او چه در خصوص چیزی که قرار است در زندگی چلا رخ دهد، چه بر سر نکاتی از او، به مخالفت با وی پرداختن و با امتناع از عمل کردن به خواست وی که تماماً در جهت منافع و شکوفائی خود شخص می‌باشد و ریاکاری با استاد دسته‌ای از اعمالی هستند که موجب ایجاد روحیه‌ای منفی در مقابل استاد حق در قید حیات می‌شوند.

البته اینها نشانه‌های نفس‌گرایی هستند، چون قدرت منفی چلا را در تسلط خود می‌خواهد و هر وعده‌ای که لازم باشد می‌دهد تا او را برای خود نگاهدارد. ولیکن عمده‌ترین موردی که کل هرگز بر چلا فاش نمی‌کند این است که هر گونه اقدامی چه در عیان و چه در خفا که برخلاف مجرای حضور الهی انجام می‌شود، چه قرض کارمیک عظیمی می‌آفریند. کسی که مرتکب

این خطا می‌شود در مسیر معنویتش به سوی خدا عقب می‌افتد و مجبور می‌شود برای جبران آن مجدداً اقدام به تسویه کارمای ایجاد شده بنماید. استاد این را می‌داند و می‌فهمد، اما هرگز سخنی نمی‌گوید و فقط وقایع را نظاره می‌کند تا هر وقت که امکانش میسر شود، کمک لازم را عرضه کند. چلا استقلال دارد و می‌باید مسئولیت آنچه را انجام می‌دهد بپذیرد.

اینها همه بخشی از خلاقیت او است و بالأخره یک فرد درمی‌یابد که عناصر منفی، بیشترین تلاش خود را هنگامی به عمل می‌آورند که او در حال انجام تمرینات معنوی خود می‌باشد و اگر هنوز در حال آفریدن کارما باشد، قادر نیست نتیجه‌چندانی از تلاش خود برگزیرد.

بسیاری از مردم فریاد برخواهند کشید که تکنیک‌هایی را که در دیسکورس‌ها قید شده‌اند به انجام رسانیده اما موفق نشده‌اند به جانی بروند. به تدرت ممکن است این افراد به این فکر بی‌افتند که علت این امر می‌تواند نتیجه‌کاری باشد که بر علیه خود یا استاد حق در قید حیات انجام می‌دهند. اگر فرد به جستجو در آگاهی درون خود بپردازد به زودی در خواهد یافت عوامل بسیار ظریفی وجود دارند که به طرز ناخودآگاه از درون به بیرون راه یافته‌اند که بالاحص به استاد حق در قید حیات مربوط می‌شوند.

این شرایط بسته به اراده و تصمیم چلا می‌توانند تغییر یابند اما او باید یک قانون بزرگ را به خاطر داشته باشد: تسویه کارما و برطرف کردن عادت منفی پایان کار نیست، بلکه فقط یک قدم است که برداشتنش در راه رسیدن به خدا لازم است.

## فصل هشتم

### آفرینش ناتمام خدا

حیطهٔ جهان‌هائی که در اطراف ما وجود دارند، ماوراء تصور انسانی است. اگر بخواهیم آنها را بشماریم، عددشان از شمار ستارگان آسمان افزون‌تر می‌شود. اما به استثناء جهان فیزیکی، آفرینش در معدودی از این طبقات است که پایان گرفته است.

در آن هر چلایی می‌داند که تمامی شرایط و موقعیت‌های انسانی وضعیت‌هائی هستند که هم اکنون وجود دارند. ربازارنارن، هنگامیکه در سرایشی‌های کوهپایه‌های هیمالیا یا من صحبت می‌کرد بر همین نکته

تأکید داشت: «من آغازم و پایانم، چیزی در آینده وجود ندارد که در لحظه اکنون بر پا نباشد.»

او فقط از شریعت کی سوگماد نقل قول می‌کرد که می‌گوید، تمام جنبه‌ها، همه طرح‌ها و کلیه رؤیاهای وضعیت انسانی هم اکنون معین شده‌اند و مادامیکه تجربه نشده‌اند، صرفاً عبارتند از احتمالاتی که در کارنامه فرد وجود دارند. اینها حتی پیش از تجربه هم واقعیت‌هایی هستند که همه ما می‌توانیم آنها را تجربه کنیم.

این شیوه کارکرد کارها بر روی هر روحی است که کالبدی را در زمین اشغال کرده است. او باید تمامی احتمالاتی را که در محدوده امکانات این کالبد باشد تجربه کرده و پس از مرگ آن، کالبد دیگری را برای همین منظور به تن کند و دفعتاً همه موقعیت‌های ممکنه را در هر تناسخی تجربه کرده و زنجیره تناسخات خویش را به پایان برد. ما هرگز قادر نخواهیم بود همه شرایط انسانی ممکنه را در یک عمر تجربه کنیم، بنابراین، ترتیباتی اتخاذ شد تا روح بتواند تناسخات بی‌شماری داشته باشد. گاه میلیون‌ها تا هر آنچه را که امکانش باشد در این جهان بیاموزد. هر وقت همه این تجربیات را اندوخت، ترکیه شده است.

یانوبل ساکابی، سالار معنوی شهر عظیم و مقدس آگام بس یک بار اشاره می‌کرد «میان هویت روح فردی و وضعیت‌های واقعی تفاوتی هست. این وضعیت‌ها یا شرایط، تغییر می‌کنند، اما روح هرگز نه تغییر پذیر است و نه از بودن باز می‌ایستند.»

منظورش این است که ما با وضعیت‌های آگاهی کار داریم، نه با قوه خیال. زیرا متخیله یک وضعیت نیست. روح هرگز هویتش را تغییر نمی‌دهد. روح تنها کالبدهایش را در شکل‌های گوناگون و در روی طبقات مختلف تعویض می‌کند تا اینکه مجدداً بر روی طبقه پنجم استقرار یابد.

بنابراین، می‌توانیم بگوئیم، لازم است مادامیکه در شکل انسانی حیات داریم، نسبت به نفرت، عشق و سایر وضعیت‌های آگاهی خود هوشیاری داشته باشیم. اینها شرایط و وضعیت‌های واقعی ما هستند، چون از خیال جدا شده‌اند. حتی ممکن است توهم باشند، با این وجود وضعیت‌هایی از آگاهی هستند که ما در آنها زندگی می‌کنیم و یقیناً هنگام تجربه آنها خودآگاهانه عمل می‌کنیم.

این موضوع از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا فقط خودآگاهی نسبت به یک وضعیت، آن را به واقعیت بدل می‌سازد. از هنگامیکه چلا این حقیقت را در می‌یابد که هر چیزی که در جهانش وجود دارد تجلی فعالیت درون اوست و اینکه شرایط و مقتضیات بیرونی زندگی‌ش منعکس کننده وضعیتش از آگاهی است که با او هماهنگ است، آنگاه همه چیز در ارتباط با آن وضعیت شکل مطلوب به خود خواهد گرفت.

تجربه کردن چنین شرایطی موجب می‌شود چلا دریابد که خودش حاکم مطلق جهان خویش است و وضعیتش در زندگی که با آن تعیین هویت می‌کند، تجربه‌ای است موقوف به آن و از اهمیت ثانوی برخوردار است. به این ترتیب، او بایستی دریابد، آنچه اکنون جزو وضعیت‌های درونی اوست، بعدها بخشی از کارمای فیزیکی او خواهد شد. تا روزی که این را نیاموزد که

چگونه از باور به علت‌های ثانوی دست بردارد و نفهمد که معلول هیچ چیز وضعیت آگاهی خود نیست، همواره قربانی و معلول علت‌های دیگران و جهان بیرون باقی خواهد ماند.

حقیقت بزرگی که در اینجا لازم به یادآوری است، این است که مادامیکه در طبقات تحتانی به سر می‌بریم در جهانی زندگی می‌کنیم که خلقتش به پایان رسیده است. مشکل ما فقط در اینجا است که در هر لحظه تنها با بخشی از آن سر و کار داریم و هرگز با چشم انداز تمامی آن روبرو نمی‌شویم. جهان‌های معنوی، آنهایی که فراسوی طبقه روح واقع‌اند، آفرینشی ناتمام می‌باشند. اینها جهان‌هایی هستند که ما می‌باید در آنها به سر ببریم، زیرا از روح خالص الهی ساخته شده‌اند و باید همیشه از خواست روح تابعیت کنند، البته مشروط بر اینکه روح تا آن درجه از شکوفائی معنوی پیشرفت کرده باشد که بتواند چنین مسئولیتی را بپذیرد. در غیر این صورت، روح تحت فرمان این جوهره بی‌شکلی که روح الهی یا یک نام دارد باقی خواهد ماند.

همه مقصود از آموزش‌های یک خلاصه می‌شود در کمک کردن به فرد در رهایی از انحرافات معنوی و انسانی به روشی عادی‌تر از به اصطلاح، علوم ذهنی امروز. ثابت شده است که این امر امکان دارد، زیرا اسفاده به چلا می‌آموزد چگونه خود را به ماوراء جهان‌هایی برساند که در آنها انحراف و خطا وجود دارند، این عمل طی روندی به نام سفر روح انجام می‌پذیرد که عبارت است از حرکت در ماوراء آگاهی فعالیت‌های انسانی. این تنها راه تمایز درست از نادرست است.

عده بی‌شماری از مردم چنین می‌پندارند که جهت برطرف کردن انحرافات خود نیاز به روندهای عمده‌ای دارند. پول هنگفتی خرج می‌کنند تا کاری برای خودشان انجام دهند. کوشش می‌کنند تغییری در خود به وجود بیاورند، اما جائیکه امکانش نیست، (راز تغییر، درون ما نیست. زیرا این جهان بیرون است که همواره در تغییر است.) ما در هویت روح تابع تغییر نیستیم. کل آنچه در طبقات تحتانی هست وضعیت‌هایی است از آگاهی و تابع تغییر. ما باید به این برق تشخیص نائل آئیم. کلیه موقعیت‌های انسانی هم اکنون در قالب وضعیت‌های معینی آفریده شده‌اند، متیلور، منجمد و آماده دریافت جان. ولیکن چه بسیارند منافز یسین‌ها، واعظین و رهبران مذهبی که به ما می‌گویند می‌باید درون خودمان تغییراتی به وجود بیاوریم تا شایسته الگوی اطاعت باشیم.

چنین طرز برخوردی کلاً نادرست است. ما تغییری در خودمان ایجاد نمی‌کنیم، بلکه سعی داریم این اصل حیات را درست بشناسیم که هیچ کس نمی‌تواند تغییراتی درونی ایجاد کند. باید این را پذیرفت که تمامی وقایع هم اکنون در این کیهان به ثبت رسیده‌اند و ما فقط می‌توانیم آنها را تجربه کنیم. کوشش برای ایجاد تغییر در خودمان منجر به شکست شده به عذاب وجدان و حتی اختلال اعصاب و روان می‌انجامد.

چلا این را درک نمی‌کند که این او نیست که تغییرات را به وجود می‌آورد. او باید بیاموزد که به جای این تصور، تغییرات را از دیدگاه وضعیت‌هایی از آگاهی ببیند که هم اکنون هستی دارند و بتوانند در مشاهداتش بی‌طرف باشد، آنگاه می‌تواند ببیند. چلا مادامیکه در وضعیتی

مبزی از وقایع به سر می‌برد، تمامی جنبه‌ها، کلیه طرح‌ها، ماجراها و موقعیت‌ها را هم اکنون از پیش ساخته می‌بیند. ولیکن به محض وارد شدن به آنها، شرایط محیطی خود را با شدت هر چه تمام‌تر حاکم بر واقعیت معرفی می‌کند.

عشق، بودن و خشم، هر سه می‌توانند یک وضعیت باشند. بنابراین، جایگاه چلا در هر جهان دیگری هم می‌تواند یک وضعیت تلقی شود. یعنی اگر او دانش لازم برای ایجاد تغییر در وضعیت درون - و نه درون - را به دست بیاورد و قادر باشد در آن وضعیت شرایط خودآگاهی‌اش را حفظ کند، موفق شده است. او می‌تواند در طبقه اثیری، علی، ذهنی، اتری و طبقه روح و حتی در جهان‌های بالاتر به سر برد، بی‌اینکه شرایط خویش فیزیکی‌اش را در طبقه فیزیکی تغییری داده باشد. هنگامیکه چلا در عوالم درون زیست می‌کند، می‌تواند با تغییر در وضعیت آگاهی خود شرایط بیرونی را تغییر دهد.

عواملی که در موفقیت این روند مؤثرند عبارتند از نشان‌های شخصیتی چلا، کارمای او و مهم‌تر از همه اینکه او بتواند آنچه را که درونش می‌گذرد در رابطه با این وضعیت‌های آگاهی شناسائی کند. چلا می‌باید تشخیص دهد چه چیزی درونش این قابلیت را برایش فراهم می‌کند که بتواند درون این وضعیت‌های آگاهی حرکت کند. این فراکنشی نیست، سفر روح است، حرکت از یک وضعیت آگاهی به وضعیت آگاهی دیگر.

باید به خاطر داشته باشیم که متخیله ما یک وضعیت نیست، بلکه یکی از ارکان ذهنی است که خداوند به ما مرحمت فرموده تا با آن بتوانیم خود را به دروازه نخستین جهان درون برسانیم. قوه متخیله به غیر از این،

کاربرد چندان مفیدی ندارد. هستی انسان هم خود یک وضعیت است و آنگاه که واقعیتش یک وضعیت می‌شود از حیطة خیال خارج شده و درون یک وضعیت آگاهی معین، حیات می‌پذیرد.

این حقیقتی است که همه عارفین می‌دانند ولیکن شگرد آن در خودآگاهی از وضعیتی است که در آن به سر می‌بریم. این یعنی زیستن درون یک وضعیت به طور کامل و در عین حال، هوشیاری از آنچه درون آن می‌گذرد. این کیهان شخصی هر انسانی است و همه ما صاحب آن می‌باشیم. هر یک از ما کیهان خودش را با خود حمل می‌کند و این جهانی است که او باید در کنترل داشته و بتواند برای خویش نگاهدارد. این حیطة، حریم شخصی اوست.

لحظه‌ای که چلا این حقایق را کشف می‌کند، حاکم بر کیهان خود می‌شود که همان عالم صغیر است در همانندی عالم کبیر. ارزیابی یک تجربه بستگی به وضعیتی از آگاهی دارد که فرد می‌تواند با آن تعیین هویت کند. آن گاه که این را دریابد، از اسارت آنچه تاکنون می‌پنداشت علّت غائی باشد، اما در عمل یک علّت ثانویه است، رهائی می‌یابد. پنداری که حکم می‌کرد او معلول اراده ناظری در جهان بیرون است. اکنون او دیگر معلول هیچ چیزی نیست، بلکه خود علّت است و حاکم بر سرنوشت خود.

به این ترتیب، مادامیکه در وضعیت آگاهی انسانی به سر می‌بریم در جهانی هستیم که آفرینش آن تمام شده و نسخه نخستین طرح آن درونمان تعبیه شده است. بنابراین، در حال حاضر، با جهانی کامل سر و کار داریم، زیرا فقط در این جهان است که می‌توانیم نسخه‌های اصلی طرح خلقت را درون

تازه‌ای تنظیم کنیم. با انطباق اعتبار وضعیت علی با وضعیت خود، می‌توانیم از عالم اثیری به آن جهان عبور کنیم. با انجام این عمل، فرد از یکی از نقاط جهان‌های نامرئی به نقطه‌ای دیگر سفر کرده است.

به این ترتیب، برای هر چالشی در یک مهم است که وضعیت خداگاهی را برگزینند، چون در این جایگاه ارجمندترین خدمت از وی ساخته است و به محض انتخاب این جایگاه، سایر وضعیت‌های آگاهی بی‌جان شده، از او جدا می‌شوند. این وضعیت تنها به یک روش قابل ایجاد است. به گفته یائوبل ساکابی «به منظور زیستن در وضعیت خالص، باید خالص بود و در خلوص عمل کرد.» همه چیز ساخته و جلوه یافته از کلامی است که در قالب تن در آمده و حیات یافته است. نور و صوت‌اند که وضعیت خالص را به هستی در می‌آورند.

بدینگونه، چلای اک «نور جهان» می‌شود، ظرفی که توسطش کمالاتی که پذیرفته است در دایره حضورش به تجلی در می‌آیند. او در قلب این وضعیت روشنگری قرار دارد و حقیقت از چنین کانونی منتشر می‌شود. او هرگز از این جایگاه تفکر نمی‌کند، بلکه در آن زندگی می‌کند و از آن متجلی می‌شود؛ از قلب هستی. تنها از درون وضعیت خداشناسی است که هر آنچه فرد انجام می‌دهد و می‌پندارد در جهان بیرون به تجلی در می‌آید.

چلا درون وضعیت مطلوبی که اتخاذ کرده است مستغرق می‌شود. او می‌باید اهداف مشخصی داشته باشد و گرنه ذهن سرگردان می‌شود و در این آوارگی هر پیشنهاد منفی ارائه شده‌ای را به خود می‌گیرد. هیچ چیز مهم‌تر از هدف‌هایی نیست که ذهن را تغذیه می‌کنند. اگر از افکاری تغذیه کنیم که از

خود بیابیم. جهان فعالیت‌های ذهنی در مقابل چشمان ناظر به تجلی در می‌آید و در عین حال، با پر دادن توجه ما بین نقاط استراحت در ابدیت، مسیر زمان را هم روشن می‌کند. آنچه دو لحظه متوالی را از هم جدا می‌کند، یک گستره بی‌پایان است و ما با حرکت توجه خود به چشم‌اندازهای درون، جان می‌بخشیم و از آنجا آنها را به جهان بیرون متجلی می‌کنیم.

ما می‌باید جهان‌های معنوی را به گونه‌ای تصور کنیم که شامل شمار بی‌پایانی از وضعیت‌های آگاهی هستند که از درون هر یک می‌توانند رؤیت شوند. این وضعیت‌ها را می‌توانید به صورت حجره‌ها و یا کاخ‌هایی تصور کنید که در کیهان اعظم معنوی در خانه خدا برپا هستند و همانند حجره‌های هر خانه‌ای، ارتباطات ثابتی با یکدیگر دارند. روح، یعنی خود ما در اینجا واقعیتیم. نه تنها زنده، بلکه اشغال کننده خودپیمای این کیهان عظیم معنوی می‌باشیم و بر روی این جهان، چشم‌اندازها از پیش فراهم آورده شده‌اند، اما زنده نیستند تا روح آنها را فعال کند.

هر موقعیتی فعالیت‌های ذهنی و عاطفی معینی را در طبقات تحتانی اقتضا می‌کند. پیش از ورود به هر یک از این طبقات، یا حجره‌ها، لازم است با طرز تفکر و احساساتی که در آنجا عرضه می‌شود از در موافقت درآئیم. هر طبقه، احتمالات بی‌شماری از دگرگونی‌های ذهنی و عاطفی در خود دارد که روح می‌تواند تجربه کند. اگر در طبقه اثیری باشیم یا بسیاری از کسانی که در زندگی‌های روی زمین می‌شناخته‌ایم، دیدار می‌کنیم. این طبقه قوانین و باورهای مختص خویش را دارد و به منظور تغییر به وضعیتی دیگر، مثلاً طبقه علی، کافی است خود را با تغییرات احتمالی در قوانین، باورها و دانش



آنچه کمال مطلوب می‌دانیم نشأت گرفته باشد، زندگی با وضعیت خداشناسی معادل می‌شود. ما در جستجوی خدا نیستیم، بلکه درمی‌یابیم که درون ملکوتش زندگی می‌کنیم.

بنابراین، چلا باید این جنین بر خود مفروض دارد که هم اکنون در وضعیت خداآگاهی قرار دارد. این درک می‌باید همواره و نه فقط در مقاطع منفصل زمانی، هم چون جزئی لاینفک از وجودش همراهش باشد، درست مثل رایحهٔ یک گل. خداهوشیاری چون میدانی مغناطیسی خویش را در حوزهٔ اطراف او بسط می‌دهد و بر هر عملی که از وی برآید و هر چیزی که در مدار تأثیری وجود وی باشد اثر می‌گذارد. آنگاه که این وضعیت حاکم شود، دیگر دست بردار نیست. در هر حال، نکتهٔ حیاتی این است که در عمق هستی خدا و در قلب او «زندگی» کنیم، نه اینکه امیدوار باشیم بتوانیم.

به منظور انجام این عمل، می‌توان از قانون تقارن قطبی سود جست. تقارن قطبی به عبارت ساده یعنی وضعیت تضاد بین دو عامل نسبی: نور و تاریکی، گرما و سرما، مادی و غیر مادی، هماهنگی و اختلاف، مثبت و منفی، خوب و بد، نیک و زشت، مذکر و مؤنث. هیچ چیز در این جهان وجود ندارد مگر در مقابل قطب متضادش.

در این طبقه، ما مجبوریم با قطبین نور و تاریکی کار کنیم. این یکی از جذاب‌ترین جنبه‌های نور معنوی می‌باشد. مادامیکه هنوز در جهان‌های تحتانی کار می‌کنیم به بالاترین قله معنوی بر نخواهیم آمد، تا لحظه‌ای که همه چیز نور باشد و سایه وجود نداشته باشد. این یکی از مواردی است که پیش از شروع راه به سوی خدا می‌باید در نظر داشت.

کاملاً طبیعی است که در زندگی فیزیکی دائماً بر مبنای نور و سایه بی‌اندیشیم ولیکن این تنها جزئی از جهان‌های تحتانی است. بدون این درک که ما با زندگی در کیهان فیزیکی که هم از سایه‌ها و هم از نور است تجربه کسب می‌کنیم، نمی‌شود در این مسیر پیش رفت. ما باید زندگی در هر دو قطب متضاد را تجربه کنیم و تا زمانیکه در این درس به آزمودگی نرسیم، حرکتمان در مسیر معنوی به تعویق می‌افتد.

فقط آنگاه که مردمان در طلب مراد خود به سوی استادان می‌شتابند تا مگر به کمک آنان بر مشکلاتشان فائق آیند، می‌شود نسبت به شرایط انسانی بینشی کسب کرد. آن گاه درمی‌یابیم که بخش تحتانی نفس ما سیری نمی‌پذیرد و نیاز چندانی به تلاش برای ارضای آن نیست.

هنگام آشنائی دادن فرد با چگونگی‌های طریق اک، همیشه با این طبیعت بیرونی انسان مواجه می‌شویم. نفس پس می‌کشد و با هر تغییری مخالفت می‌کند و به خود اجازه نمی‌دهد در موقعیتی واقع شود که در پیروی تام از طبیعت انسان نباشد. این بخش تحتانی وجود ما هیچگونه مداخله در باورهایش را مجاز نمی‌دارد و از آنجا که از عنصر مادی (منفی) ساخته شده است با هر چیزی که از طبیعت معنوی باشد به نبرد می‌پردازد و آن را از خطهٔ خود می‌راند.

اساسی‌ترین سلاحی که نفس در این نبرد به کار می‌گیرد، شک و تردید است. شاهد و گواهی هم نمی‌پذیرد، چون طبیعت منفی یا انسانی به هیچ عامل مثبتی اجازهٔ اعمال وجود نمی‌دهد. هر چند، بیشتر قدیسین کبیر دقیقاً در همین خطه آغاز کردند و بیان بالاترین درجات این تردید در آثار و

نحوه زندگیشان مشهود است. اک در ابتدا اندک اندک وارد این کوه تردید می‌شود، سپس به تدریج راهت را به درون وضعیت متضاد آن می‌یابد و مسألاً پیروز می‌شود.

یکی از اصول اساسی در اک این است که دیر یا زود، تمامی کالبد‌های فیزیکی باید از تن به در شوند. سفر روح بر این مبنا استوار است. اگر روح در این جهان یک جسم فیزیکی را اشغال کرده است، پس باید بیاموزد چگونه آن را هر روز ترک کند و در جهان‌های ماوراء به سر برد؛ همانجایی که خانه حقیقی اوست. روزی می‌آید که این تن باید دیگر بیارامد یا به زبان مردم این طبقه، می‌میرد. بنابراین، روح آن را آموزش می‌دهد تا از خویش نگاهداری کند و سپس آن را ترک گفته و تا آنجا که می‌تواند در جهان‌های بهشتی به سر می‌برد. اینها باید بخشی از جهان ما بشوند. آنگاه خویش زنده ما با خدا و بخش انسانی‌مان در زمین به سر می‌برد، همانگونه که در ضرب‌المثلی قدیمی آمده: «قلیم در آسمان‌ها و پاهایم در زمین‌اند.»

ما جزئی از همه چیزیم، معدالک، به‌عنوان یک فرد در هیئت روح، تنها در مقابل خدا جوابگو هستیم. دوره حیات جسم یک روز به سر می‌آید و روح باید آمادگی لازم را کسب کرده باشد تا باز هم در دام یک کالبد فیزیکی دیگر در این محیط فیزیکی یا یک کالبد ائیری که هیچ کنترلی هم بر اعمال خود ندارد نیافتد.

تفاوت بین آفرینش تمام شده و ناتمام خدا در این است که خدا، سوگمنا، جهان‌های پایان یافته تحتانی را به منظور مهیا کردن مکانی جهت پرورش روح تأسیس کرد. بعد از آفرینش آن، روح از اقلیم آسمانی به زمین

فرستاده می‌شود درحالی‌که یک نقطه نظر هوشیار است اما نه تجربه دارد و نه پرورش یافته است. بر روی زمین، او همچون کودکی است که مجبور است دوره آموزشی‌اش را طی کند تا بتواند در اجتماع جای گیرد.

پس از طی تناسخات متعدد، روح در خلال تجربیاتش تزکیه شده و مآلاً به بهشت باز خواهد گشت. آنگاه آماده است در نقش یک همکار در یک مأموریت معنوی به خدا خدمت کند. پس از رسیدن به این جایگاه است که روح به معنای معنوی تجربه کسب کرده است و مختار است هر آنچه را که میل کند چه در جهان‌های معنوی و چه مادی معنوی انجام دهد. می‌تواند یک روح ستاره‌ای بشود، یک فرشته یا یک کروب؛ نماینده خدا شود و یا هر سمت دیگری در مقام همکاری با خدا طلب کند.

مردم این را درک نمی‌کنند که هر بار که ما در دور تسلسل تناسخات متفاوت خودمان کالبد تازه‌ای را در زمین اشغال می‌کنیم، فقط خود روح است که دانش مربوط به زندگی‌هایی را که کرده است در خود محفوظ می‌دارد. به نظر می‌رسد که خدا حجایی بر روی دانشی که در زندگی‌های پیشین فراهم آورده‌ایم فرو کشیده و تنها اجازه به خاطر آوردن وقایع مربوط به زندگی حاضر را به ما می‌دهد.

فقط با نگاه کردن به صفات و خصوصیات روح است که همه چیز در خصوص زندگی‌های پیشین آغاز به روشن شدن می‌کند. آنگاه که این دیدگاه را بیابیم به زودی درمی‌یابیم که هستیم و مأموریت بزرگمان در این زندگی چیست؟ از این لحظه به بعد، کارمان در جهت بازگشت به جهان‌های بهشتی شروع می‌شود. هیچ کس نمی‌تواند ما را از این واقعه با خبر کند. فقط

تجربیات شخص خودمان است که این امکان را مهیا می‌سازد. ولیکن تا روزی که یک استاد اک ما را به سوی این درجه از فهم معنوی راهنمایی نکرده باشد، فرصت بازگشت به جهان‌های معنوی برایمان پیش نخواهد آمد.

اکنون می‌رسیم به چهار سطحی که برای درخواست معنوی از خدا مطرح می‌شود. اینها همان مقولاتی نیستند که در انواع شناخته شده ادعیه توأم با التهاب مذهبی معمول در زندگی قدسیین و حتی مطالعه کنندگان تعالیم مکاتب اسرار مذهب نظر می‌باشند، بلکه راز وارد شدن به اعماق قدرت معنوی بوده و به منظور برطرف کردن موانعی که می‌روند که بین روح و خدا واقع می‌شوند.

این چهار سطح، بسیار ساده بوده و از این قرارند: درخواست یا آشا<sup>۱</sup> که پائین‌ترین روش در تقاضای اجابت درخواست‌های معنوی یا مادی است. عده بی‌شماری از این روش استفاده می‌کنند، چون سادگی آن برای کسانی طراحی شده که هیچ راه دیگری برای تقاضا از خدا نمی‌شناسند. این روش همان التماس کردن، جستجو کردن و درخواست کردن از مقام معال جهت به دست آوردن آن چیزی است که اکتسابش خارج از حیطه توانایی جستجوگر می‌باشد. بیانات عیسی مسیح مثل: «طلب کن تا بیابی» و «دق الباب کن تا در به رویت باز شود» از جمله آموزش‌های ارتدکس در این باب می‌باشند. ولیکن تکرر استفاده و موارد سوءاستفاده از آن باعث شده که طرز تلقی عمومی در خصوصش دچار تزلزل و عدم اعتماد شود. طبیعتاً وقتی کسی از دعاهایش نتیجه نمی‌گیرد، دیر یا زود از اقامه درخواستش در حضور

خدا منصرف می‌گردد. همین باعث می‌شود بسیاری از مردم از این عمل دست بکشند و دیگر حتی زحمت امتحانش را هم به خود ندهند.

آنچه همه ما باید به خاطر داشته باشیم این است که به منظور تحصیل چیزی از جهان‌های غیب، لازم است که جایگاه معینی را از نقطه نظر معنوی در زندگی خود به دست آورده باشیم. اگر پائین‌تر از سطحی قرار گرفته باشیم که شرط لازم برای آن باشد، بدیهی است که آنچه طلب می‌کنیم هرگز از آن ما نخواهد شد. آنچه دریافت می‌کنیم، دقیقاً در تناسب با درجه‌ای از توسعه معنوی است که کسب کرده‌ایم. اگر هیچ یک از خواست‌هایمان مستجاب نشد به احتمال قریب به یقین، یعنی از جهت معنوی هیچ پیشرفتی نداشته‌ایم. اینها نکاتی هستند که می‌باید همیشه در نظر داشته باشیم.

ربانزارتارز می‌گفت به منظور دریافت هر چیزی از خدا لازم است خویش را برای پذیرفتنش باز نگاهداریم. اکثریت مردم از استقلال کافی برای پذیرفتن هیچ چیزی از هیچ کسی برخوردار نیستند. بیشتر آنان به دیگری متکی هستند و این را هرگز نمی‌باید فراموش کرد. کسی که دعا می‌کند می‌باید ابتدا به درون خود رجوع کرده و ببیند آیا زندگی ارزش این درخواست را دارد یا نه، زیرا حقیقت هرگز به التماس و تضرع بی‌ارزش جوابگو نیست.

سطح دوم در طرح دادخواست معنوی آئین نماز و دعا می‌باشد. واژه سانسکریت آن **بهاکتی**<sup>۲</sup> است. درباره این جنبه از اعمال مذهبی و آنچه می‌تواند برای نمازگزار انجام دهد، آن قدر مطالب نوشته‌اند که سخن گفتن بیشتر درباره آن کار بیهوده‌ای است. فقط کافی است اشاره شود که ارزیابی‌هایی که از این عمل در باب رسیدن به خدا به عمل آمده است بیش از حد اغراق‌آمیز است. تشکیلات مذهبی، نماز را به عنوان وسیله‌ای آن چنان مرموز و اسرار آمیز جهت اکتساب همه چیز در زندگی شخص مطرح کرده‌اند که در میان طرق روبرو شدن با خدا، بیش از هر روش دیگری مورد سوءاستفاده قرار گرفته است.

در میان میلیون‌ها مردمی که از این روش استفاده می‌کنند، به‌ندرت می‌توان حصول نتایج چندانی را مشاهده کرد. مشکل در اینجا است که نمی‌توان اطمینان حاصل کرد از اینکه تئوری‌های مذهبی و روش‌های نماز تا چه حد می‌توانند برای کسی که در فهم اصول حقیقی مذهب پرورش نیافته است کاربرد داشته باشد. چنین افرادی قطعاً و از روی طبیعت گریزناپذیر انسانی، منظور از نماز را به طرز خطاآمیز تلقی می‌کنند و خود را درگیر آن چنان مشکلات غیرمترقبه‌ای می‌کنند که رهائی آنها از آن غیر ممکن به نظر می‌رسد.

ظاهراً نماز در حضور خدا شیوه‌ای است که در همه ادیان به منظور استفاده کسانی طراحی شده است که هیچ راه دیگری برای بالا بردن ارتعاشات معنوی خود نمی‌شناسند. هر چند اینگونه قضاوت کرده‌اند که

عیسی مسیح هرگز قصد نکرده بود دعا و نمازی به این شکل را به پیروان خود ارائه دهد و قرن‌ها پس از مرگ او بود که انجیل‌نویسان مطالبی در خصوص این مقولات درج کردند که عملاً در هیچ یک از مواظبی که او در خلال بعثتش روی زمین ایراد کرده بود یافت نمی‌شوند.

**بهاکتی** آن مرحله‌ای از درخواست است که در آن پیرو تا مرحله وقف کردن خویش رسیده باشد. اما هنوز هم هر دوی این صورت‌ها یعنی هم **بهاکتی** و هم **آنشا** (نماز و دعا) در **خطه کارمیک** (تقدیری) قرار دارند. بنابراین، متقاضی مجبور است هر آنچه را که در موازات اجابت تقاضایش به سویش می‌آید بپذیرد. من خانمی را می‌شناختم که قصد داشت از دست شوهرش خلاص شود تا بتواند با مردی که از قرار عاشقش بود ازدواج کند. این مرد دارائی چندانی نداشت، بنابراین، اگر او می‌خواست هم پول کافی برای زندگی خودش داشته باشد و هم برای بچه‌هایش، لازم می‌بود شوهرش در یک حادثه جان خود را از دست بدهد. به این ترتیب، او مقدار قابل ملاحظه‌ای پول از خود باقی می‌گذاشت و او از هر دو جانب منتفع می‌شد. دعا‌های ذهنی این زن به منظور از میان برداشتن شوهرش به مستجاب شدن آن قدر نزدیک شده بود که تغییر ناچیزی در برنامه کاری شوهرش موجب شد که به جای هواپیما با قطار عازم یکی از مأموریت‌های کاری‌اش شود. هواپیما در یک حادثه هوایی سرنگون شده و کلیه سرنشینانش کشته شدند. این امر موجب شد این خانم سر عقل آمده، دست از ماجرای عشقی کاذبش بکشد. به هر حال کارهای آفریده شده در قبال دعا‌های ذهنی او باید روزی مستهلک شود.

بالای این مرکز کانون دیگری هست به نام چارداال کانونال یا نیلوفر چهار برگ که کاربردش تأمین آنتیش کارانهای چهارگانه<sup>۴</sup> (ارکان چهارگانه ذهن) و مراکز فعالیت آنهاست. این چهار رکن عبارتند از اول: ماناس، رکن دریافت و ذائقه که قماش اصلی ذهن می باشد. دوم، بودهی یا عقل که ابزار تفکر، تمایز و تصمیم است. سوم، چیئا، رکنی که از زیبایی و شکل یادداشت برمی دارد و چهارم، آهنگار، رکنی که دستورات صادر شده را به مرحله اجراء می گذارد.

بالای این مرکز، تیسراتیل، چشم سوم یا چشم معنوی قرار دارد که نقطه تمرکز تمام توجه هنگام مدیتیشن است. می گویند روح در مرکز دودال کانونال مستقر است که بالاترین کانون انرژی در پیئندا یا کیهان فیزیکی و همین طور در بدن انسان است. از این مرکز، مدیتیتور توجهش را بر روی تیسراتیل تمرکز داده و به این ترتیب از چهار آنتیش کاران ذهن عبور می کند. در اینجا او از مرز پیئندا گذشته و وارد آندا، پائین ترین لایه از طبقه انثیری می شود. پایتخت منطقه انثیری به ساهاسرادال کانونال یا نیلوفر هزار برگ موسوم است. برای کسانی که دانش اندکی از هنر مدیتیشن دارند اینجا تنها پایگاهی است که روح می تواند از آن با استفاده از این شیوه عازم سفر به سوی خدا گردد.

شرقی ها به طور کلی عادت دارند با اشتیاقی عاشقانه موعظه کنند که مدیتیشن حلال همه مشکلات است. اما دیر یا زود در خواهیم یافت که همه

سومین سطح از عرض حال معنوی، مدیتیشن یا سامادهی می باشد که صرفاً نوعی نیایش ذهنی است و عبارت است از تمرکز توجه به روی یک هدف تا هنگامیکه به دست آید. در این نوع نیایش، فاعل در سکوت می نشیند، افکارش را در یک راستای واحد نگاه می دارد، حواسش مجذوب و نگاهش خیره به نوک بینی است، اما نه در تلاش دیدن. در عین حال کلمه مقدس هندوها، یعنی «اُم»<sup>۴</sup> را هم زمزمه می کند. این عبارت است از کل روند مدیتیشن، هر چند یک فرد عادی قادر به انجام این نوع نیایش نیست، چون نمی تواند روی ذهن و افکارش به قدر کافی کنترل داشته باشد.

خود کلمه مدیتیشن برای ذهن مذهبی غربی همراه کننده است. این اصطلاح به حدی در جهان غرب معمول شده است که قابلیت مقایسه با دعا و نماز پیدا کرده، در حالیکه حدود یک قرن پیش اگر از آن صحبت می کردیم بعید می بود کسی حتی بداند منظور ما چیست؟ اما امروزه به یکی از اعمالی تبدیل شده که بسیار مورد سوءاستفاده واقع شده است، چون از جانب یوگی ها بیش از حد مورد تأکید قرار گرفته و هرگز به بالاتر از طبقه ذهنی هدایت نشده است.

ششمین چاکرا در کالبد فیزیکی انسان به دودال کانونال به معنای نیلوفر دو برگ موسوم است. محل استقرار آن پشت چشم ها و هم سطح با پائین کاسه چشم، درست در مرکز حفره مغز می باشد. این نقطه ای است در کالبد لطیف انسان که مطابق با غده صنوبری در مغز است. اینجا محل استقرار ذهن و روح بوده و مرکز کنترل بدن نیز می باشد.

آنچه اینان بدان اصرار می‌کردند در اقلیم ذهن واقع شده و مآلاً به معلومات تلاش خودمان تبدیل خواهد شد.

در ضمن درمی‌یابیم که تنها دستاورد مدیتیشن شرقی، الهاماتی هستند که می‌باید مورد تحلیل واقع شوند تا بشود تعیین کرد کدام یک حقیقی و کدام ساختگی است. بیشتر این الهامات از درون کیهان کوچک خود شخص صادر می‌شوند، اما او آنها را بخشی از جهان‌های کیهانی می‌پندارد که از جانب مقام متعالی فرستاده شده‌اند. فاعل، این الهامات را پاداشی قلمداد می‌کند که به خاطر وفاداریش به این شیوه و استمرار در انجام آن در مضامع معین و منظم نصیبش شده است.

این خود فریبی همیشه تقصیر فرد نیست. او هیچ معیاری ندارد که با آن بتواند این نوع تجربیات درونی را مورد قضاوت قرار دهد، بنابراین مجبور است آنها را یا به عنوان حقیقت بپذیرد یا کذب. مدیتور هم، مانند هر کس دیگری، خالص‌ترین تجربیاتی را که داشته باشد به عنوان حقیقت می‌پذیرد. در مقایسه می‌توانیم ببینیم که در تمرینات معنوی اکه، معیار قضاوتی به انجام دهنده آن داده می‌شود که با آن می‌تواند دریابد واقعیتی که در حین حضور در آگاهی خارج از کالبد تجربه کرده است حقیقت است یا نه.

به این ترتیب، می‌توانیم بگوئیم که مدیتیشن صرفاً یک وضعیت غیر فعال است که در آن فرد کوشش می‌کند خدا آگاهی را به درون خود جذب کند درحالی‌که در وضعیت انسانا، نشسته تا با خدا وحدت حاصل کند. جستجوگر امیدوار است که نشانه‌های خدائی از آسمان بر وی نازل کرده و به مثابه یک نوشدارو، تمامی ناهنجاری‌هایش را درمان کند.

مرحله بعدی در این طریق، مراقبه است که چالهای آن را با نام آفیتیا<sup>۵</sup> می‌شناسند. مراقبه، معطوف کردن توجه به یک موضوع معین، تعمق و اندیشیدن در خصوص آن و یا به سادگی، سنجش آن می‌باشد.

**مراقبه** با مدیتیشن تفاوت دارد، چون موضوع مراقبه و الهامات دریافتی به توجه ما جهت می‌دهد. این نوع از تمرکز بسیار طبیعی است. فاعل، موضوع مراقبه را از دیدگاه شناخت و هوشیاری مورد قضاوت قرار می‌دهد. مدیتیشن عملاً فرصتی است که یا در آن موفق به تمرکز می‌شویم یا شکست می‌خوریم. در مراقبه این چنین نیست.

**مراقبه** ما را به بالاترین شکل نیایش نزدیک می‌کند، چون می‌تواند مراقبه‌گر را به نواحی ماوراء طبقات ذهنی برساند و تجربه کردن در طبقه روح را میسر می‌سازد. علتش هم این است که نقطه شروع اصلی در آن چاکرای تاج، ساهاسرادال کانوآل یا نیلوفر هزار برگ می‌باشد. با مراقبه روی این ناحیه سفر مراقبه‌گر از طریق اک در بالاترین اقالیم معنوی شروع می‌شود.

در اینجا ما با سطوح آگاهی سروکار داریم، نه با محصول یک متخیله خلاق. همین طور ما درباره جهان‌های درون نیز بحث نمی‌کنیم. بلکه باز هم صحبت ما بر سر سطوح آگاهی است. همان طور که رباتارن می‌گوید: « اینها باید به مثابه اطاق‌هایی قلمداد شوند که درون یک کاخ قرار دارند. ما از اطاق‌های کوچکتر به اطاق‌های بزرگتر می‌رویم و این عمل توسط حرکت

وضعیت روح انجام می‌شود که همان حرکت توجه از یک نقطه به نقطه‌های دیگر می‌باشد.»

توجه از جهان بیرون سلب شده و به بالای سر معصوف می‌شود. سپس با نگاهداشتن توجه در آن نقطه، روی هر موضوعی که میل داشته باشیم **مراقبه** می‌کنیم. **مراقبه** یا باید بر روی حقایقی از مراتب بالاتر باشد و یا اینکه موفقیت حاصل نخواهد شد. در ضمن، این سطوح **آگاهی** که اگر میل دارید می‌توانید آنها را جهان‌های درون بنامید، فقط برای ما حقیقی هستند، چون دنیای بیرون در قطع رابطه کامل با آگاهی ما قرار دارد.

روح به آرامی تمامی نیروهایش را در چاکرای تاج جمع آوری می‌کند تا اینکه نهایتاً از روزنه درون عبور کرده، جهان فیزیکی را کلاً ترک گفته و به نواحی بالاتر وارد می‌شود. در این لحظه خاص، روح از میان دروازه‌های تور گذشته و قدم به درون جهانی تازه می‌گذارد.

ما در این روند با **کوندالینی** که یکی از مراکز نیروهای به اصطلاح اسراری درون آدمی قلمداد شده است هیچ کاری نداریم. **کوندالینی** کلاً موضوع آموزش نوع دیگری از پرورش می‌باشد که در اصل تمرینات **یوگا** است و هیچ ارتباطی با تمرینات معنوی اک ندارد. همین طور از میان هزاران مسافرو روح که به طبقات بالای معنوی دست یافته‌اند، هیچ یک استفاده چندانی برای آن نیافته است. چون رهائی **کوندالینی** پیش از رسیدن به درجات بسیار بالائی از خویش کنترلی و خلوص ذهن بسیار پر خطر می‌باشد.

قدم بعدی که آخرین مرحله در این مقوله است، **حوکیکات** (حقیقت)<sup>۶</sup> یا **نیر-وی کالپا**<sup>۷</sup> می‌باشد. این وضعیت عمیق‌ترین شکل **سامادهی** است که در آن **مدیتاتور** نمی‌تواند خود را از موضوع **مدیتیشن** تشخیص دهد. این بخشی از بالاترین درجات **مراقبه** است ولیکن در اینجا ما از **واژه** **مدیتیشن** برای آن استفاده می‌کنیم چون هم این واژه برای خواننده آشنا تر است و هم وضعیت حاصل از این نوع تمرین از **مراقبه‌های معمول** متفاوت می‌باشد.

تمامی مراحلی که تا اینجا مطرح شدند، مثل دعا، نماز و **مدیتیشن**، همگی مراحل **آمادگی** برای **مرحله حوکیکات** (حقیقت) می‌باشند. این مرحله یعنی وارد شدن به **حیطه وحدت با حقیقت و واقعیت**.

و اما لازم است در اینجا مکت کرده و موردی را به توضیح بکشیم که همیشه برای دانش **یژوهان معنوی** مشکل آفرین بوده است. ما هرگز با خدا «یکی» نمی‌شویم، هر چند بسیاری از **متافیزیسین‌ها** و بعضی از **مذهبیون** ادعا می‌کنند. آنچه در عمل اتفاق می‌افتد این است که ما با **روح الهی** که جوهره ماهیت **خداست** وحدت حاصل می‌کنیم. این جوهره همان است که در بیان شاعرانه آن را **نفس خدا** یا **دم الهی** نامیده‌اند.

در اک، **پرانایاما** وجود ندارد. بنابراین، تمرین کننده از طریق کنترل **نفس** و استفاده از **عنصر هوا** به جهان‌های **تحتانی** متکی نخواهد بود. **ذهن** او باید از این جهان رها شده و بر روی شکل **نورانی** **استاد حق** فراهم آید. او

<sup>۶</sup> - Hukikat

<sup>۷</sup> - Nirvikalpa

همیشه در حوزه فعالیت چلا حضور دارد، اگرچه کالبد فیزیکی اش در فواصل بسیار دوری باشد. تمرین نکار پیش از دهی یانا و بها جان که یکی از انواع تمرینات معنوی است که در هیچ سیستم دیگری شناخته شده نیست، مرحله بعد از دهی یانا می باشد. در این تمرین نیز به صدای اک، جریان صوتی حیات گوش می سپاریم.

این صوت بی شکل، اسامی فراوانی دارد ولیکن ما آن را به نام اک می شناسیم. تمام فضا از آن پر شده است و صدای کلیه الهامات استاد در آن است. این صوت همواره درون، بیرون و اطراف آدمی برپاست. اما او معمولاً آن را نمی شناسد، چون آگاهی او کاملاً متمرکز بر روی کیهان فیزیکی است. به هر حال هنگامیکه ما آن صوت بهشتی را بشنویم، سایر اصوات این جهان محو می شوند.

اکنون باید بنوانید درک کنید منظور کسانی که در اک هستند و ادعا می کنند که استاد حق در قید حیات، خود اک می باشد، چیست؟ او با اک یکی شده است و روح الهی تا به حدی در وجود او نفوذ کرده است که دیگر هیچ فعالیتی در اقلیم روح، ذهن و فیزیکش به انجام نمی رسد مگر اینکه از جانب اک مطرح و جهت گیری شده باشد. او به کمالی جهت حضور خدا تبدیل شده است.

اینکه چگونه یک فرد به این ارتفاعات معنوی دست می یابد موضوعی است که در قالب کلام قابل بیان نیست. این ارتفاعات وجود دارند و بسیار معدودند کسانی که به آن می رسند ولیکن قادر نیستند نتایجی را که گرفته اند و تجربیاتی را که کرده اند تشریح کنند. امکان ندارد که تکنیک

مشخصی را قید کنیم که منجر به دستیابی فرد به این مدارج شود. داستان رنج و عذابی که سنت فرانسویس در آرزوی داشتن تجربیاتی در حضور خدا متحمل شد ماوراء درک احساسات انسانی است. داستان زندگی سایر قدیسینی نیز که به چنین ارتفاعاتی دست یافتند کمابیش به همین منوال است. این امر در خصوص زندگی استادان اک هم صادق است. مثلاً سودار سینگ، استاد معظم اک از الله آباد هندوستان، فرزند یک تاجر ثروتمند بود که همه چیزش را به دیگران واگذار کرد تا تجربه خدا را از آن خویش سازد. شرح زندگی او یکی از الهام بخش ترین داستان ها برای پیروان اک می باشد.

سودار سینگ، مانند سنت فرانسویس در اوان جوانی از ارثیه پدریش که می توانست برای همه عمر، بی اینکه نیازی به کار کردن داشته باشد، تأمین کننده معاشش باشد صرف نظر کرد. اما ثروت برای سودار سینگ معنائی نداشت. او لباس های فاخر خود را بخشید، جامه زندهای بر تن کرده و به گدائی پرداخت تا شاید تنگی را که سد راه وی به سوی خدا شده بود از میان بردارد.

او می بایست بی آموزد که یک چلا باید بی چون و چرا اطاعت کند. این عصاره رابطه بین استاد و چلا می باشد. اما ابتدا او می بایست یک استاد بیابد و این مهم ترین بخش جستجوی او بود. او با شهامت هر چه تمام تر به دوستانش اعلان کرد که آنان را ترک کرده و به سیر آفاق در بی یافتن استاد خواهد پرداخت ولیکن افتخار و خودستائی هنوز سد راه او بودند، زیرا این چنین می پنداشت که بخشیدن ثروتش برای باز کردن راهش به سوی خدا کافی بود.



مثل سایر قذیسین، سودار سسینگ هم هنوز می‌بایست درس‌های بسیاری بی‌آموزد. او به خانه یکی از دولتمندان حکومتی دعوت شد تا اکتکار را بی‌آموزد اما این عمل برای سودار سسینگ کمابیش ملال آور بود. در این میان ربازار تارز در خانه مرد دولتمند ظاهر شد و به وی گفت که چند روز دیگر سودار سسینگ به ملاقاتش خواهد آمد و از وی خواست که از او راجع به استادش سؤال کند. از آنجا که او استاد حق در قید حیات بود و آن مرد جوان (سودار سسینگ) هم بی‌اینکه خود بداند در جستجوی وی بود در منزل مرد ثروتمند ماند تا در خلال دیدار با سودار سسینگ در نقش یک مستخدم از او پذیرائی کند.

چند روز بعد سودار سسینگ آمد و بسیار مفتخر از اینکه زنده‌ای بر تن داشت، حدود سی و شش ساعت آنجا مانده و انواع و اقسام سئوالاتی را که به فکرش می‌رسید مطرح کرد. در این بین مستخدم دروغین که قصدش نظارت اعمال این جستجوگر جوان بود با بردباری اطراف آنان حضور داشت.

چند روز بعد سودار سسینگ راهی شد در حالیکه بسیار ناامید بود از اینکه نتوانسته بود در خانه این میرین مفصودش را برآورده سازد. او حضور ربازار تارز را که در جامه مبدل در کنارش ظاهر شده بود کاملاً به غفلت واگذاشته و هنگام ترک منزل آن مرد اشاره کرده بود که، «در اکتکار چیزی برای من وجود ندارد.»

او از یک شهر به شهری دیگر می‌رفت به این امید که جوابی برای سئوالانش بیابد. یک سال پیش از اینکه حقیقت بر وی آشکار شود به سیر و سفرش خاتمه داد. در یک بعد از ظهر داغ در شهر دار جیلینگ، واقع در

کوهپایه‌های هیمالیا بود که برای استراحت توقف کرد. در کمال گرسنگی و خستگی با خود می‌اندیشید که آیا این پایان راه است؟ آیا بهتر نبود به خانه پدرش بازگشته و از وی طلب بخشش کند؟ در این حین به خواب سبکی فرو رفت.

ناگهان صدائی او را از خواب بیدار کرد. مردی با چشمانی درخشان و به رنگ دغال، موها و ریش سیاه کوتاه با قدحی پراز شیر در کنارش بود. مرد غریبه گفت: «من ربازار تارز، همان کسی هستم که تو تا امروز در جستجویش بوده‌ای. از امروز یک ماه وقت داری تا خود را آماده کنی و مرا در میدان بازار سریناگار ملاقات کنی. آنگاه من تو را به عنوان یک چلا پذیرفته و اسرار بهشت را به تو خواهم آموخت.»

ما همه تا این حد سعادتمند نیستیم اما راه، همیشه برای کسی که بخواهد مراتب پی در پی‌ای را که لازمه زیستن در فیض و برکت الهی است طی کنند باز است. آنگاه است که درمی‌یابیم چه گستره عریض و طویلی در یک وجود داشت که بیشتر ما نمی‌توانستیم درکش کنیم. اگر ما به این درک برسیم و آن را با نمونه‌های تاریخ و سایر جنبه‌های حیات انسانی مقایسه نکنیم، هنوز شایستگی برگزیدن اکتکار را نداریم و لازم است از ادامه طی این طریق دست بکشیم.

در عین حال، این بدان معناست که وقتی کسی با طریق یک برخورد می‌کند، لازم است که از جستجو در سایر کتب و جهان بینی‌های پیشنهادی، جهت وصال به خدا هم دست بردارد. ما نمی‌توانیم در عین حال دو راه را بییمانیم. این واقعیت نباید به این نتیجه بی‌انجامد که در خصوص یک دچار

تعصبات دگمی بشویم ولیکن تمام مشکلاتی که با آنها دست به گریبان می‌شویم به این دلیل است که نمی‌توانیم تصوّراتی را که از پیش در ذهنمان در خصوص سرنوشت معنوی خود و محتوای زندگی معنوی داشته‌ایم در کناری بگذاریم.

بنابراین، هر آن کسی که شایسته آن باشد که خود را تا فراسوی طبقه روح صعود بخشد می‌تواند به مثابه مجرائی برای ظهور اراده الهی عمل کند. این یکی از مهم‌ترین نکات در انکار می‌باشد. یعنی همه آنانی که می‌خواهند در خدمت خدا در آمده و در نقش همکاری از برای وی کار کنند، دیر یا زود می‌باید از خطی که جهان‌های مادی-معنوی را از طبقات معنوی جدا می‌سازد عبور کنند.

هنگامی که کسی صعود به جهان‌های بهشتی را آغاز می‌کند، ابتدا یک چلامی‌شود که در ادامه به یک واصل تبدیل می‌شود، بعد از آن هم آکولایت و سپس مهدیس یا مادیس<sup>۴</sup> می‌شود. در ادامه همین طریق است که مآلاً به یک پیر یا استاد بدل خواهد شد.

اینها مراحل هستند که او باید پشت سر بگذارد تا در نظام باستانی و ایراگی لقب یک استاد را به خود گیرد.

اگر هم قرار باشد که سلسله مراتب پیران نظام و ایراگی اراده کنند، نوشتش خواهد رسید که روزی به استادی حق در قید حیات برسد. در غیر این صورت هم وظایف بی‌شماری وجود دارند که او می‌تواند در راستای

پیشرفت معنوی کسانی که سعی می‌کنند به جهان‌های بهشتی بازگشت کنند به عهده بگیرد.

## فصل هفتم:

### قدم به قدم در راه اقلیم نهان

عواملی که در این فصل مورد بحث واقع می‌شوند در رابطه با دانستن، ایمان داشتن، درک کردن و تجربه کردن می‌باشند. اینها همه قدم‌هایی هستند که در راه رسیدن به اقلیم الهی باید برداشته شوند. بدون هر یک از این مراحل، زمین خوردن ما در این طریق حتمی است و دوباره روی پا ایستادن کاری بس دشوار خواهد بود.

در اینجا یک چیز مطرح می‌باشد که چلا می‌باید به عنوان یکی از اصول بنیانی در یک مد نظر داشته باشد. همانگونه که ریسازار تارن یک بار اشاره کرد: «پیش از اینکه باور بتواند وارد حیطة آگاهی چلا شود، تجربه

عملی لازم است.» این واقعیتی است که اکثر جویندگان از آن غفلت می‌ورزند، درحالی‌که بدون تجربه هیچ یک از آنها صاحب درک نخواهد بود.

این یکی از مهم‌ترین ضرائب زندگی در جهان‌های معنوی است، زیرا بدون تجربه، نه می‌توان چیزی دانست، نه ایمان معنایی دارد و نه درکی اتفاق می‌افتد. باید به خاطر داشته باشیم که هر یک از این مراحل قدمی است به سوی وضعیتی که ما به‌عنوان تجربه در خدا می‌شناسیم.

در یکی از کارگاه‌های معنوی در خلال یکی از سمینارها که مدتی پیش در یکی از ایالات جنوبی ایالات متحده برگزار شده بود، شخصی سؤال کرد: «آیا می‌توانید همه این چیزهایی را که در مورد شناخت خدا و شناخت و درک می‌گوئید ثابت کنید؟» پاسخ من به این سؤال منفی بود، چون به نفع خود او بود که این سؤال برایش همچنان بی‌جواب باقی بماند. من قادر نیستم تجربیاتی را که برای هر کسی منحصر به فرد است برایش ثابت کنم و درست به همین علت است که علم آکادمیک هرگز نخواهد توانست وضعیت خداشناسی را تأیید کند، چون هیچ کس به جز فرد تجربه‌کننده قادر نخواهد بود از این وضعیت آگاه شود.

بحث من بر سر این است که هر آن کسی که به درجه خداشناسی نائل نیامده باشد، به ناچار باید معتقد به چیزی باشد که کاذب است. وضعیت خداشناسی تا هنگامیکه تجربه نشود یکی از وضعیت‌های ناشناخته خواهد بود. تا پیش از تجربه کردن، اندوختن اطلاعات درباره خداشناسی مانند آموختن رانندگی از روی خودآموز است اما تا روزی که فرد پشت فرمان ننشسته باشد، هر چه درباره رانندگی بداند در حیطه تئوری فرضیات باقی

خواهد ماند. تا قبل از تجربه، شخص در اقلیم اعتقادات به سر می‌برد که هنوز درون دایره توهم می‌باشد، همان حیطه‌ای که در آن گروه عظیمی از جویندگان خدا هنگامیکه به تنهایی مبادرت به طی این طریق می‌کنند، دچار سقوط می‌شوند.

این افراد اغلب مبتلا به اختلالات عصبی، سوءظن و حتی گاهی جنون<sup>۱</sup> می‌شوند. این یکی از خطرانی است که در کمین کسانی است که بیش از حد مطالعه می‌کنند و هر مطلب و پادیسکوری را که گروه‌های مختلف می‌فروشند خریداری کرده و خود را با آن اشباع می‌کنند.

تجربه‌ای که درست تعبیر شود و درست فهمیده شود جای شکی در ذهن تجربه‌کننده باقی نمی‌گذارد. رسیدن به این درک که حقیقت همان یکی است که بیانش در زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون فقط از نقطه نظر تعبیرات فردی و علم‌اللغات با هم تفاوت دارند، جستجوگر خدا را از خطر گرفتاری در دام معتقدات فیلسوفانه مصون می‌دارد. او باید بداند که تجربه حقیقت دارد. تا زمانی که خودش بالمشخصه خودشناسی و خداشناسی را تجربه نکرده باشد، مطلقاً چیزی درباره‌اش نمی‌داند. او می‌تواند همه چیز را بگوید و بخواند، ولیکن با واقعیت آن تماس حاصل نکرده است.

صدها بار در تمامی سمینارها گفته‌ام که «تفاوتی نمی‌کند من یک میلیون کلمه در باب خداشناسی بنویسم یا دو کلمه. ساعت‌ها درباره‌اش صحبت کنم، کتاب‌ها درباره این پدیده شکوهمند مذهبی نگارش کنم. تا

<sup>۱</sup> - Schizophrenia

لحظه‌ای که فرد آن را تجربه نکند، برایش هیچ معنائی ندارد.» آنچه من می‌گویم یا می‌نویسم جز کلمات چیزی نیستند که همگی به طبقه ذهنی بازگشت نموده و هیچ معنائی به خود نمی‌گیرند تا روزی که واقعیت آنها لمس شود. از آن لحظه به بعد است که ما آن را می‌شناسیم و می‌دانیم.

این تفاوت بین دانش و دانستن می‌باشد. دانش منحصرراً انباشتی از اطلاعات است و آدمی که سرش انباشته از اطلاعات علمی است، غالباً در تمام موارد زندگی شکست می‌خورد. به همین دلیل است که این همه فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها قادر نیستند در اجتماع مسئولیت بپذیرند، آنها توسط استادان صاحب منصب دانشگاه آموزش دیده‌اند که اکیداً معتقدند راهی که پیشنهاد می‌کنند تنها راه به کار انداختن جامعه می‌باشد. عده‌ای استادانی که به قدر کافی صاحب تجربه در زندگی باشند تا بتوانند به دانشجویان خط مشنی ارائه کنند که آنها را به عضو برتری در جامعه بدل کنند بسیار انگشت شمارند.

بسیار اتفاق می‌افتد که چلا به مرحله‌ای می‌رسد که ایمان و عقیده دیگر برایش جوابگو نیستند، زیرا به این تشخیص نائل آمده است که حقیقت الهی یک واقعیت قابل تجربه است. معذالک، خودش به‌ندرت حضور استاد حق در قید حیات را که به لقب ماهانقای زمان موسوم است درک کرده است. وقتی کسی درباره مشکلاتی که در رابطه با تمرینات روحانی‌اش دارد حرف می‌زند یا مطلب می‌نویسد، عموماً به این دلیل است که خود یک نوآموز است و در واقع نمی‌داند با برگزیدن طریق معنوی‌اش در چه حیطه‌ای قدم گذاشته است.

بیش از هر چیز، او خود را درگیر لفاظی‌های فیلسوفانه و شبه منطقی‌هایی می‌کند که ملاً او را به دست امواج خروشان دریائی از عقلانیت می‌سپارد. او واقعاً چنین می‌پندارد که اگر فقط قدم به قدم از تمریناتی که در دیسکورس‌ها آمده است پیروی کند، موفقیتش تضمین شده است. اما این حقیقت ندارد، چون به زودی خود را در مقابل کوهی از مشکلات خواهد یافت. او نمی‌تواند از تمرینات، موفقیتی استخراج کند و به این ترتیب به معلول ثانوی معلولات خودش بدل می‌شود که یکی از اسفنازترین فجایعی است که آدمی ممکن است دچارش شود.

حقیقت موضوع در اینجا است که راه خدا در تنهایی و در حریم درونی فرد است که طی می‌شود. هر چه زودتر دریابیم که هنگام سفر در راستای شاهراه بهشتی هیچ کس (مگر ماهانقا) همراه ما نخواهد بود زودتر می‌فهمیم که موفقیت در خصوص اموری از قبیل تمرینات معنوی فقط در نتیجه تلاش شخص خودمان است که نصیبمان می‌شود. هیچ کس نمی‌تواند به ما کمک کند. ما باید فقط به خودمان متکی باشیم. ماهانقا همیشه همراه ما هست، اما او تا آنجا که امکان داشته باشد فرد را به خود وامی‌گذارد که از عهده انجام تجربیاتش برآید. او هرگز او را تبدیل به یک نظام خیریه در امور معنوی نخواهد کرد. نه با دادن خیرات و نذری راهی به سوی خدا باز می‌شود، نه با گرفتنش.

در حال حاضر می‌توانیم از دوازده قدم در راه رسیدن به اقلیم پنهان الهی یاد کنیم. این مراحل در انطباق با طبقات گوناگون هستی می‌باشند که عبارتند از: فیزیکی، اثیری، علی، ذهنی، اتیری (بخش فوقانی ذهن)، روح،

آلخ، آلیا، حوکیکات (حقیقت)، آگام، آنامی، اقیانوس عشق و رحمت و سوگماد، واقعیت زنده که سرچشمه الهی قلمداد می‌شود.

دلیل عمیق‌تر برای اینکه این مراحل را به منزله قدم‌هایی در مسیر تکامل آگاهی قلمداد می‌کنیم این است که در میان جستجوگران الهی بسیاری متفق‌القول بر این عقیده هستند که این نحوه شناخت کمتر از سایر شیوه‌های مذهبی احتیاج به بذل مساعی دارد. کسی که می‌خواهد سفر کند باید ابتدا نگاه دقیقی به جاده‌ای که در مقابل دارد بیافکند، چون در اینجا صحبت از دیدار با ماهانتا در نقطه‌ای است که انتهای سه معبر به یکدیگر می‌رسند و بر فراز سه جهانی است که در آنها همه مخلوقات در اسارت به سر می‌برند، مگر ارواحی که آزادی را یافته باشند. به عبارت دیگر، باید کارمان با نفس تحتانی، ذهن و کالبدهای دیگر تمام شده باشد تا روح بتواند از چنگ آنها رها شده و به پیمودن شاهراه ملکوتی مبادرت کند.

لازم است هر مسافری از همه طبقاتی که در راه رسیدن به سرچشمه الهی دیدار می‌کند اطلاع داشته باشد. در اینجا از پائین‌ترین طبقات آغاز می‌کنیم:

۱- طبقه فیزیکی: کلمه آلابی شامل کلیه اصواتی است که ساختار این طبقه را به وجود آورده است، نام کلاسیک آن لام می‌باشد. در زبان هندو این جهان تحت نام بیندا تشریح شده و ناحیه تسلط قدرت توهمی است که واقعیت نام دارد. نام هندوی آن (مایا) است و شامل دانش، فن و وقایع روزمره می‌باشد. این جایگاه، نخستین قدم در راه اقالیم پنهان الهی است.

۲- طبقه اثیری: کلمه این طبقه کالا و نام کلاسیک آن سات کانوال آندا می‌باشد. هندوها آن را تحت نام تیرکیاپاد به توضیح در می‌آورند. منشأ همه پدیده‌های روانی از قبیل اشباح، بشقاب‌های پرنده، و ارواح سیاره‌ای در این طبقه است. اینجا بالاترین طبقه‌ای است که با روش فرافکنی اثیری و بیشتر علوم خفیه قابل تجربه است.

۳- طبقه علی: صوت متشکله آن در کلمه مانا خلاصه می‌شود و فرمانروای آن ماهاکل‌براهم نام دارد. در این ناحیه است که الگوهای حافظه‌های زندگی‌های گذشته غوطه‌ور هستند. کسانی هم که قابلیت خواندن اوراق آکاشا را دارا می‌باشند، برای یافتن علت مشکلات دیگران به این طبقه رجوع می‌کنند. در اینجا وقایع مربوط به کالبدهایی که در تناسخات پیشین خود بر تن کرده بودیم به ثبت رسیده‌اند. صدائی که در این طبقه به گوش می‌رسد شبیه طنین زنگوله می‌باشد. این طبقه واقعیت منفی است و بر تمامی طبقات زیرین خود اثر می‌گذارد.

۴- طبقه ذهنی: معدن اصوات متشکله ساختارش کلمه انوم<sup>۲</sup> می‌باشد. در اینجا است که فرمانروای سه جهان زیرینی که در ودانتا، بودیسم و هندوئیسم از آنها یاد شده است به سر می‌برد. نام او براهم است، همان برهمن عظیمی که این همه در کتب

<sup>۲</sup> Mana

<sup>۳</sup> Aum

ناخودآگاه برای مطالعه عموم انتشار می‌یابند، بیش از معدودی نمی‌توان یافت که چیزی درباره آن بدانند. بسیاری هم آن را نیمه‌آگاه می‌خوانند، ولیکن در واقع ناآگاه‌تر از اینهاست و به همین علت هم کانال پاک‌تری برای کسائی است که میل دارند ابزار خدا شوند. فرمانروای این طبقه ساگونابراهیم،<sup>۶</sup> سوهنگ<sup>۷</sup> و گاهی پارابراهیم<sup>۸</sup> خوانده می‌شود.

اکنون می‌رسیم به خطی که جهان‌های تحتانی را از جهان‌های فوقانی جدا می‌کند. این خط، نواحی روانی را از طبقات معنوی که تشکیل دهنده یکی از دو بخش اعظم کیهان الهی می‌باشند جدا می‌کند. در جهان‌های تحتانی همیشه با مسئله کارما و تناسخ روبرو هستیم. این باری است که هر روحی در طی گذراندن پرورش معنوی خویش در جهان‌های تحتانی می‌باید به دوش کشد. در جهان‌های فوقانی ما از آزادی استقلال و فردیتی برخوردار می‌شویم که در نتیجه شناخت خود به دست آمده است و به روح این امکان را می‌دهد که دوباره به وضعیتی به نام خدانشناسی وارد شود.

۵- طبقه روح: این نخستین طبقه از جهان‌های روح خالص الهی است که روح به آن وارد می‌شود. در اینجا کلمه ذکر سوگماد

هندو از او نام برده‌اند. او سر منشأ فلسفه، ارزش‌های اخلاقی، آموزش‌های اخلاقی، شناخت خدای سنتی و ادیان است. در آنجا ما می‌دانیم که این در واقع منزلگاه کل‌نیرانجان، خدای جهان‌های تحتانی و حاکم بر طیف منفی نیروهای کیهان است. کل‌نیرانجان وجه منفی براهم بوده و به نام‌های بی‌شماری متجمله شیطان، آسمودئوس، بیل‌زوب و اهریمن خوانده شده است. قدرت منفی را غالباً با عنوان ذهن کیهانی می‌شناسند که بسیاری از ادیان و فرقه‌ها به منزله قدرت حقیقی خدا نیایش می‌کنند، ولیکن این فقط پاره‌ای از غبار توهمی است که کل با استفاده از آن، جایگاه خدائی خود را در مقابل روحی که در تلاش بازگشت به جهان‌های بهشتی است هم چنان پابرجا نگاه می‌دارد.

۴- الف) طبقه اتری: این طبقه در واقع بخش فوقانی طبقه ذهنی است. کلمه آن باجو<sup>۴</sup> می‌باشد. اینجا همان حیظه‌ای است که روان‌پزشکان آن را ناخودآگاه می‌نامند. این جا سر منشأ افکار اولیه بوده و مانند لابه‌ای بسیار نازک و لطیف میان کالبد ذهنی و آتماساروپ<sup>۵</sup> (به معنای کالبد روحی) قرار دارد. انسان‌های نخستین در رابطه نزدیک‌تری با این کالبد زندگی می‌کردند تا سایرین، چون بنا توسعه تمدن، انحرافات نژادی و فردی آدمی در کالبدهای درونی او هم به ثبت رسیدند. علی‌رغم کتنب و مطالب گوناگونی که درباره ذهن

<sup>۶</sup> Sub-Conscious

<sup>۷</sup> Saguna Brahm

<sup>۸</sup> Sohang

<sup>۹</sup> Par Brahm

<sup>۴</sup> Raju

<sup>۵</sup> Atma sarup

می باشد که در آن یکایک حروف به روشنی تلفظ می شوند و نور این طبقه درخشان تر از آن است که در خیال بگنجد. فرمانروای این طبقه سات نام است. او نخستین تجلی خدا قبل از وارد شدن به جهان های دومیین بخش اعظم هستی است که ما با نام **آتالوک<sup>۱۲</sup>** به معنی سرزمین روح می شناسیم.

۶- آخ لوک (آلخ) لوک: لوک در زبان هندو به معنی طبقه است. این جهانی است که بسیاری از عارفینی که توانسته اند به نواحی بالای الهی سفر کنند تصور کرده اند که نقطه غائی حیات، منزلگاه آخر البهی و واقعیت غائی است. کلمه ذکر این طبقه سادیدی، شانتی می باشد. کسانی که به این ارتفاعات می رسند آن چنان صلح، آرامش و شعفی را در اینجا تجربه می کنند که اگر قوه تمیزشان قدر تمند نباشد قصد استقرار در این طبقه را می کنند، زیرا تشخیص اینکه بالاتر از این هم می تواند خلسه ای باشد کار آسانی نیست.

۷- آلیا لوک: این طبقه، جهان بی پایان نام گرفته است. چون عظمت آن موجب می شود تصور کنیم انتهائی برایش وجود ندارد. غالباً این طبقه را **ساج خاند<sup>۱۳</sup>** می نامند و گوئی جهانی ناشناخته است که در آن ابتدیت آغاز می شود و پایان می یابد. معذالک این تنها یکی دیگر از طبقات معنوی است که به علت

عظمت پهنه اش بی پایان می نماید. کلمه این طبقه هوم<sup>۱۲</sup> صدائی مانند زمزمه یا لبان بسته، همهمه زنبورها و یا عبور برق و لتاز بالا از کابل های هوایی می باشد. در زندگی روزمره خودمان عملاً هر روزه این صدا را به کرات می شنویم، اما آن را شناسائی نمی کنیم.

۸- حوکیکات لوک: اینجا عموماً بالاترین وضعیتی است که یک روح به آن نائل می آید ولیکن می تواند هنوز هم به جهان های ماوراء آن هم سفر کند. وقتی روح به این طبقه می رسد غالباً مجبور می شود پیش از اینکه عازم جهان های بعدی شود، دوامی معادل اعصار بی پایان را در **انجا طی** کند. کلمه این طبقه **آلوک<sup>۱۳</sup>** می باشد که بخش دومش کشیده تلفظ می شود.

۹- آگام لوک: پیروان **اکنکار** این طبقه را به نام طبقه دسترسی ناپذیر می شناسند، چون اگر هم کسانی بتوانند به این ارتفاع صعود کنند تعدادشان بسیار محدود است. کلمه اینجا **حوک<sup>۱۴</sup>** یا همان کلمه ای است که در فرهنگ فارسی به صورت «حق» در آمده است. تلفظ این کلمه سریع و از درون حلق اداء می شود. نور این طبقه آن چنان درخشان است که کلمه ای برای توصیف آن وجود ندارد. عارفین قدیم برای بیان سفرهایشان به این

<sup>۱۲</sup> Hum -

<sup>۱۳</sup> Aluk -

<sup>۱۴</sup> Huk -

<sup>۱۲</sup> - Atma Lok

<sup>۱۳</sup> - Sach Khand



جهان‌های والا از زبان اشاره سود می‌جسته‌اند. در این طبقه این روش کاربرد بهتری دارد.

۱۰ آنامی لوک: نام این طبقه جهان بی‌نام است زیرا چیزی نیست که بشود درباره‌اش گفت چون واقعیت این طبقه فراسوی حیطه فرهنگ لغات زبان بشری است. بیشترین چیزی که می‌توان در خصوص آن گفت تلفظ ذکر است که نماینده این طبقه از کیهان‌های الهی است. این کلمه هیو<sup>۱۵</sup> خوانده می‌شود که در بعضی مکاتب حق، آن را «هو» تلفظ می‌کنند. این کلمه نام کیهانی خدای متعال است که در همه زبان‌های موجود حضور دارد. صدای این کلمه در هر لفظی که ادا شود، آواز پرندگان، هوا، صدای باد در میان درختان، هجوم آب، همه‌آبشارها، در برخورد امواج به سینه ساحل و صخره‌ها شنیده می‌شود. این ذکر همه جا برپاست در تمامی طبقاتی که تحت این طبقه هستند و کلیه اقالیم خدا. این صوت آن چنان جزئی از همه چیز است که نمی‌توان حتی درباره آن سخن گفت.

۱۱- جهان سوگماد: اکنکار ادعا نمی‌کند که فقط دوازده طبقه وجود دارند، چون فراسوی آنامی لوک هنوز عدد بی‌پایان از طبقات الهی وجود دارند که استادان حق برای مکاشفات بیشتر می‌شناسند. ولیکن به منظور اجتناب از ایجاد سردرگمی و پیچیدگی بیشتر، تنها به ذکر این تعداد اکتفاء می‌کنیم. همچنین

به خاطر داشته باشید که درون همین طبقات دوازدهگانه نیز، زیر طبقات بی‌شماری هستند که عارفین قدیم ذکر کرده‌اند.

۱۲- سوگماد: این طبقه را به‌عنوان سوگماد، واقعیت زنده می‌شناسیم. نام دیگرش اقیانوس عشق و رحمت می‌باشد. بالاتر از این اقیانوس وضعیتی از شناخت به نام آکشار می‌شناسیم که بر همه جهان‌ها پوشش دارد. صوت این طبقه موسیقی خداست و تنها به تجربه معنی دارد و نمی‌توان آن را در قالب کلمات به توضیح کشید.

بعضی از مکاشفین جهان‌های معنوی صورت پنجاه زیر طبقه درون هر طبقه‌ای را گزارش کرده‌اند، ولیکن این نمی‌تواند حقیقت داشته باشد، زیرا ما می‌دانیم تنها در طبقه انیری بیش از یکصد زیر طبقه وجود دارد. اینها در واقع طبقات قلمداد نمی‌شوند بلکه وضعیت‌هایی هستند شبیه موقعیت‌های گوناگونی که ما در جغرافیای زمین داریم. از قبیل ایالت، استان، بخش، روستا و مانند آنها. در جهان‌های بالاتر از طبقه روح، به نظر نمی‌رسد بخش‌هایی با این طبیعت وجود داشته باشند. در هر یک از طبقات معنوی کل جهان یکی است. توجه داشته باشید که با رسیدن به طبقات معنوی، یعنی روح و بالاتر از آن، دیگر سروکارمان با تمامیت و مطلق می‌باشد که در قالب جزء به بیان در نمی‌آید.

در جهان‌های معنوی چلا باید بتواند بر مبنای جامعیت فراگیری بیاندیشد که در برگیرنده کل می‌باشد، به نظر می‌رسد که این بخش از ابزار هوشیاری او در هر یک از طبقاتی که می‌باید تا رسیدن به

سرچشمه الهی تجربه کند متفاوت عمل می‌کند. بنابراین، ما هرگز بدون وضعیتی از آگاهی و هوشیاری نیستیم. حتی در وضعیت آگاهی معدنی، این هوشیاری در طبقات تحتانی یک جهت عمل می‌کند، ولیکن به محض رسیدن به طبقات معنوی به حضور مطلق دست می‌یابیم. به عبارت دیگر روح مادامیکه در جهان‌های معنوی به سر می‌برد می‌تواند از همه جهات دید و دریافت داشته باشد. بنا به دلائلی ماهاننا که استاد حق در قید حیات است چلا را ابتدا در جهان‌های تحتانی به سیر و سفر می‌برد و به تدریج وارد طبقات بالاتر و بالاتر می‌شود. علت اصلی این نحوه آموزش اجتناب از برهم خوردن تعادل ذهنی و عاطفی چلا در زندگی فیزیکی اش می‌باشد. بسیاری از افرادی که در جهت وصال به مراتب بالای آگاهی بیش از اندازه به خود فشار وارد آورده‌اند پس از بازگشت به آگاهی فیزیکی قابلیت انطباق با زندگی اجتماعی را از دست داده‌اند.

گاهی چهاردهای مذهبی عصیان زده‌ای مانند راسپوتین در طول تاریخ به شهرت می‌رسند که وضعیت خدانشناسی را تجربه کرده، سپس در تابعیت از طبیعت زمانه تا درجه یک عنصر روانی سقوط کرده‌اند. راسپوتین و امثال او وضعیت خداآگاهی را مورد سوءاستفاده قرار دادند و به جای سازندگی به عنصری بسیار مخرب بدل شدند. آنها از فقدان یک استاد حق رنج می‌بردند که بتواند آنها را از میان ماجراهای دسیسه‌بار طبقات تحتانی عبور داده و به بهشت‌های معنوی مشایعت

کند. از پیش گفته بودم که ما امروزه تجربیات روانی را به جای اکتساب وضعیت‌های معنوی اشتباه می‌گیریم.

### جهان‌های خدائی اگ

وضعیت آگاهی آکشار... اشراف بر تمام طبقات

نام طبقه	کلمه	نام کلاسیک	جریان صوتی
۱۲- سوگماد	کلمه ناگفتنی	سوگماد- واقعیت	نغمات الهی
۱۱- جهان سوگماد	کلمه ناگفتنی	سوگماد لوک	موسیقی کیهان‌ها
۱۰- آنامی لوک	هيو (هو)	آنامی لوک	صدای گرداب
۹- آگام لوک	هوک	آگام لوک	موسیقی سازهای بادی
۸- حوکیکات لوک	الوک	حوکیکات لوک (حقیقت)	صدای هزار ویلون
۷- آلیا لوک	هوم	آلیا لوک	صدای همه‌مهمه عمیق

۰۰۶- آلاخ لوک	شانتی	آلاخ لوک	صدای تندباد
۰۰۵- طبقه روح	سوگماد	سات نام	نوت تنهای فلوت
خط جدا کننده جهان های روانی-مادی از جهان های معنوی			

## جهان های خدائی اک ...

وضعیت آگاهی آشکار ... اشراف بر تمام طبقات

توضیحات	
۱۲- اقیانوس عشق و رحمت	.....
۱۱- بالاتر از جهان سوگماد طبقات بی شماری وجود دارند ولیکن هنوز به اکتشاف در نیامده اند	.....
۱۰- طبقه بی نام. ماوراء توضیح کلامی زبان بشر، نمی شود در باره اش چیزی گفت	.....
۰۹- جهان دسترسی ناپذیر. انگشت شماری به این جهان وارد می شوند. هیچ کلامی نمی تواند آن را توضیح بخشد	.....
۰۸- حقیقت. بالاترین وضعیتی که یک روح عموماً بدان نائل می آید. روح در اینجا برای اعصار بی پایان باقی می ماند	.....
۰۷- جهان بی پایان. گوئی ابدیت در اینجا آغاز و به اینجا پایان می پذیرد. جهان ناشناخته	.....

۰۰۶- طبقه نامرئی. روح در اینجا به آرامش و شفاف حقیقی دست می یابد و میل ندارد این جهان را ترک گوید
۰۰۵- منزلگاه روح. طبقه جدا کننده جهان روح ناب و هستی خالص. طبقه خودشناسی
خط جدا کننده جهان های روانی مادی از طبقات معنوی

## جهان های خدائی اک ...

وضعیت خودشناسی ... اشراف بر طبقه روح

نام طبقه	کنده	نام کلاسیک	جرین صوت
طبقه انری (فوق ذهنی) بنفش	باجو Baju	ساگوماساگونا براهم (اشراق)	صدای وزوز نیورها
۰۰۴- طبقه ذهنی (ذهن) آبی	آنوم Aum	برهمندابراهم (ذهن)	صدای آب خروشان
۰۰۳- طبقه عالی (حافظه) نارنجی	مانا Mana	ماهانگن پاربراهم (حافظه)	صدای طنین زنگوله
۰۰۲- طبقه تیری (عاطفه) صورتی	کالا Kala	سات کاتوال آندا (عاطفه)	صدای غرس دریا

صدای رعد	الام، حواس، تن، عالم ادراکات حسی و جسمی	آلایی Alayi	۱- طبقة قسریکی (جسم) سبز
----------	--	----------------	-----------------------------

نکات مهم:

۱- نام‌هایی که در این جدول آمده‌اند در بعضی مکاتب دیگرگون قید شده‌اند. تفاوت صرفاً بر سر تحریف و زده‌ها در زبان‌های مختلف می‌باشد.

۲- رنگ‌های قید شده برای نور، معدل از تعاشقاتی هستند که هر طبقه‌ای را می‌سازند فقط در کالبد معنوی یا روح خالص است که رنگ‌ها در این علیف رؤیت می‌شوند.

۳- بین طبقات اتیری و روح ناحیه‌ای از تاریکی مطلق حکمفرماست که باعث می‌شود روح‌هایی که بدون استاد سفر می‌کنند، راه خود را گم کنند. در طبقات روح به بالا، نور از زرد ضلالتی آغاز می‌شود و هر چه بالاتر می‌رویم نور بیشتر به سفیدی می‌گردد.

## جهان‌های خدائی اک ...

وضعیت خودشناسی ... اشراف بر طبقه روح

توضیحات
۱- تاخود آگاه- منشأ اشراق- بکارت ذهن- بدویت- حیطه الهام .....
۴- بیهود- منشأ فلسفه اخلاقیات- آموزش‌های اخلاقی- زیبایی‌شناسی- قدرت ذهن کیهانی خدای مطروحه ادیان.
۳- کل (کمال) نیرانجان- حکم بر واقعیت منفی- بر تمام آنچه تحت حاکمیتش بنسبت تأثیر می‌گذارد .....
۲- تیرکیاپاد- منشأ تمامی پدیده‌های روانی- بشقاب‌های پریده و اشباح- بالاترین طبقه بیشتر مکانب و فرافکتی اتیری.
۱- پیتدا- توحمی به نام واقعیت (مایه، علم، زندگی روزمره) طبقه ماده، انرژی، مکان، زمان روح اسیر نفسانیات پنج‌گانه شهوت، خشم، طمع، وابستگی و خودستایی- به سر می‌برد.

علت وقوع این خطا این است که هیچکس صاحب معیاری برای تمیز دادن این دو نوع تجربه از یکدیگر نمی‌باشد.

عملاً ارکان روح در انطباق با طبقات معنوی و نامرئی قید شده در اینجا بوده و طبقات هم به نوبه خود از این ارکان روح تأثیر می‌گیرند. یک نوع رابطه داد و ستد در این میان برقرار است و یک فرد تا وقتی که نداند درون روح چه می‌گذرد، یقیناً در معرض سرگردانی و گم‌گشتگی واقع است.

بسیاری از مردم از وجود طبقات درون و ارکان روح بی‌خبرند. معدالک هر کسی که گذران زندگی را مورد مشاهده قرار دهد، شاهد جزر و مدّهائی در زندگی همه خواهد بود که در روند مراحل مادی علت و معلولی قابل توجیه نمی‌باشند. به این ترتیب استفاد حق همین جزر و مدّهائی نامحسوس را مورد مطالعه قرار داده و در رابطه با آنها معادلاتی طرح می‌کند که در رهبری چلا از میان صخره‌ها و باتلاق‌های زندگی روزمره به کار می‌آیند.

برخلاف نجوای اعتقادات کسانی که سروکارشان با مطالعه امور معنوی است، این طبقات به صورت یکی بر فراز دیگری نظام نیافته‌اند. اینها صرفاً صور متفاوت حیات هستند که هر یک و کئی آنها در عین حال می‌توانند یک فضای واحد را اشغال کنند، همانگونه که نوره‌ها، اصوات و سایر پدیده‌های ارتعاشی هم این چنین‌اند. جنبه‌های گوناگون آگاهی از ساختارهایی مشابه همین اشکال متفاوت حیات بنا شده‌اند، درست همانگونه

که کلسیمی که بافت استخوانی ما را می‌سازد از اقلیم معدنیات زمین و آبی که در بافت‌های بدن ما وجود دارد از چشمه‌ها و رودخانه‌ها فراهم آمده‌اند.

این کلسیم از هیچ نظر با کلسیمی که در بافت نباتات و یا در سنگ‌های سطح کره زمین به کار رفته تفاوتی ندارد. قلب یک پمپ، مثل هر پمپ دیگری می‌باشد و آبی که در خون ما وجود دارد عیناً همانند همان آبی است که در لوله‌های آب گرم در جریان است. بنابراین، همین شرایط باید بر حوزه‌های آگاهی مستولی باشد. شراره الهی که، درونی‌ترین رگ و پی هر روحی هم به همین ترتیب جزئی از اقلیم خداست.

به این ترتیب، قدرت ذهنی و تصاویرش جزئی از اقلیم ذهن بوده و به طبقه ذهنی تعلق دارد. حافظه و فراخوانی زندگی‌های گذشته در انحصار طبقه علی است. عواطف و طبیعت غریزی ما جزئی از جهان اشعری و کالبد فیزیکی مان از اقلیم خاک به عاریت گرفته شده است. باید توجه داشت که زمین علاوه بر میدان الکترومغناطیسی پر قدرتی که برای ما شناخته شده است یک میدان بسیار ظریف‌تر هم دارد. این میدان ثانوی باعث اغفال بسیاری از مردمی می‌شود که در امور تحقیقات روانی کار می‌کنند، چون اینها معتقد شده‌اند که این حوزه الکترومغناطیسی کالبد جسمانی اررش بیشتری دارد تا بخش حاکی آن.

در اینجا می‌خواهیم به لابه نازکی اشاره کنیم که بین ذهن و روح واقع است و همان بخش ناخودآگاه ذهن می‌باشد. قدرت‌های این طبقه از قماش نواحی بالای ذهن است و از درونش جهان‌های عریزه و سیستم عصبی سمپاتیك جسم نقش گرفته‌اند.

کالبد فیزیکی آثار و علائم را توسط حواس پنج‌گانه از طیفه فیزیکی دریافت می‌کند. این کالبد قادر نیست ارتعاشات فکری، عاطفی، و چیزهائی را که از فماش روح باشند دریافت کند، مگر اینکه از پیش تحت تأثیر فرمان‌هائی از ارکان فوق در جهت ظهور عکس‌العمل‌های معینی شرطی شده باشند. علاوه بر ادراکات حسی، ابزاری هم برای ادراکات روانی و روحی در این کالبد وجود دارد که در اکثر مردم در مراتب بسیار ابتدائی و در بعضی از مردم هم تا درجات بالائی توسعه یافته بوده و در انطباق یا سطوح گوناگون آگاهی که در عبارات بالا تشریح شدند عمل می‌کنند.

ما به مراتب بیش از آنکه بتوانیم درک کنیم از وضعیت‌های ناخودآگاه اطرافیان خود تأثیر می‌گیریم. به همین دلیل است که اخلاق بالا در هر سازمانی تا این حد اهمیت دارد.

این امر در خصوص هر ایالت، کشور و منتهی هم مصداق دارد، چون هر گروه اقلیمی که دارای خصیصه تهاجم یا بی‌عدالتی باشد می‌تواند کل مردم یک ملت، حکومت آن و یا حتی بخش‌های خصوصی آن را دچار آشوب کند. یک دیکتاتور با پاسخ‌های التیام‌آمیز به زخم‌های اخلاقی گروه‌های اقلیتی محبوبیت اجتماعی کسب می‌کند و دفعتهاً باعث سرنگونی قدرت حاکمه می‌شود. آنگاه با جابجائی سران حکومتی بساط ظلم خود را می‌گسترده بی‌اینکه توجه کند همان سیاست‌هائی که او در جهت کسب آراء اقلیت‌ها به کار برده بود، اکنون می‌تواند بر علیه خودش هم به کار گرفته شوند.

حکومت‌ها با این تصور که می‌توانند در سایر کشورها انقلاب ایجاد کرده و قوانین و نظام تأسیس شده را ملغی کنند، یا فراموش کرده‌اند و یا از

این نکته غافل‌اند که هرگاه مرتکب چنین تجاوزی بشوید، همین بلا بر سر کشور خودشان هم خواهد آمد، همه آنچه اشاره شد در یک واقعیت قابل توضیح است: یک شخص ناهماهنگ انواع موانع را بر سر راه خود می‌سازد و موجب می‌شود زندگی برایش بسیار دشوار شود. تاریخ این امر را ثابت می‌کند. مثلاً شیوه‌هائی که الکساندر، همسر نیکولاس دوم در پیش گرفت موجبات سقوط تزار روسیه را در سال ۱۹۸۱ فراهم کرد.

چلانی که هدف اصلی‌اش منافع شخصی‌اش می‌باشند، این نکات و ظرائف را به غفلت وامی‌گذارد. اگر بدون انضباط درست، قدرت‌های ذهنی او توسعه پیدا کنند، می‌تواند برای خود و اطرافیانش مصیبت بی‌افریند. راسپوتین، راهب دیوانه روسی یک نمونه برجسته از این مورد است. ناپلئون یکی دیگر از آنهاست که قدرت‌های مهیب ذهنی‌اش توأم با جاه‌طلبی افسار گسیخته او موجب دگرگونی نقشه جغرافیای اروپا شد.

یک بار بازار تارن در یکی از دیدارهایش اشاره می‌کرد، «هیچ چیز نمی‌تواند جایگاه کسی را که در اک منزل گرفته است به لرزه در آورد! او باید در خدا به سر برد و دیگر هیچ. تأثیرات جهان‌های روانی او را لمس نخواهد کرد.»

چلا باید از به کار گرفتن مدیتیشن که او را فقط تا جهان‌های روانی می‌برد برهیز کند. این همه مذاهب شرقی، با تمام ادعاهایشان به ندرت می‌توانند فرد را به نواحی بالای طبقات روانی رهنمون شوند. افراد نحیفی که در لباس رهبران مذهبی وانمود به رسالت الهی می‌کنند، غالباً پیروان

نحیف‌تر از خودشان را به حیظه‌های خطر می‌کشاند، چون قادر نیستند آنها را در جهان‌های روانی مساعدت کنند.

بسیاری از مردم قصد دارند محیطشان را تغییر داده و با کسب کنترل بیشتر روی آن از سعادت برخوردار گردند. این امر عملاً غیر ممکن است، با این وجود بشر از ابتدای زمان با آن دست به گریبان بوده است. تاریخ زمین بر اساس یک چنین فرض محالی شکل گرفته است و قصه‌های بی‌شماری بر همین پایه درست شده‌اند چون نویسندگانشان بر این تصور بوده‌اند که این اساس سعادت و خوشبختی است. این غیر ممکن است، چون هیچ فردی یا گروهی از مردم نمی‌توانند محیط را بر وفق سلیقه خود تغییر دهند بی‌اینکه به آسایش و مصلوبات دیگران لطمه وارد کنند. همان داستان قدیمی دوباره عرض مصداق می‌کند که هر اقدامی که در جهت کنترل محیط از جانب یک فرد انجام شود، هرگز طبع و سلیقه اطرافیان را ارضاء نخواهد کرد.

این عامل اصلی، علت تمامی ناهنجاری‌های اجتماعی در این دنیاست. اصلاح طبیان و کشیش‌ها برای مردمی نحیف‌تر از خودشان درباره صلح موعظه می‌کنند. ما هرگز در این سیاره به صلح دست نخواهیم یافت، چون صرفاً غیر ممکن است؛ زمین به طور قطع توسط نیروهای کل حکومت می‌شود امن نیروها هرگز اجازه برقراری صلح را نخواهد داد.

کل بشر را گمراه می‌کند، باعث می‌شود او تصور کند می‌تواند محیطش را تغییر داده و صلح و آرامش را برای نوع بشر برقرار سازد. اما فقط آنگاه که فرد بتواند کنترل واکنش‌های خود را به دست آورده و بیاموزد چگونه حساکم بر حوشش درون خود شود، دسترسی به صلح، آرامش و سعادت میسر خواهد

شد. این تنها پاسخ است، چون اکنون او مسئولیت واکنش‌ها و خویش-کنترلی را پذیرفته است. دیگری هنوز این را نیاموخته است. چلا با درک این نکته دانش هنگفتی درباره ورود به اقالیم بهشتی اندوخته است. بدون یک چنین انضباطی، برای روح میسر نخواهد بود که در کیهان‌های معنوی سفر کند، زیرا خدا امور این چنینی را به عهده فرد واگذار می‌کند.

به این ترتیب در مدت پرورش چلا دو مورد لازم برای ورود به جهان‌های معنوی و لذت و بهره‌وری از شفق و رحمتی که در نتیجه این سفر عاید می‌شود، وجود دارند. اول اینکه او هرگز نباید به شرایط ذهنی و عاطفی خود اجازه دهد روی او اعمال قدرت کنند.

افکار، احساسات و دقایق و تراوشات عاطفی کسانی که در هر موقعیتی فضائی را در این کیهان فیزیکی اشغال کرده‌اند به ناچار بر عواطف ما مؤثر واقع می‌شود و با وجودی که این تأثیرات به طور نامحسوس و پنهان عمل می‌کنند، آثارشان در نحوه رفتار ما مشهود خواهند شد. غالباً این تأثیرات در تضاد با طبیعت خود ما و رابطه ما با دیگران کار می‌کنند. چنین داد و ستدهائی ممکن است در فضای محدود یک اطاق کوچک باشند یا در محلی مثل سالن انتظار یک فرودگاه که روزانه طی یک روند دائمی مجموعه‌ای از تأثیرات عاطفی از قبیل خشم و خروش، تأسف، ناامیدی و اثرات منفی دیگر از خود باقی می‌گذارند. یک فرد حساس می‌تواند این وضعیت‌های عاطفی را بی‌اینکه خود خبر داشته باشد به خود گرفته و عکس‌العملی ناهنجار در مقابل هر کسی که در تیررسش واقع شود از خود بروز دهد.

یکی دیگر از جنبه‌های پرورشی لازم برای یک چلا این است که مواظب باشد واکنشی که تحت تأثیر این حوزه‌های عاطفی نشان می‌دهد به حدّ عصبان نرسد. او باید بتواند آنها را تحت کنترل بگیرد. دیگر اینکه دریافت این تأثیرات و بروز واکنش در مقابل آنها کافی نیست، بلکه باید بتوانیم آنها را خنثی هم بکنیم.

کل روند کنترل شرائط محیطی یا خویش کنترلی آغاز می‌شود. تا وقتی که قادر نباشیم از تأثیر شرائط محیطی روی خودمان جلوگیری کنیم، کنترل و تأثیر گذاشتن روی آن شرائط برای ما غیرممکن خواهد بود. معنای این مقوله به این ترتیب حل می‌شود که هرگاه به درجه‌ای از استقلال دست یابیم که تغییر شرائط محیطی دیگر برایمان اهمیت نداشته باشد، قدرت ایجاد تغییر در آن را به دست آورده‌ایم.

درست به همین دلیل استادان اک‌قادر به کنترل طول عمر خود می‌باشند تا به حدّی که تصوّرش باعث حیرانی اذهان می‌شود.

راز طول عمر در اعماق شگفتی‌های کالبد انسانی نهفته است و مربوط می‌شود به دسته‌ای از ترشحات درون کالبدی که در دانش پزشکی تحت عنوان آنزیم‌ها شناسایی شده‌اند. بدون آنزیم‌ها طول عمری هم مطرح نخواهد بود. این ترشحات کلیه فعل و انفعالات بیوشیمیایی را در تمامی اشکال حیات تنظیم می‌کنند: انسان، میکروپ، درخت و ماهی‌ها. گوارش غذا، تنفس، تپش قلب، حرکات عصبی، تشکیل بافت‌های بدن، انرژی لازم برای حرکت دادن عضلات، رشد بدن و تمامی عملکردهای دیگر کالبدی به آنزیم‌ها وابسته‌اند.

یک ستول از بدن حدود ۱۰۰۰۰۰۰ نوع آنزیم در خود دارد؛ هر یک از آنها یک فعالیت معین را نظم می‌دهند و درست در زمان و مکان مناسب عمل می‌کنند. تا پیش از اینکه استادان اک آنزیم‌ها را کشف کنند، به ندرت می‌شد کسی را یافت که بیش از هفتاد و پنج الی صد سال عمر کند. اما واقعیت این است که بشر پیران نظام باستانی و ایراک به راحتی عمری به مراتب طولانی‌تر از بشر معمولی داشته‌اند.

می‌گویند ربازار قارز که یکی از جوان‌ترین پیران این نظام است بیش از پانصد سال در همین کالبد کنونی عمر کرده است. فوبی کوانتز، پسر دیر کانسوپاری در کوهستان‌های هیمالیای شمال تبت چندین قرن از ربازار قارز مسن‌تر است. در رأس سلسله مراتب استادان اک در این سیاره یائوبل ساکابی قرار دارد که سنش بسیار بیشتر از کسانی است که در بالا ذکر شد. بعضی از استادان اک هم که کالبد فیزیکی خود را حفظ کرده‌اند، در سایر سیاره‌های این کیهان در حال انجام وظیفه می‌باشند.

این استادان راز عملکرد آنزیم‌ها را در بدن کشف کرده‌اند. آنها چگونگی کنترل کردن آنها را آموختند و به این ترتیب توانستند بر محیط، عمر و نفس خود مسلط شوند. این استادان از اعصار پیشین آموخته بودند که فقط از طریق تمرینات معنوی اک می‌شود به چنین نتایجی دست یافت. آنها می‌دانند که حیات هرگز به درجاتی از سادگی تخفیف نیافته است که متافیزیسین‌ها، پیروان مکاتب اسرار، و گروه‌های مذهبی سعی دارند به دنیا بی‌آموزند. این شیوه‌ها همسان روش‌هایی است که فروشندگان محصولات تجارنی در جهان امروز برای متقاعد کردن مردم به کار می‌بندند.



همه این واقعات، این نکته را تأیید می‌کند که ما می‌باید تلاش خود را در راستای اصول **معنوی** به خرج دهیم و از آن جایگاه به کنترل خویش درون مبادرت کنیم. بی‌آمد هیچ عملی را نباید به گردن دیگری گذاشت، بلکه می‌باید خودمان به طور کامل مسئولیت عواقب اعمالمان را بپذیریم. این نخستین اصل اک در راه تحصیل خویش-انضباطی می‌باشد.

قدم بعدی به کار گرفتن تمرینات **معنوی** اک می‌باشد. شرح کار آنها در فصل پنجم آمده است. بعد از شروع به کار روی این تمرینات، تغییرات درونی آغاز می‌شوند و چشم **معنوی** ما اندک اندک به قدر کافی باز می‌شود که بتوانیم به درون جهان‌های ماورا، نگاه کنیم. آنگاه است که می‌توانیم به تغییر دادن شرایط محیطی اقدام کنیم. فقط با کار کردن مستمر و بی‌وقفه می‌شود به جایی رسید که تسلط کامل بر خویش امکان‌پذیر باشد.

برای موفق شدن در اک، باید وقت بیشتری را در برآورد وضعیت خود و تصمیم در باره انتخاب عمل لازمی که ما را به وضعیت تسلط بر خویش می‌رساند صرف کنیم. خیلی کارها هستند که می‌توانیم انجام دهیم تا ما را در جهت فهم و شناخت خودمان کمک کند. ما تلاش زیادی را به طور معمول در این راستا به جا می‌آوریم، ولیکن ارزیابی مجدد آنها ممکن است باعث شود در انتخاب اعمالمان دقت بیشتری به عمل آوریم. بعضی از این تلاش‌های معمول عبارتند از:

(۱) نفی کردن واقعیت: آدمی برای اجتناب از روبرو شدن با واقعیت‌های ناگوار به دست‌آویزهایی مثل مریض شدن، خوابیدن یا سرگرم کردن خود با موضوعات ضمنی سعی می‌کند واقعیت حاضر را مردود سازد.

- (۲) ارضای امیال سرکوب شده با توسل به خیالات.
- (۳) کوشش کردن در توجیه رفتار خود از نقطه نظر تأیید شخصی یا اجتماعی، منطقی، منصفانه و ارزشمند قلمداد کردن اعمال و افکار.
- (۴) کوتاهی‌های سایرین را علت بروز مشکلات معرفی کردن و نسبت دادن امیال غیر اخلاقی خود به دیگران.
- (۵) سرکوب کردن و اجتناب از خطوط افکار دردناک و پر خطر به ذهن.
- (۶) پرهیز از به نمایش در آوردن امیال خطرناک در نتیجه افراط در ابراز امیال متضاد آنها، در حالیکه فرد سعی می‌کند رفتاری را که پنهان کننده آرزوهای نامشروع او باشد ارائه دهد با افراط در آن، در واقع به خود آن امیال اجازه ظهور می‌دهد.
- (۷) پس روی و بازگشت کردن به مراحل ابتدایی‌تر تکاملی که نیاز به واکنشی در حد بلوغ نداشته باشد، مثل می‌خوارگی یا توسل به شوخی‌های قبیح.
- (۸) احساس ارزشمندی کاذب با نسبت دادن خود به افراد یا تشکیلات صاحب اعتبار.
- (۹) مخفی کردن ضعف‌ها با تأکید روی صفات دلخواه یا تلاش در جبران کمبودهای مشهود در برخی از حیطه‌های عاطفی زندگی.
- (۱۰) تخلیه احساس خصومت بر سر فرد ضعیف‌تر چون مقصر اصلی ممکن است خطرناک باشد.

۱۱) کاهش دادن معاشرت‌ها و توسل به گوشه‌گیری به منظور حفاظت در مقابل لطمات عاطفی.

۱۲) به کار بستن مجادلات منطقی و جدی در مواقعی که شخصی موضوعی را به مین کشد که بر خلاف عقاید و رفتارهای مذهبی ما باشد.

۱۳) تکریم نفس، حتی در شکست، آن هم با درخواست همدردی از دیگران.

اینها دسته‌ای از مواردی هستند که ممکن است چلایی را که در حال جستجوی نقاط ضعف خود می‌باشد احاطه کنند. هر چند باید یک مورد مهم را اشاره کنم و آن اینکه، چلا نباید بیش از اندازه وقت صرف ردیابی نقاط ضعف خویش نماید، بلکه کافی است موقعیت‌هایی را که در آنها احساس کمبود می‌کند در نظر داشته و با ابراز توجه زیاد به آنها دچار درون‌گرایی نشود.

این ضعف‌ها را باید ابتدا تشخیص داد، سپس با استفاده از تمرینات معنوی قطبیت آنها را عوض کرده و در جهت مثبت به کار انداخت. این کار عملی است، مشروط بر اینکه چلا تمرینات منظم‌اً انجام داده و به ناامیدی تسلیم نشود. به همچنین باید این را تشخیص دهد که بیشتر شرائط زندگی او نتیجه کارمای خود او هستند، او باید از تیمار نفس و انزجار از شرائط خود ساخته، دست برکشد.

شرائط حاصله از بدهی‌های کارمیک، تجربیاتی را پیش می‌آورند که باعث پیشرفت چلا در مسیر شکوفائی معنوی می‌شوند. بعد از اینکه او توانست دیگر برای خودش احساس تأسف نکند و دست از انزجار از زندگی بکشد، از هم گسستن پیوندهای کارمیکی که او را به این شرائط از زندگی بسته بودند آغاز می‌گردد. او شروع می‌کند به تسویه تقدیری، به این ترتیب او نه در معرض خطرانی است که در نتیجه واکنش‌های حاصل از واصل شدن پیش از احراز شرائط لازم پیش می‌آیند و نه ناامید شدن و ترک کردن طریق اک. البته او راه بسیار دشوار در پیش دارد مگر اینکه تحت سرپرستی استاد حق در قید حیات واقع شود.

بسیاری از آموزگاران کاذب و شبه استادان در نخستین دیدار نوآموز را واصل می‌کنند، آنگاه او را با کوله‌باری از جهل و بلاتکلیفی رها می‌سازند. این وضعیت در اطرافیان او واکنش‌های ناهنجاری را موجب می‌شود. نوآموز بی‌نوا تمام عمر با این نقیصه به سر می‌برد درحالیکه استادش با شوخ طبعی و مهربانی این وضعیت را با توضیحاتی مبهم به کارمای او نسبت داده و در حال تعلیق رهاش می‌کند.

اینگونه سخنان را باور نذارید، چون تنها راه یافتن آرامش خاطر، رهایی از محموله‌های کارمیک و به دست گرفتن کنترل خویش به واسطه برطرف کردن انحرافات از طریق روح الهی، یعنی اک می‌باشند. هر کسی می‌تواند با قابلیت ترک کردن وضعیت آگاهی فیزیکی و سفر در وضعیت‌های الهی سازمان‌های حیاتی خود را تزکیه کند. او می‌تواند کانالی برای استفاده

خدا بوده و در عین حال که در جهان ماده زندگی می کند در وضعیت آگاهی ماوراء زمان و مکان به سر برد.

در گستره تجربیات انسانی انواع گوناگونی از وضعیت های آگاهی وجود دارند. اما دو نوع از هوشیاری همواره حاکم بوده اند که هر یک روزنه متفاوتی از فهم را می گشاید. این انواع عبارتند از نقاط نظر شرقی در مقابل غربی.

زندگی غربی تمایل به جهان بیرون و فعالیت فیزیکی نشان می دهد. فلاسفه و روشنفکران غربی همواره کوشیده اند حقیقت را با به کارگیری منطق و استدلال جویا شوند. آنها معتقدند با این روش معنای کیهان می تواند روشن شود. چشم آنها به دیدنه دوخته شده است، طبیعت و قوانینی که آنان معتقدند می تواند با مشاهده، آزمایش و تفکر منطقی کشف گردد. هدف اصلی یک غربی، استیلا بر طبیعت از طریق دانش و جهت دادن به آن به اراده خویش می باشد. تاریخ غرب داستان پیروزی انسان بر طبیعت به روش منطق و علم است. به این ترتیب علم و تکنولوژی از اکتسابات غرب می باشد.

از طرف دیگر، شرقی تمایل به کار از درون خود دارد و نمود دهنده وضعیت غیرفعال می باشد. او معتقد است حقیقت نمی تواند از طریق دانش پدیده های مادی یافت شود، چون جهان ماده، مایه، یعنی یک پوسته ظاهری است که از قماش توهم ساخته شده است. در عوض، او به روش اشراق درونی، کناره گیری از فعالیت بیرونی و مراقبه، در صدد جستجوی حقیقت برمی آید. او احساس می کند تاریخ بشر معنای چندانی ندارد و عبارت است از یک سلسله وقایع بی معنی که به هدفی دست نمی یابد. زندگی زندانی است که هر کسی که به روشنگری برسد می تواند با استفاده از شناخت او از آن

گریخته و به اقلیم حقیقی خدا پناه برد. از آنجا که ما خود ایزاری هستیم برای بالاترین کمالات معنوی که به اکتکار موسوم می باشد، می باید همواره مراقب اعمال و گفتارمان باشیم. این نوع هوشیاری از خویشتن در هماهنگی با دیدگاه او می باشد. برای کسی که همیشه در صدد یافتن جنبه های عمیق تر و ظریف تر در وجود خودش می باشد، این قبیل هوشیاری بیشتر و بهتر عملکرد دارد.

در نقش ایزاری برای این قدرت معنوی عظیمی که بر سراسر کیهان ها حاکم است، باید این واقعیت بر ایمان بدیهی باشد که باید به عنوان برگزیدگان و خاصان خدمت کنیم. این وجه تمایز بین ما و سایر مردم این جهان است. ما باید خود را وارثین کلید بهشت به شمار بیاوریم. ما پادشاهان و ملکه های اقلیم زمین هستیم که از جانب سوگمنا مأموریت یافته ایم جایگاه خود را در این دنیا به منزله نمایندگان او ببینیم. ما می باید به متابعت ایزار الهی و در ظرفیتی عمل کنیم که امواج او بتواند از ما برای جاری شدن در این جهان استفاده کند و کل بشریت را صعود بخشد.

ما به اذعان الهی در زمرة خاصان درآمده ایم. و به این علت که مسئولیت اجرای اراده خداوند را پذیرفته ایم، باید از ایمان و دانشی که لازمه ملت خدا است برخوردار باشیم. آنانی که به حیطة فعالیت او تعنق ندارند، یا آن را دفع کرده اند و یا از وجود آن مطلع نیستند. آنها باید تا فرارسیدن فرصت مناسب برای پذیرا شدن ما هاننا، اسناد حق در قید حیات صبر کنند.

این افراد در نوعی برزخ به سر می برند، چه در دنیای امروزی و چه در اعصار گذشته. آنها زندگی پس از زندگی در رنج خواهند زیست چون

ملک‌الموت به ناله‌ها و زاری‌های آنان برای ترحم گوش نخواهد داد. بلکه آنها را جهت پرداختن دیون **کارمیکشان** در یک تماسخ دیگر تعبیه می‌کند.

فرشته مرگ نماینده **کل نیرانجان** است که نه صاحب ترحم است و نه بخشایش، بلکه عدالت محض را بی‌چون و چرا به مرحله اجرا می‌گذارد. اما کسی که تحت رهبری **ماهانتا** قرار داشته باشد از این روند آزاد است. در لحظه مرگ، **ماهانتا** به دیدار او آمده و او را تا جایگاهی که در جهان‌های **معنوی** کسب کرده است مشایعت می‌کند. او دیگر هرگز مجبور نخواهد بود به طبقه فیزیکی مراجعت کند.

با **اک** به تنهایی **چلا** می‌توان از فراز همه طبقات تحتانی عبور کرده و به سوی جهان بهشتی **سوگماد** صعود کند. بدون **ماهانتا**؛ **استاد حق** در قید حیات، نه کسی می‌تواند با جویبار خالص حیات وحدت حاصل کند و نه از نخستین نواحی نور، یعنی طبقه **اثیری**، فراتر رود.

رامی نوری **استاد بزرگ اک** و عهده‌دار مسئولیت تدریس و نگاهبانی از سومین بخش از کتاب **شریعت کی سوگماد** در سیاره زهره می‌گوید: «هر آن کس که از جویبار **اک** بنوشد دیگر تشنگی را نخواهد شناخت. چون اکنون چشمه‌ای درونش می‌جوشد که در حیات جاویدان سرچشمه دارد.»

هنگامیکه **چلا آگاهانه** در جریان **اک** سهیم می‌شود، چشمه‌ای از آب حیات درونش فوران می‌کند که برای اطفاء عطش همه جهان کافی است.

این چشمه تزکیه‌کننده، هر روحی را که با او تماس حاصل کند حیات دوباره می‌بخشد. اکنون او واسطه‌ای برای خداست. مجرائی برای جاری شدن **اک** و تطهیر کردن هر آن کسی که با او دیدار کند.

مکرراً از **رامی نوری** نقل قول می‌کنم «هر آن کس که از این چشمه بیاشامد دیگر در جهان در جستجوی خوراک برای خویش درون بر نمی‌آید. جریان عظیم **اک** اکنون و همیشه درون او برقرار است. این **سوگماد** است که در هیئت او می‌درخشد و جهان را برای آنانی که چشم برای دیدن دارند روشن می‌کند!»

## فصل هشتم: آموزش‌های بیرونی (۱)

بزرگ‌ترین مشکلی که امروزه در مقابل همه ما قرار دارد، فقدان هوشیاری معنوی است. ولیکن اکثر جویندگان شکوفائی معنوی در زمینهٔ متافیزیک به دنبال پاسخ می‌گردند که خود بیشتر مشکل‌آفرین است تا مشکل‌گشا. آموزش‌گرانی که سعی دارند آن را برای مردم ساده جلوه دهند از شخصی که تازه در مسیر این مطالعات قدم گذاشته است چندان پیشرفته‌تر نیستند.

این آموزگاران معمولاً یک کوله‌بار از لاطائلات روشنفکرانه به دانش‌پژوهان تحویل می‌دهند بی‌اینکه به آنها دقیقاً بگویند با آن چه کنند.

این مطالب نه مشکلی را حل می‌کنند، نه موجب پیشرفت جوینده در طریق معنوی می‌شوند. اما در سراسر مسیر نشانه‌هایی وجود دارند که رهرو می‌تواند با آنها وضعیت خود را ارزیابی کند. این نشانه‌ها در این فصل مورد بررسی واقع می‌شوند.

اگر شخصی نداند به چه سو می‌رود، یا اینکه اکنون کجاست، یعنی از هیچ‌گونه توسعه معنوی برخوردار نیست، ولیکن هیچ عذری هم از وی پذیرفته نیست. چه بسا عارفین منکر وجود خدا و ناباوران بیشتر از کسانی مورد مرحمت الهی واقع شده‌اند که صرفاً ترجیح می‌دهند چیزی برای باور کردن داشته باشند. گروه اول، دست کم، ناپاوری‌شان برایشان قابل توجیه است، اما این مردم گروه دوم ایمانشان را در گروهی چه چیزی گذاشته‌اند که با چنین اراده‌ی راسخی از معتقداتشان دفاع می‌کنند؟

بزرگترین مشکل بشر ناشی از حساسیتی است که او به بی‌تفاوتی کیهان دارد و اینکه دنیای بیرون تا این درجه با وی سر بیگانگی دارد. آیا اصرار بیهوده‌ی اینها بشر بر سر جاه‌طلبی‌های موهوم، اما درمان ناپذیرشان جای تعجب ندارد؟ در نظر آنانی که در دام وضعیت آگاهی انسانی اسیر مانده‌اند، زندگی، رؤیای بوجی بیش نیست. کسانی که در این وضعیت قرار گرفته‌اند هرگز واقعیت آن را درک نخواهند کرد.

این حساسیت در طی دوران نخستین زندگی بشر در روی این ستاره شروع شد، دوران امپراطوری عظیم «مو» که بخشی از قاره‌ی گمشده‌ای است که اکنون ته اقیانوس عظیم آرام نشسته است. این بزرگترین امپراطوری

شناخته شده در این جهان بود که تا حدود ۷۰۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح هنوز وجود داشت.

شهرهای بزرگ صحرای گوبی جزئی از امپراطوری مو بودند و در ناحیه‌ی پهناوری که سرزمین مادری ئوئیگ‌هور<sup>۱</sup> نام داشت واقع بودند. این احتمالاً بزرگترین بخش امپراطوری و یقیناً با عظمت‌ترین حکومتی است که چهره‌ی زمین به خود دیده است. این سرزمین منزلگاه نژاد آریا<sup>۲</sup> و اقیمی بود که در آن یونونت-نا<sup>۳</sup> که امروزه یکی از تعلیم‌دهندگان شریعت کی‌سوگماد در طبقه‌ی اثیری است در مقام آموزش اکتکار خدمت می‌کرد.

او در شهر خاراهوتا، پایتخت ئوئیگ‌هور زندگی و تدریس می‌کرد، که امروزه در اعماق شن‌های صحرای عظیم گوبی مدفون است. در یکی از اسناد بسیار کهن فاکل که از جمله باستانی‌ترین اسناد تاریخی نوع بشر بوده و در یکی از رهبانگاه‌های ثبت نگاهداری می‌شود از یونونت-نا و آموزش‌های اکتکارش یاد شده است.

آن روزها، آموزش‌های او در میان مردم طبقه‌ی بالای اجتماع محبوبیت داشت به ویژه در میان گروه‌های کوچکی که به روش شفاهی آموزش‌های اسراری خود را دریافت می‌کردند. آنها در سمت کاندالی برای هدایت نیروی خدائی خدمت می‌کردند تا به کسانی که تمایل به متحول کردن طبیعت خود و به‌کارگیری تمرینات معنوی او داشتند یاری دهند.

<sup>۱</sup> - Ughur

<sup>۲</sup> - Yuont-Na

به طور کلی، کوشش در ارائه نکات خدائی برای یک استاد بیش از هر چیز یک اتلاف وقت محسوب می‌شود و یونونت-نا نیز به زودی این واقعیت را دریافت. اکثریت خوانندگان و حضار در همه جای دنیا همانند، وقتی استاد در خصوص حقایق عمیق معنوی سخن می‌گوید، آنها خمیازه می‌کشند و اگر شهامتش را داشته باشند، حتی محضر او را ترک می‌کنند. اما هنگام تسنیدن مطالب بیپهوده و مفولات میندل، سراپا گوش می‌شوند و از شدت هیجان در جای خود قرار نمی‌یابند.

یونونت-نا دریافت که حضار فقط دوست دارند به دکترین‌های گوش فرا دهند که علیرغم مذهبی، فلسفی و یا اجتماعی بودن، موافق طبعشان نیز باشد. آنها می‌خواهند یا چیزی روبرو شوند که با مفاهیم از پیش دریافته آنان همخوانی داشته و عطش آنها را اطفاء کند. در واقع کوشش مردم در این است که خود را در جهان بینی‌های مضروحه پیدا کنند. به عبارت دیگر، اینگونه احساس می‌کنند که محتویات هر جزئی از آموزش‌های معنوی باید مورد تأیید آنها واقع شود.

گروه‌های بی‌شمار مردمی در آرزوی یافتن معتقداتی مذهبی به سر می‌برند که بتواند ارضائشان کند و معمولاً دسته‌ای از معتقدات را با این عبارت که: «مرا ارضاء نمی‌کند.» مردود می‌شمارند. این سؤال که آنها در پی چه چیزی می‌گردند که بتواند ارضائشان کند، گوتی هرگز جوابی ندارد.

این یک واقعیت است که آنچه مردم در صدد ارضایش هستند مجموعه‌ای از تصورات و احساسات خط‌آمیزی است که بیش از هر چیز بر

مبنای لذات حسی استوار است. این محتویات کاذب در لباس نفس نحنائی که خود را «من» خطاب می‌کند پنهان می‌شوند. این «من» خود را در وابستگی نامعقولی به مادیات معرفی می‌کند. این هویت نفسانی هر چیزی را که جواب فوری به انگیزه‌هایش ندهد و یا کمکی به ارضای خوش آیندهایش نکند، بلافاصله دفع می‌کند. ما عموماً با سه نوع ذهنیت سروکار داریم: اذهان کم‌هوش، اذهانی که از هوش متوسطی برخوردارند و صاحبان هوش سرشار.

اسرار آموزش‌های اک برای اذهانی که بهره هوشی پائینی دارند همواره پشت پرده و پنهان باقی خواهد ماند. اگرچه این گروه هم می‌توانند به آموزش‌ها گوش کنند و یا آنها را از کتب مطالعه کنند، ولیکن آنها را دریافت نخواهند کرد. به این ترتیب، پوشیدگی آموزش‌های اک به ماهانتا بستگی ندارد، بلکه قابلیت دریافت جلاست که معیار سرنی بودن آنهاست. ماهانتا فقط می‌تواند در را باز کند، اما این بسته به جلاست که بتواند چیزی را که آن سوی آستانه این در است ببیند.

استاد اک می‌تواند درجه پذیرش عقلانی کسانی را که آرزومند آموزش‌های اک هستند تشخیص دهد و عموماً توضیح بعضی از جنبه‌های خاص و دقیق ظریف‌تر را برای کسانی می‌گذارد که می‌داند قابلیت دریافت حقیقت را دارند. او، هم در طبقات بیرون و هم درون، طرز فکر و اصول اک را به ذهن، قلب و روح همه کسانی که با او در تماس واقع می‌شوند جاری می‌سازد. اما به کار گرفتن هر آنچه یک جلا دریافت می‌کند، صرفاً به شخص وی بستگی دارد. این آموزش‌ها در مقابل او به صورت کوهی از قدرت ظاهر می‌شوند که با طرز فکر و تصوراتی که تا پیش از آغاز روشنگری معنوی در

اعماق ذهن وی ریشه گرفته بودند به مبارزه بر خواهد خاست. حال است که آموزش‌های کاذب موجب اذیت و آزار او می‌شوند.

این نکته بسیار اهمیت دارد که بدانیم حقیقت یا همان روح الهی که آن را یک خطاب می‌کنیم نیست که موجبات رنج و عذاب ما را فراهم می‌کند، بلکه جدائی از تعالیم نادرستی که از پیش آموخته‌ایم تا این حد دردناک است. بشر شیفته توکل به معتقداتی است که در گذشته از محیط و آئین‌هایی به ارث برده است که حتی ممکن است هم در تضاد با طبیعت معنوی وی و هم سذراه توسعه معنوی او باشند. او این ارتیه را بی‌چون و چرا می‌پذیرد و همواره به سینه‌اش می‌فشارد. علت رنج‌هایی که یک چلا پس از یافتن اک می‌کشد، چشم‌پوشی از همین ارتیه است؛ رهایی از ثقل محموله‌های زائد. حضور در صحنه نبرد بین این دو جبهه اجباری نیست، بلکه به انتخاب چلا بستگی دارد، چون مادامیکه او از دسناویزهای مبتنی بر تصورات فرسوده گذشته سود می‌جوید، صرفاً به دست خود آتش این نبرد را دامن می‌زند.

به خاطر می‌آورم سودار سینگ راجع به تردیدی صحبت می‌کرد که پیش از آغاز رسالتش بر وی چیره شده بود. او می‌گفت: «دقیقاً آن صحنه‌ای را به خاطر می‌آورم که در مقابل جمعیت عظیمی که در انتظار بیانات عمیق و سرشار از خردی حکیمانه بودند دریافتم که چنین امری غیر ممکن است.

«ننها کلماتی که در آن لحظه به ذهنم می‌آمدند عبارت بودند از: (من به کشف حقیقی ژرف‌ناک سائل آمده‌ام؛ دریافتمش مشکل ... فهمیدنش

دشوار... و فقط دسترس خردمندان است...). من می‌دانستم که بودا هم چند لحظه پیش از نخستین سخنرانی عمومی در مسیر رسالتش با همین مشکل روبرو شد. به نظر من، یک استاد معنوی حقیقی، هر قدر هم در ایراد سخن در حضور مخاطبان و پیروان خبره باشد، دوباره و دوباره این مشکل را تجربه می‌کند.

«خردی که این همه از آن صحبت می‌کنیم و میل داریم برای سایرین توضیح دهیم از طریق بیان و عمل قابل انتقال نیست، باید درک شود، باید توسط انانی شنیده شود که آن را می‌دانند و می‌شناسند.

«مردم آن چنان به خود مشغولند و لذاتشان را در چشم دوآر دنیا می‌جویند که فهمیدن قوانین اک برایشان بسی دشوار است. این چرخه‌های بی‌دری زنجیره‌های علت و معلولی، اسارت در سانسکاراها (تابش تأثیرات تناسخات پیشین و حاضر)؛ شکل‌گیری‌های ذهنی، تصورات، اندیشه‌ها، مفاهیم، همه و همه با حمایت از جانب جهل نیرو می‌گیرند.

«به این ترتیب برای بشر، حکایت کردن آنچه یک غول عظیم معنوی در قبال یک عمر کوشش جانفرسا کشف کرده است چه فایده‌ای دارد؟ چرا ثمره زحمات خودم را با کسانی سهیم شوم که در یک چشم به هم زدن آن را نابود می‌کنند، یا سخنان مرا به باد تمسخر و اهانت می‌گیرند. صرفاً به این علت که برای ذهن و جسم آنها لذت آفرین نیستند؟

«همیشه از خودم این سؤال را کرده‌ام که چرا مسئولیت غمخواری برای گوسفندان گمگشته باید به عهده من باشد؟ اما این دکترین توسط



کسانی که آکنده از خواسته‌های دنیوی و ناخوشنودی‌ها هستند قابل فهم نیست. اک بیش از اینها ژرف است و به نحو سحرانگیزی از اذهان کسانی که افکار معمولی و دنیوی را پذیرا هستند پنهان باقی می‌ماند.

«بنابراین، من این چنین می‌پنداشتم که لازم نیست پیام اک را اعلان کنم، چون به نظرم می‌رسید کسی قادر نمی‌بود آن را دریابد و در نتیجه تنها حاصل کوشش من خستگی و انزجار می‌بود.

»به این ترتیب نخستین سخنرانی من در مقابل حضار در واقع یک سخنرانی محسوب نمی‌شد، بلکه یک ساعت در سکوت طی شده بود. هر یک از حضار با وضعیت ذهنی متفاوت از دیگری این سخنرانی را ترک گفت. بعضی از آنها گنج و سر در گم بودند، عده‌ای هم خوشحال از اینکه بالاخره توانسته بودند استادی را بیابند که آنها را با مشتکی کلمات فیلسوفانه که چیزی از آنها نمی‌فهمیدند روانه نمی‌کند.

«اینگونه بود که بذره‌های خردی که افشاده شده بودند بر خاکی لم‌بزرع فرود آمده بودند، به‌جز در موارد انگشت شماری که قادر بودند معنای سکوت را درک کنند و اینکه من واقعاً نمی‌توانستم کلماتی بیابم که بازگو کنند حقیقتی باشند که کشف کرده بودم.»

ولیکن اینگونه نبود که سوداگر سینگ چیزی را برای گفتن به این دنیا نداشته باشد. در این مناسبت، اک بود که میانجی‌گری کرده و افکساری را که در سر او بود درون کلماتی تعبیه کرد که موجب شدند بر احساس تردیدی که در حضور شنوندگان داشت فائق آید. این تردید زائیده تصمیم بر سر این

بود که آیا حقیقت را در خصوص کشمکش میان اک و کل می‌تواند به حضار بگوید یا نه. او غباری را که بر چشم معنوی بی‌خبران نشسته بود کنار زد و دکترین‌های کاذبی را که توسط سایر کسانی که پیش از وی برای تحقق بخشیدن به رؤیای (سفر در این طریق) تلاش کرده بودند، انتشار یافته بود، در هم شکست.

استاد که به حضار می‌نگرد از میان چشم معنوی خود می‌بیند چه کسی قادر به پذیرفتن پیام سانگوا،<sup>۳</sup> دکترین اسرار اک هست و چه کسی نیست. او می‌داند که آموزش‌های شفاهی برای کسانی مؤثرند که از هوش سرشارتری برخوردارند. عامه مردم در لایه‌ای از هوشیاری به سر می‌برند که بیشتر با توکل به این امید که چیزی بیابند که آنها را «ارضاء» کند به این گونه جلسات می‌آیند.

در این آموزش‌ها چیزی یافت نمی‌شود که به منظور مشغولیت در مواقع بیکاری پیشنهاد شده باشد، بلکه برای نیرومندتر کردن نیرومندان و هشیارتر کردن هوشیاران و مآلاً هدایت هر دو به سوی نور و صوت الهی منظور شده‌اند. این آموزش‌ها از معابد حکمت زرین صادر شده‌اند تا به مکتب ویژه‌ای بدل شوند که جمعیتی می‌سازد در تصاحب قدرت فهم و پذیرش آموزش‌های حقیقی.

حکمتی که شریعت کی سوگماد حاوی آن است محرمانه بوده و در معابد خرد زرین مورد حفاظت قرار می‌گیرد تا در وقت مناسب در اختیار هر

چلایی قرار گیرد. تنها به همین منظور آن را حرز (اسرار) و محرمانه تلقی می‌نمایند!

دانشی که چلا دربارهٔ آن دریافت می‌کند به طور خالص از سرچشمهٔ الهام الهی ناشی می‌شود و تا قدیمی‌ترین مقطع زمانی در ستارهٔ زهره به عقب برمی‌گردد. این آموزش‌ها جزو اسرار به شمار می‌آیند، معذالک از طریق سلسله استادی حق که بدون انقطاع در طی همهٔ دوران‌ها حضور دارند در اختیار جویندگان (چلاها) قرار می‌گیرند. این چلاها به‌نوبهٔ خود به اسانیدی بدل می‌شوند که ادامهٔ همین پیام‌رسانی را عهده‌دار می‌شوند. کسانی که به حنقهٔ آموزش این اسرار واصل می‌شوند در حکمت پنهان در این معابد خرد زرین سهمی بی‌پایان می‌یابند، زیرا استاد حق در قید حیات مراقب است که آنان تحصیلات معنوی خود را دریافت کنند.

هدف واقعی آنانی که در مسیر پرورش یک تلاش می‌کنند برخوردار شدن از بینش روشن است. اگر چه واژهٔ «آموزش‌ها» به کرات در اشاره به حکمت یک مورد استفاده واقع می‌شود، معذالک، عملاً فاش شدن پاره‌ای از اسرار، درون جوینده رخ می‌دهد که درعین حال به او نشان می‌دهد چگونه خودش شخصاً مبادرت به اکتشاف بیشتر این اسرار و استفاده از نمرات آن بنماید.

نظر به اینکه ماهیتاً، استاد مسلم تعالیم اسرار است، حقیقتی که از منشأ دیگری آموخته شود صاحب ارزش چندانی نخواهد بود. تنها حقیقتی که

زنده و تأثیر گذار بوده و برای چلا ارزشمند است حقیقتی است که توسط خودش کشف شود.

فقط استاد حق در قید حیات شایستگی کافی جهت ارائهٔ حقیقت را به همان صورتی که هست به جوینده دارد. اگر او تحت نظر استاد حق در قید حیات نباشد، اندوختهٔ حقیقتش چندان قابل توجه نیست. بدون استاد، جوینده حلقهٔ اتصالی ندارد که او را به سرچشمهٔ الهی پیوندد دوباره بخشد، چون به تنهایی بسیار بعید است راه کشف کردن حقیقت را بیابد. استاد حق در قید حیات حلقهٔ اتصال چلا به سرچشمهٔ الهی است، چون لقب «کلام زنده» به او اطلاق شده است. وظیفهٔ او به طبقات و سیارات جهان‌های تحتانی محدود نمی‌شود، بلکه حیطةٔ فعالیتش در سراسر کیهان‌های بی‌پایان الهی گسترده است.

استاد حق در قید حیات از آغاز کائنات در قالب شکل وجود داشته و در همهٔ اعصار ظهور می‌کند. از آغاز زمان هرگز لحظه‌ای نبوده است که او حضور نداشته باشد. این فقط کالبد و نام اوست که تغییر می‌یابد و از آنجا که او تنها حلقهٔ اتصال هوشیارانه مابین وجودهای ماورای پردهٔ پدیده‌ها و جسمیت حیات در تمام طبقات است در حضور هر موجودی در هیئت جلوه می‌کند که او بتواند شناسائی کند.

مهم‌ترین پیشنهادی که استاد حق به یک طالب حقیقت می‌کند این است که به همه چیز شک کند، زیرا شک عامل انگیزشی برای دریافتن آن چیزی است که در روابط درون-جهانی اتفاق می‌افتد. اگر کسی به منظور

تحقیقات و کسب دانش از منبعی بجز اسناد حق سؤد جوید، هرگز در تصاحب آن دانش نخواهد بود.

هر چند در اکثر موارد این چنین به نظر می‌رسد که چلا در خلال سفرهایش به حال خود رها شده باشد، اما هرگز این چنین نیست، چون استاد حق همواره در کنارش ایستاده و با نرمی و ظرافت او را به سوی سرچشمه الهی راهنمایی می‌کند. راه دراز است و بسیار اتفاق می‌افتد که کاسه صبر چلا لبریز می‌شود، اما او باید همیشه به خاطر داشته باشد که اسناد همواره در یکایک قدم‌هایی که در راه جهان‌های بهستی یرمی‌دارد راهنمای اوست.

چلا با بعضی از حقایق معین رو در رو گذاشته می‌شود. واقعیاتی که همیشه برایش به قدری بدیهی بوده‌اند که حتی برای یک لحظه هم درنگ نکرده است تا درباره آنها اندیشه کند. ولیکن استاد حق می‌گوید: «نگاهی به اینها بیانداز و با دقت در بوته امتحانشان بگذار، چون آنها واقعیت هستند. همه معیارها و آموختارهای پیشین را رها کن، خود را از عقیده‌ها و نظریات خالی کن و این واقعیات را با ذهنی شکاک و موشکاف مورد مطالعه و آزمایش قرار بده. همه چیز را در مورد آنها به محک آزمایش بگذار، منجمله واکتش ذهنی‌ای که در تو می‌انگیزند.»

آنگاه است که ناگهان جهان شفاف می‌شود. این اصل اساسی حیات کشف می‌شود که (واقعیت) و (بودن) مترادف هم دیگرند.

به عبارت دیگر، آنچه واقعی باشد وجود هم دارد. به همین ترتیب، همین واقعیت است که معلول و تأثیر ایجاد می‌کند، چون ما در مقابل آن واکتش ذهنی و فیزیکی داریم. ما می‌دانیم که بعضی از انگیزش‌ها در ذهن و جسم می‌توانند به واسطه آموختن حقایق معینی ایجاد شوند. بنابراین، ما باید بسیار مراقب کارکرد ذهنیت و حواس انسانی باشیم و پس از آن وضعیت حیاطمان در ابعاد زمان و مکان می‌باید مورد سنجش واقع شود. همه این ارزیابی‌ها در ارتباط با زمان و مکان می‌توانند از روی واکتش ذهن نسبت به حقایقی که مورد مطالعه قرار می‌گیرند، تعیین شوند.

من همیشه گفته‌ام که کلید آگاهی معنوی درون یکایک ما نهفته است. بنابراین، بهتر است در خصوص اطلاعاتی که در پاراگراف بالا ارائه شده است بیشتر بی‌اندیشیم. این اطلاعات احتمالاً کلید لازم جهت گشودن درهای روح را در اختیار کسانی که سال‌های سال در جستجویی بوده‌اند، خواهند گذاشت.

درجه موفقیت در آموزش‌های اکتکار بسته به حدت و شدت تماسی است که جریان اک با اعضای حسی یک فرد حاصل می‌نماید. اگر علائمی که توسط حواس فیزیکی از آموزش‌های درونی دریافت می‌شوند به قدر کافی قوت داشته باشند که از موانعی که ذهن می‌سازد عبور کنند در هوشیاری فرد به ثبت می‌رسند.

در اینجا صحبت از قوت تأثیرات دریافتی است، یا همان عاملی که به‌عنوان هوشیاری می‌شناسیم. مثلاً، اگر یک شخص هر روز نگاهش از دورنمای یک چشم انداز عبور کند، اما متوجه تپه ماهورها، درخت‌ها و

پوشش سبز علفزارها نشود، دریافت تأثیرات محیطی از جانب هوشیارش به قدر کافی قوی نبوده است که به توان گفست آن چشم‌انداز را آگاهانه دیده است. همین اصل در مورد آموزش‌های درون، بالاخص در خصوص سفرروح مصداق دارد.

گروه بزرگی از مردم با این روش سفر می‌کنند، اما موفق به دریافت هیچگونه علائمی نمی‌شوند. علت این امر این است که حواس درونی فرد نشانه‌های تجربه را دریافت کرده‌اند، ولیکن نه در حدی که بتواند آنها را حفظ کرده یا به قدر کافی هوشیار بوده باشد که یک الگوی حافظه فیزیکی برایش بی‌آفریند تا قادر باشد آنها را دریافت و بعدها به خاطر بیاورد. به این دلیل نمی‌تواند آنچه را که در خلال سیر و سیاحت معنوی رخ داده است بازگو کند.

روح می‌تواند هنگام سیاحت جهان‌های درون، جهات گوناگون و جالب توجهی را در پهنه طبقات کیهانی پیش گیرد. اگر او در رابطه با زمان و مکان مشکلی داشته باشد، می‌تواند به طبقه آتما (روح) منعکس شده و از آن دیدگاه نگاهی به مسیر زمانی تاریخ بی‌اندازد. از این جایگاه است که اگر کسی فضائل اخلاقی او را به درجات بالاتری از رفتار متحول نکرده باشد، ممکن است اقدام به ایجاد تغییر در نظم تاریخ انسانی که به سهولت شدنی است نموده و موجب دگرگونی نظام امروزی شود.

تصور کنید که شخصی بخواهد با زنی ازدواج کند که پیشنهاد او را نپذیرفته و با شخص دیگری ازدواج کرده باشد. او می‌خواهد به جهان‌های

ماوراء سفر کرده و به ناحیه‌ای وارد شود که از آنجا می‌توان کنترل زمان را به دست گرفت. او در مسیر زمان به عقب بازگشته به لحظه‌ای می‌رسد که در آن هر دوی آنها برای یکدیگر مناسب باشند در این لحظه او حاضر است آرایش تمامی وقایع جهان را عوض کند فقط به این منظور که معشوق را از ازدواج با دیگری بازداشته و او را همسر خویش سازد. ظاهراً آنها می‌توانند برای همیشه در کنار یکدیگر در سعادت زندگی کنند.

در هر حال، کسی که بکوشد مسیر کارما را عوض کند، خود را در وضعیت و خیمی قرار داده است. او می‌تواند سهم کارمای مربوط به آن وضعیت را به عهده گیرد و اگر مثل ناپلئون با پیشروی نظامی به سوی مسکو مبادرت به ایجاد تغییر در مسیر وقایع تاریخی نماید، این احتمال هست که اربابان کارما خشمگین شده و او را مسئول کلیه مشکلاتی بشمارند که اگر می‌گذاشت وقایع مسیر طبیعی خود را طی کنند ظهور نمی‌کردند. هزاران و شاید میلیون‌ها زندگی در این واقعه تاریخی درگیر بودند، چون همه آنانی که در این رژه شرکت کردند در حال اجابت کارمای خود بوده‌اند. هر کسی که به منظور توجیه اعمال خودش اقدام به تغییر مسیر کارمای جمعی کند به مداخله در قانون کارما متهم و مجبور به پرداختن جریمه مربوطه می‌یابند.

این یکی از نکات مهمی است که یک چلا می‌باید پیش از قدم گذاشتن در راه خداشناسی مورد ملاحظه قرار دهد. او ممکن است در ابتدا این چنین بیندارد که این اعمال مشکلی برایش ایجاد نمی‌کنند، اما آنچه او فراموش کرده است این است که ارزش‌هایش تغییر خواهند کرد و دیگر کوشش نخواهد کرد بر زندگی دیگران مسلط شود یا دخالتی در امور آنها

داشته باشد. گذشته از هر چیز، یکی از مبانی فعالیت در اک بر اساس عدم وابستگی به احساسات عاطفی و مادی نسبت به دیگران است.

قدم بعدی برای یک چلا شکستن زنجیرهائی است که او را به گذشته سنتی‌اش پیوند می‌دهند. امروزه تقریباً همه کسانی که در جهان غرب زندگی می‌کنند مسیحیت را برگزیده‌اند و شرقی‌ها هم یا هندوئیسم، بودیسم و یا یکی دیگر از شش نظام بزرگ مذهبی جهان را پذیرفته‌اند. طبیعتاً همه آنچه ما آموخته‌ایم در آغوش مادر بوده است، منجمله معتقدات مذهبی‌مان.

یک مورد دیگر که در اینجا بدان اشاره می‌کنم این است که هر چلانی در زندگی‌اش بر سر دو راهی واقع خواهد شد. این وضعیت را در اک به‌عنوان مرحلهٔ بیهانوی<sup>۱</sup> می‌شناسیم. واژهٔ (بیهانوی) یعنی بحران بزرگ در شکوفائی آگاهی در حین رشد معنوی. این هنگامی است که چلا یا می‌باید از گذشته سنتی خود جدا شود و اک را به‌عنوان تنها نیروئی که از طبیعت الهی است بپذیرد، یا در طریق رشد معنوی راکد بماند تا روزی که بتواند تصمیمش را بگیرد.

اک موجب شکستن پیوندهای سنتی مذاهب گذشته نمی‌شود، بلکه باعث می‌شود چلا نگاه دقیقی به آن بی‌اندازد و خودش تصمیم بگیرد. اک می‌داند که بشر باید خودش راهی را که می‌خواهد طی کند یافته و خودش هم در آن راه قدم بردارد.

اکنون که می‌بینیم تاریکی معنوی بر فراز عالم بشریت خیمه زده و همهٔ مردم جهان از آن ملول شده‌اند، خود گواه بر این است که ادیان اصولی کار چندانی برای انسان انجام نداده‌اند. مشکل بزرگ بشر این است که برای رستگاری معنوی به استادان حق متوسل نشده است.

مذاهب از مجرای احساسات و تفکر متافیزیکی تغذیه و حمایت شده‌اند و هر مذهبی در عین حال که به نقش و وظیفهٔ خود برای زمانی که در آن مطرح می‌شود عمل می‌کند، باید دفعاً عرصه را برای چیزی کامل‌تر از خودش خالی کند، طریقی که در تناسب با وضعیت آگاهی پیشرفته کنونی او باشد. به این ترتیب نیاز بشر به ظهور مکرر استاد حق در قید حیات مشهود می‌شود. این علت ظهور پی در پی سوگند در این جهان است که در هیئت استادان اک تجلی می‌کند.

چلا در جهان‌های درون اوج می‌گیرد و از میان طبقات، یکی پس از دیگری می‌گذرد تا وارد (داسوان دوآر) می‌شود که نخستین ناحیهٔ بهشتی فراسوی آخرین طبقات مادی است. آنگاه خود را در هیئت خالص روح و تزکیه شده از هر گونه مادیتگری نظاره می‌کند. رسیدن به این مرحله را خودشناسی نام نهاده‌اند. بعد از این او به سوی نواحی بالاتر عازم می‌شود و شاهد تجلیات ملکوتی خدا شده، مآلاً به خدا می‌رسد. این مرحله را خداشناسی می‌نامیم.

هر دریافتی پیش از تجربهٔ خداشناسی، کمابیش بر اساس تفکر خیال و تصور الهامی و نارس خواهد بود. این شامل عقاید عرفا، کلیساها و سایر شکل‌های بیرونی نپایش می‌باشد. عموماً همهٔ این مکاتب به خطا خودشناسی

به علت فقدان قابلیت رهبری، سلسله پیشوایان مسیحیت با مرگ کلمنت هفتم به پایان رسید و هیچ کس نتوانست از نقطه نظر معنوی جایگزین مقام او بشود. امروزه کلیسا در وضعیت یک ماهی در خشکی قرار دارد و در حال دست و پا زدن است. اگر ردای قدرت معنوی، همانگونه که در خط اساتید اک مشهود است از یک استاد به استاد دیگر تفویض نگردد، مذهب، فلسفه و تشکیلات مربوطه نمی‌تواند دوام یابد. جنبش معنوی یا باید استاد در قید حیات داشته باشد یا محکوم به نابودی است.

هنگامیکه آموزش‌های اک به تیرگی و فساد می‌گراید یکی از اساتید در میان عوام ظهور می‌کند تا امور دنیوی را از امور معنوی متمایز سازد. در غیر این صورت، استادان اک خود را به خوبی از عامه مردم مخفی می‌کنند.

لازمه اساسی دیدار با یک سات گوروی اصیل فروتنی، عشق و آزادی از پای‌بندهای باز دارنده مذاهب و اعتقادات عامی است. استاد حق همواره آموزش می‌دهد که اقلیم الهی درون بشر نهفته است و هر آن کس که آن را بجوید می‌تواند آن را بیابد، اما خود او بیش از اینها در جهت منافع چلا حرکت می‌کند، او همیشه راه دقیق وارد شدن به آن اقلیم را هم نشان می‌دهد. او این منظور را از طریق سفر روح به انجام می‌رساند و به همین دلیل است که وجود یک استاد زنده تا این حد حیاتی است.

مهم نیست استادی که در گذشته میزیسته چه مقام بزرگی داشته و در چه مقیاسی عمل می‌کرده است، پس از رحلت، او دیگر نه می‌تواند در آن ظرفیت عمل کند و نه می‌تواند چلا را به اقلیم بهشتی رهنمون شود. چلائی که در کالبد انسانی حضور دارد احتیاج به استادی دارد که در کالبد فیزیکی

را مرحله نهائی در وصل به سرچشمه خدائی به حساب آورده‌اند. در حالیکه یک چلا می‌تواند از طریق استاد حق به وضعیت خداشناسی دست یافته و قادر است تحت رهبری او به هر نقطه‌ای در جهان‌های معنوی سفر کند. اگر یک چلا از راهنمایی‌ها و حفاظت او برخوردار نباشد به تدرت ممکن است بتواند فراسوی لایه‌های زیرین طبقه اثیری سفر کند.

یک روز روشن در ماه مه ۱۵۲۷ میلادی بود، ر بازار تارز در حال دیدار از الهامکده تیرمر<sup>۵</sup> در کوهستان‌های شمال تبت بود که ناگهان صدای آن در دامنه و قلعه‌های مرتفع کوه‌ها طنین انداخت. الهامکده به روشنی اعلام کرد، «مسیح مُرد» درست در همان لحظه بود که دوک بوربون، افسر امنیتی شارل پنجم، پادشاه فرانسه به رم حمله کرد. او قصد داشت کلمنت هفتم، پوپ اعظم مسیحیان را سرنگون سازد.

بازار تارز می‌دانست چه اتفاقی در حال افتادن بود. قدرت کلیسا در غرب در حال افول بود. در تبع اعلان الهامکده، طرح توطئه‌هایی ریخته شد که تمرکز قدرت کلیسا به‌عنوان یک نیروی استوار در زندگی غربی در هم شکست. تئوری علوم انسانی در سراسر اروپا ترویج شد: مارتین لوتر کلیسای پروتستان را تشکیل داد؛ هانری هشتم از پوپ جدا شد و کلیسای انگلستان را پایه‌گذاری کرد؛ ژوئینگ لی، جان کالوین و سایرین به همین ترتیب از رم منفصل شدند، در حالیکه خطه داخلی کلیسای رم، ساوانارولا حمله‌ای را علیه فساد خاندان رسمی کلیسا رهبری می‌کرد.

زندگی کند، کسی که از آزادی درونی لازم برخوردار باشد تا بتواند خود را در خود و در عین حال آزادانه در اقلیم الهی حرکت کند در حالیکه بدنش در لایه‌های انسانی عمل می‌کند. این یکی از قوانین ثابت سوگماد است. هنگام رحلت یا کناره‌گیری، هر استادی سمت و جایگاه خود را به استاد دیگری که در کالبد انسانی زندگی می‌کند تفویض می‌کند و استاد بعدی هم همین روال را ادامه می‌دهد تا لحظه وداعش فرا رسد.

این عمل به طور صرف روندی است که طی آن یک تجلی دیگری را در قالب جسم برای خود انتخاب می‌کند. از آنجا که کالبد‌های فیزیکی و اعضاء حسی به تابعیت از قانون طبیعت عمر محدودی دارند، یک فقط می‌تواند برای مدت معینی از ظرف‌های انسانی استفاده کند. عموماً استاد حق به آن معنی که ما می‌دانیم نمی‌میرد، بلکه صرفاً از یک حیطة فعالیت به حیطة دیگری می‌رود. استاد حق در قید حیات عصای قدرت یک را در لحظه معینی به جانشین خود واگذار کرده و به جهان‌های دیگر عقب‌نشینی می‌کند. گاهی هم یک استاد تصمیم می‌گیرد پس از کناره‌گیری از مقام استادی حق در قید حیات در ساحت فعالیت فیزیکی باقی بماند. از جمله این اساتید بازار تارز، فویی کوانتز و یانوبل ساکابی هستند.

این وجودهای عظیم معنوی وضعیت آگاهی ماهانرا را پشت سر گذاشته‌اند که خود بالاترین درجه آگاهی معنوی در خلال حضور در کالبد انسانی در این جهان است. افراد زیادی به دفتر من نامه می‌نویسند و درخواست ملاقات با ر بازار تارز و سایر اساتید می‌نمایند، اما این افراد نمی‌فهمند که این روح‌های عظیم مأموریت خود را در جهان فیزیکی به

پایان رسانیده و به تعبیری، عوالم فیزیکی را ترک گفته و به وجودهای برتری تبدیل یافته‌اند. کسی نمی‌تواند با هیچ یک از آنها ملاقات فیزیکی داشته باشد، ولیکن می‌تواند آنان را ببیند، با آنان صحبت کند و از توصیه‌های آنها برخوردار شود، مشروط بر اینکه قادر باشد با چشم معنوی خود ببیند.

در این نقطه ما باید وارد حقیقت مطلق شویم. تا بدین جا چلا عمدتاً با رویاها، تصاویر و سراب‌ها سر و کار داشته است. معلمین مذهبی عموماً به تصاویر مرده معتقدند، آنهایی که بوده‌اند ولیکن دیگر نیستند. به عبارت دیگر، آنچه ما می‌بینیم تصاویری است از موضوعات بی‌جان که برهه حیاتشان قرن‌هاست که خاتمه یافته است.

به این علت اینها را تصاویر مرده خطاب می‌کنیم که به گذشته تعلق دارند. ویلیام بلیک در شعر مشهورش، اورشلیم از نالار لوس<sup>۶</sup> که در آن تمامی وقایع زندگی ما به صورت مجسمه‌هایی قرار دارند صحبت می‌کند که اشاره دارد به همین تصاویر مرده‌ای که موضوع بحث اینجاست. فراهم آوردن توجه به روی یکایک این مجسمه‌ها باعث جان گرفتن آنها می‌شود. این یعنی تصویر مرده، وقایعی که زائیده کارهای امروز و فردای ما هستند، بخشی از زندگی ما که از درون گذشته ما رشد کرده و به زندگی امروزمان راه یافته است و شکل بیرونی زندگی امروزی ما را می‌سازد.

با توجه به این نقطه نظر درمی‌یابیم که قرائت آکاشیک (فراخوانی پیشینه‌های بایگانی شده در طبقه علی) چیزی بیش از مرور بر تمثال‌های

مرده نیست که به منظور باز یافتن وقایعی است که هم اکنون وجود داشته‌اند و احتمالاً باعث شده‌اند ما آنچه امروزه هستیم باشیم.

بنابراین، یک تصویر زنده کدام است؟ تصویری که چلا در وضعیت‌ی فراسوی حواس فیزیکی می‌بیند. منظور الهام، وحی و یا هر چیز دیگری که محصول قوای متخیله ما باشد نیست، بلکه دیدن واقعیت است، اما از میان چشم معنوی، نه دیدن آینده مدتظر ماست نه نگاه کردن به گذشته، بلکه دیدن و شناختن آن دسته از نیروها و جریان‌های انرژی که همواره در اطراف حوزه حضور ما در گردش هستند مهم است. شناسایی و فهمیدن این زیر جریان‌ها و به وضوح دیدن تصاویر مربوط به جهان معنوی یعنی سر و کار داشتن با واقعیت در زندگی.

پس می‌آموزیم که تئوری‌ها، نظریه‌ها و دکترین‌های گوناگون به جز بافته‌های ذهن چیزی نیستند. ما باید مراقب این قابلیت تولید ذهن باشیم، چون تئوری‌های حاصل از آن گمراه کننده بوده و می‌توانند ما را در جهت خلاف اقلیم الهی سوق دهند.

یک تصویر خالص کاملاً واضح نمایان می‌شود. اینگونه از پنداره‌ها به طور محض واقعیت بوده و چلا در آن تجربیات متفاوتی خواهد داشت که هرگز در تصاویر کاذب و پنداره‌های ناخالص امکان پذیر نیست. در یک تصویر خالص، فرد قادر است ببیند، بشناسد و دریافت کاملی از رنگ‌ها، مزه‌ها، بوها، صداها و ادراکات حسی داشته باشد. همه این دریافت‌ها از طریق چشم معنوی صورت می‌گیرد.

هنگامیکه با یک تصوّر حقیقی روبرو می‌شویم از نوعی قوت ادراکه برخوردار می‌شویم که نمی‌شود آن را توضیح داد. لازم است این را فراموش نکنیم که همه تجربیات حقیقت کمابیش غیر قابل توضیح هستند، چون قانون در جهان‌های معنوی آن چنان متفاوت از جهان‌های روانی عمل می‌کند که به یکدیگر قابل ترجمه مستقیم نیستند و همین کارکرد چندگانه قانون است که باید مورد ملاحظه واقع شود. ما باید یا تصوّراتی را که در جهان درونمان واقع می‌شوند بپذیریم یا رد کنیم. اگر به قدر کافی حساس باشیم می‌توانیم دریابیم که هر چند این تصوّرات، درون ما رخ می‌نمایند، اما در حقیقت بیرون از جهان درون ما و در ابعادی به ظهور می‌رسند که به نام عوالم کیهانی یا عالم کبیر می‌شناسیم. تفاوتی که در این تجربیات مشاهده می‌کنیم همان تفاوتی است که میان کیهان شخصی ما و عوالم کیهانی وجود دارد. اگر بتوانیم این تفاوت‌ها را شناسایی کنیم، خود را از شر مشکلات بی‌شماری رهانیده‌ایم.

همین نکته باعث زوال و شکست بسیاری از کسانی است که با استفاده از قابلیت‌های روانی خود مبادرت به پیشگویی زلزله، جنگ و سایر مصیبت‌هایی می‌کنند که بر کل نوع بشر تأثیر گذارند. این افراد بی‌اینکه خود بدانند شکاف‌هایی را می‌بینند که در کیهان شخصی آنها وجود دارد و آن را به جای مصیبتی همگانی اشتباه می‌گیرند. در نتیجه این گزارشات، هراس و وحشت بر همه کسانی که از روی غفلت و ساده‌لوحی این پیشگویی‌ها را می‌پذیرند مستولی می‌شود. مشکل عمده در اینجا است که این شکاف‌هایی که



این افراد در جهان درون خود مشاهده می‌کنند می‌تواند نشانه‌ای از بروز تعدد شخصیت باشد که خبر از برقراری شرایط ذهنی و خیمی در آینده می‌دهد.

کشمکش سهمگینی میان جهان پندارها و جهان‌های روانی برپاست. بحرانی‌ترین این جدال‌ها میان دو گروهی است که یکی از آنها ذهن خود را بر اساس معنویت پرورش داده و گروه دوم سفسطه‌گر هستند و اکثریت قشر روشنفکر را تشکیل می‌دهند. گروه دوم همان‌هایی هستند که خود را به اصطلاح واقعیت‌گرا<sup>۷</sup> قلمداد می‌کنند و همیشه کوشش می‌کنند پیروان طرق معنوی را وادار به سوءظن و تردیدی سازند که آنها را به جنون بکشاند. بنابراین لازم است به منظور مصونیت در مقابل این چنین تجاوزات روانی به قدر کافی هوشیار باشیم تا بتوانیم در راه خدا دوام بیاوریم.

به این منظور من جهانی کاملاً تازه بنا می‌کنم که تماماً باورکردنی است. حقیقت پندارهای خالصه یا آنچه واقعیت می‌نامیم، باید برای ما همان قدر باور کردنی شوند که ادراکات فیزیکی. بنابراین هیچ چلانی در مسیر اک نباید بگذارد درون وضعیت‌های تحتانی سقوط کند. اگر چنین شود، او مجبور است که کل طریق را دوباره از ابتدا بییماید. او باید این را بداند و بفهمد که مادامیکه فرد در جهان‌های بالاتر به سر می‌برد، اساس قانون معنوی این چنین حکم می‌کند که او، خود قانون بر خویش باشد. از آنجا که این پنداره‌ها و تصورات تجربیات شخص وی هستند، او آزاد است که آنها را بپذیرد یا مردود سازد، چون راز زندگی معنوی در همین نکته خلاصه می‌شود. ما خود

به قانون خود تبدیل می‌شویم و به این ترتیب، می‌باید خودمان تصمیم بگیریم، خودمان به تجربیات مان معتقد باشیم و باور داشته باشیم که آنچه می‌پذیریم حقیقت است. اگر این حقیقت اساسی را در اکتکار نپذیریم در هیچ یک از جنبه‌های زندگی موفقیتی به دست نخواهیم آورد.

از لحظه‌ای که این اصل را کاملاً بر زندگی خود حاکم کنیم درمی‌یابیم که ناگهان تسلط شگفت‌انگیزی بر همه هستی پیدا کرده‌ایم. این روند را می‌توانیم اصل «گوئی»<sup>۸</sup> بنامیم به این معنی که کلیه تجلیات می‌توانند صرفاً به واسطه پذیرفتن پندارهای خالصه به‌عنوان تحلیل نهانی به آخرین مرحله توهّم سوق داده شوند. سپس چلا می‌تواند این پنداره را در جهتی هدایت کند که شرایط مطلوب را بی‌آفریند و رفتار آن را تحت کنترل بگیرد. یک استاد حق به چلا می‌آموزد که طوری عمل کند که «گوئی» هم اکنون به وضعیتی که در حیطه آگاهی برتر آرزو کرده، دست یافته است.

اک جریانی نامرئی است که در زندگی هر بشری جاری است. اگر شکل فیزیکی، ادراکات حسی، هوش، فعالیت ذهنی و آگاهی را از یک فرد جدا کنیم، این سؤال پیش می‌آید که آدمی را بیرون از خودش کجا می‌توان یافت؟

صراحتاً بگوییم که ما او را نخواهیم یافت، چون آنچه از او گرفته‌ایم نفس<sup>۹</sup> اوست؛ بخشی از او که به‌عنوان آگاهی منفی، یا همان خویش منفی یا

<sup>۸</sup> AS if

<sup>۹</sup> Ego

طبیعت انسانی می‌شناسیم. حکمت پنهان الهی این چنین حکم می‌کند که از طبیعت انسانی عبور کرده و خویش نوینی بنا کنیم که از طبیعت معنوی برخوردار است. در غیاب طبیعت انسانی است که خویش درون ما ظهور می‌کند و همه زندگی را با دید معنوی و بر اساس دانش معنوی مشاهده می‌کند.

طبیعت انسانی یا نفس از یک جویبار یا تسلسل دائمی تغذیه می‌شود که در زبان سانسکریت سانتانا<sup>۱</sup> خوانده می‌شود. معنی آن به سادگی به جریان بلا انقطاع یک جویبار است که وقتی به یسر اطلاق می‌شود منظور جویباری است که توسط فعالیت‌های کارمیک تغذیه می‌گردد. هنگامیکه فرد طریق ای را در پیش می‌گیرد، الگوهای کارمیک یا بهتر بگوییم جریان سانتانا، مثل نهري که در برابر اشعه سوزان آفتاب قرار گیرد، خشک می‌شود. اعمال نیکوئی که در خدمت به وضعیت آگاهی ماهافتا صورت می‌گیرند درون این جریان دائمی کارمیک تزریق نمی‌شوند، چون در این وضعیت دیگر الگوهای کارمیک حضور ندارند.

در حال حاضر، بشریت مانند پیشروی سپاهی از مورچگان حرکت می‌کند که با مشقت فراوان مشغول حمل چیزی به درون لانه خود هستند. هرگاه فرد بر فراز این رژه انسانی صعود کرده و به اقالیم برتر قدم گذارد، کلیه اندوخته کارمای نژادی، ملی و فAMILI از او فرو می‌ریزد و استهلاک کارمای شخصی او آغاز می‌شود. او برای نخستین بار شروع می‌کند به یافتن هویت

حقیقی خود که در طی زندگی‌های بی‌شماری در جستجویش بوده است. تبتی‌ها این روند را زنجیره بدعت نام نهاده‌اند. هنگامیکه علیت نخستین پایه‌گذاری شود به احتمال قریب به یقین، معلولات خود را در گستره کامل زندگی فعلی و حتی تا حیطه حیات وی در طی قرن‌های آینده نیز به دنبال می‌کشد.

برجسته‌ترین جنبه آموزش‌های ای که به رفتن به فراسوی این وضعیت مربوط می‌شود. به این منظور ناچاریم به عمق حکمت وارد شویم؛ بهترین، بالاترین و نهانی‌ترین حکمت مستور در هر چیز. واژه‌هایی که تبتی‌ها عموماً به کار می‌گیرند، عملاً در توضیح چهره‌ای از زندگی استفاده می‌شود که نشان‌دهنده حضور روح الهی پشت ظاهر زندگی است. در حقیقت، تمامی دکترین اکنکار نیز در همین اصل خلاصه می‌شود.

صاحبان دانش اندک چنین می‌پندارند که زندگی به جهان اثیری ختم می‌شود. آنان که کمی بیشتر می‌دانند، تصور می‌کنند زندگی، خود را در معادله‌ای که حاصل از نوعی درک در ماتریس جهان ذهنی است فراهم می‌آورد. آنهایی که از هر دوی این گروه بیشتر می‌دانند معتقدند طبقه آتما یا طبقه پنجم، پایان همه چیز است. اینها سات‌نام را خود خدا می‌شمارند، زیرا در تصاحب منطق گسترده‌تری نیستند که به کمک آن دریابند حقیقت مطلق ماوراء آن طبقه نهفته است.

اینها صرفاً وضعیت‌هایی از آگاهی هستند که هنوز به درجات بالاتر از شکوفائی معنوی نرسیده‌اند. بر روح چنین مقدر شده است که به فراسوی دانش و خرد دست یابد. وقتی استادان ای تأکید کنند که یک روح فردی

جایگاه خود را در مطالعه شریعت کی سوگماد در معبد حکمت زرین کسب کرده است، نائل آمدن به طبقات ماورائی برای آن روح آغاز می‌شود. استاد حق در قید حیات روح را ترغیب می‌کند تا جائیکه شکوفائی معنوی او در لحظه حاضر اجازه می‌دهد دورتر و دورتر سفر کند. باید این را در نظر داشت که هیچ روحی نمی‌تواند ماوراء ظرفیت خودش و حدی که رشد کرده است سفر کند. اگر چنین امری واقع شود مشکلات عظیمی ظهور خواهند کرد که از روند طبیعی تابعیت نمی‌کنند و ممکن است موجب بازگشت به نقطه شروع، یا دست کم، یک توقف طولانی در مسیر توسعه معنوی روح شوند.

چلا پیش از اینکه به سیاحت در جهان‌های بالا مبادرت کند باید واصل حلقه شود. او می‌باید نخستین وصل را پشت سر گذاشته از میان حلقه‌های دوم و سوم نیز عبور کرده باشد تا بتواند جایگاه خود را در جهان‌های معنوی حقیقی تثبیت کرده و آن را به مثابه پایگاهی برای عمل کردنش مورد استفاده قرار دهد. این یعنی آزادی؛ رستگاری روح که به وضعیت «موکشا» به معنای «رهائی» موسوم است. اما بیشتر از آن از واژه «جیوان موکتی»<sup>۱۱</sup> به معنای رهائی معنوی در این عمر استفاده می‌شود. با قرار گرفتن در این وضعیت، فرد می‌تواند در عین حال که در هیئت روح در جهان‌های معنوی به سر می‌برد، در هیئت جسمانی خود در جهان مادی حضور داشته و در یک زمان در هر دو این کالبدها عملکرد داشته باشد.

کسی مثل استاد حق در قید حیات می‌تواند در یک کالبد یا بیشتر به طور همزمان زندگی کند. این یک امر غیر معمول نیست و هر چند به ندرت لازم می‌آید، جای تعجب نیست اگر او را در یک نقطه فیزیکی بیابیم و بعداً دریابیم که او در نقطه دیگری از جهان فیزیکی نیز که شاید صدها یا هزاران فرسنگ از آنجا فاصل دارد، کالبد فیزیکی دیگری را به کار گرفته بود.

در شرق غیر معمول نیست اگر اشخاص بی‌شماری را بیابیم که به فردی که می‌میرد بگویند به «غرب می‌رود»، عبارتی که در طول جنگ جهانی اول مصطلح شد. عرفا همیشه برای بیان اینکه زندگی از رستخیز آغاز می‌گردد از جهت سمبلیک شرق یاد می‌کنند که محل طلوع روزانه خورشید و به معنای مظهر نور است. بعضی هم می‌گویند در جهت جنوب قدم به زندگی می‌گذارند، اما عموماً با حرکت رو به شمال است که بیان سمبلیک زندگی مفهوم می‌یابد. ارجاع به این استعاره در هندوستان به این دلیل است که سرزمین عظیم نت و کوهستان‌های پر هیبت هیمالیا که همیشه مهد سکونت ارواح بزرگ بوده است در سوی شمال واقع است.

دوری و صعب‌العبور بودن این کوهستان‌های دور دست دلیل اشاره استادان حق به آن است، چون به منظور دستیابی به سرچشمه الهی آدمی می‌باید راهی طولانی و پر مشقت را بییماید که در آموزش‌های اسرار بر وی نمایان می‌شود. اما اگر از یک استاد سؤال کنیم، «آیا این آموزش‌ها ما را به خدا می‌رسانند؟» سکوت اختیار کرده و در پاسخ فقط لبخند می‌زند.

بالاخره لحظه‌ای فرا می‌رسد که دیگر سرچشمه الهی یا اقلیم خدا به‌عنوان یک هدف مدنظر نباشد، چون هر قدیس، ناجی و استادی می‌داند

که در جهان‌های معنوی همواره یک عنصر اضافه وجود دارد. ما هرگز به آن تکامل غائی که عرفا این همه در جستجویش بوده‌اند دست نخواهیم یافت. کمال همیشه یک قدم فراسوی آخرین قدم است و هر کسی که صاحب خرد عمیق الهی باشد این را می‌داند. بنابراین او همیشه از آنچه دارد راضی است تا وقتی که برای ارتقاء به سطح بعدی در مسیر شکوفائیش آمادگی لازم را کسب کند.

این مرحله «ماوراء بالاترین» درجه‌خداشناسی با نمود عدم فعالیت توأم است. تولد، درون اقلیم حقیقی بهشتی گاهی ناگهانی و تکان دهنده رخ می‌دهد، اما به طور معمول روندی تدریجی دارد تا روح به یکایک مراحل تغییر عادت کند و به روشی طبیعی تطابق حاصل کند. رهائی به واسطه تمرین وضعیت «عدم فعالیت» به دست می‌آید که عبارت است از بی‌حرکتی نشستن و در عین حال، انجام دادن یک فعالیت نامرئی.

این آموزش‌ها به منظور انگیزتن هیچگونه احساسات خاصی تدارک دیده نشده‌اند. استاده حق در قید حیات از چلا انتظار دارد هر سئوالی را که توجه او را جلب می‌کند مورد تحقیق قرار داده و خود دلیل کافی برای اتخاذ یک روحیه بی‌تفاوتی در متن آرامش بیابد. او می‌آموزد که ناخوش آیندی نوعی از وابستگی است که وارونه شده است و هر دوی آنها او را اسیر شیئ یا کسی می‌کنند که نسبت به آن احساس خوش آیندی یا ناخوش آیندی می‌نماید. او باید نقش خود را در زندگی ایفاء کند، چه یک کمندی باشد چه یک تراژدی تا روزی که به تجربه دریابد که این همه ماجراها جز یک نمایش و بازی چیزی نیستند.

به طور کلی او می‌باید بی‌آموزد که هم به کارکرد بی‌وقفه ذهن خود و هم به فعالیت فیزیکی کالبد جسمانی‌اش با همان بی‌تفاوتی توأم با آرامش نگاه کند. او خواهد آموخت که هیچ کدام از نمودهایی که از او متجلی می‌شوند خود او نیستند. او تنها از نقطه نظر فیزیکی و ذهنی مجموعه‌ای است مرکب از تمامی آنچه درونش می‌گذرد. آن خویش آرام و بی‌تفاوتی که درون اوست خویش حقیقی او، یعنی روح است.

## فصل نهم:

### آموزش‌های درونی یک

هرگاه یک چلا جهان درونش را - مثل طبقه ذهنی - مورد ملاحظه قرار دهد، دسته‌ای از سایر وجودها را می‌یابد که شامل هم دوره‌گانش هم می‌شوند. این جمع در برگیرنده کسانی است که او با آنها معاشرت می‌کند، ارتباط می‌گیرد، فعالیتشان را نظارت کرده و در آن سهیم می‌شود.

هنگامیکه یک فرد هم انرژی‌های منفی و هم مثبت کسانی را که دائماً با آنان در تماس است جذب می‌کند، نیروهای بازدارنده همواره درونش در کارند. این انرژی‌های ناسازگار که ناشی از قدرت شخص او نیستند خود را درون خویش ذهنی او که نفس یا «من» نام دارد تعبیه می‌کنند. در آنجا این

انرژی‌ها گروه بر ازدحامی از (خود)ها می‌سازند که موجب بروز عفا، افکار و نظریات متضاد می‌شوند.

این نفس‌های بیگانه به منزله میهمان در جهان ذهنی فرد سکنی می‌کنند و غالباً مشکلات بزرگی می‌آفرینند. مهم نیست که این نفس‌ها از کتاب، برده سینما یا چهره‌های حقیقی به عاریت گرفته شده باشند، چون تأثیر آنان بر ترکیب شخصیتی فرد و جهان اطرافش کاملاً مشهود است. بعضی از این خویش‌های عاریتی عملاً به گذشته تعلق دارند؛ شخصیت‌هایی مثل بودا، افلاطون، عیسی، روسو، ناپلئون، کریستف کلمب، لیتکلن و جفرسون.

این نفس‌ها به یک مشکل بدل می‌شوند، چون روح، مادامیکه در بدن محبوس است آنقدر در جهان فیزیکی نایب‌است که کاری در این خصوص از دستش ساخته نیست. هر یک از این شخصیت‌های عاریتی که در بالا ذکر شد، نماینده جمعیتی از روحيات گوناگون است که نیرومند، اخلاک‌گر و تشنه اعتبار هستند. هر یک از این شخصیت‌ها تلاش می‌کنند تکرار تصویر ذهنی خود را به خواننده یا هر کسی که کوشش دارد آنها را در جهان ذهنی خود پذیرا شود، اعمال کند. منظور از این تأثیر پیامی نیست که آنها برای دنیا باقی گذاشتند، بلکه تصویری است که طی سالیان دراز در ذهن فردی که مساعی خود را در امر تحقیق و مطالعه آثار و شرح حال آنان به کار می‌گیرد، شکل گرفته است.

وقتی چلا از حضور این اجتماع درون خود آگاه می‌شود، نباید خود را در معرض تصویری قرار دهد که نمایشگر خاطرات پیشین او هستند. یکی از

سوء تفاهمات عمده‌ای که بسیاری از چلاها را در دام خود می‌اندازد این است که آنها می‌پندارند تناسخ یکی از شخصیت‌های مشهور تاریخ هستند. این سوء تفاهم ناشی از تعبیر نادرست از انبوه شخصیت‌هایی است که درون آنها منزل کرده‌اند. آسیائی‌ها غالباً داستان‌هایی از این قبیل سر هم می‌کنند به این امید که برایشان معجزات و اتفاقات حیرت‌آوری در پی داشته باشد.

آموزش‌های اک اثبات می‌کند اختلاف فاحشی بین تناسخ و توده شخصیت‌هایی وجود دارد که بخشی از خاطرات و جهان ذهنی یک فرد هستند. انرژی‌هایی که این وجودهای زنده به حرکت در می‌آورند صرفاً تجلی انرژی‌های مضاعف است. هر یک از آنها به تنهایی مثل عیسی و ارسطو تجلی وجودهای زنده پیش از آنهاست که نیاکانشان از اعماق دسترسی ناپذیر ابدیت آمده‌اند.

به این ترتیب، چلائی که به استاد حق در قید حیات می‌رسد پر از این حضورهای زنده است. او بی‌آنکه خود بداند به پایگاهی جهت فعالیت این موجودات بدل می‌شود تا روزی که استاد حق در قید حیات این عناصر را از او بیرون رانده و از وی فردی خود مختار بسازد. آنگاه او پاک شده و می‌تواند یک مجرای (ترکیه شده) برای حضور خدا قلمداد شود.

یکی از مبانی اک، همین در هم شکستن این موجودات و ارائه این فرصت به چلاست که خودش باشد. از لحظه‌ای که او به واقع قدم در مسیر اک بگذارد، هیچ یک از این انبوه شخصیت‌ها دیگر بر او اعمال قدرت نخواهند کرد. در تبت، دالائی لاماها، رهبران فرقه‌ای بودائیسیم، بودای زنده نامیده می‌شوند. منظور آنها این است که هر یک از آنها تناسخ فرد پیشین بوده و

زنجیره این تناسخات در مسیر تاریخ تا جایی به عقب باز می‌گردد که به شخصیت برجسته‌ای برسد که آغازگر آن نظام بوده است. این اتفاق در خصوص خانواده‌ها، گروه‌ها و حتی نظام‌های تجاری هم به کرات مشاهده می‌شود.

این چنین است که با مسأله مشخصی روبرو می‌شویم. نیروهایی که با هم ترکیب می‌شوند تا تجلی شخصیتی فردی را که تحت تأثیرشان است بسازند به سوی مقصودی هدف‌گیری می‌کنند که اجابتش بیش از طول عمر آن شخص زمان لازم دارد. این رازی است که با در نظر داشتن آن درمی‌یابیم کجای کار آنهایی که خدانشناسی را موعظه می‌کنند خطاست. به علت مشکلی که در بالا ذکر شد و مسائل پیچیده و چند جانبه دیگری که در وضعیت آگاهی یک فرد تعیین‌کننده هستند، معلوم می‌شود که او در مرحله‌ای از شکوفائی معنوی قرار دارد که هنوز برای خودشناسی هم حائز شرایط لازم نیست تا چه رسد به خدانشناسی!

بنابراین، تنوری متافیزیسین‌ها و مذهب‌یونی که حکم می‌کنند ما قادریم در یک زندگی به خدا برسیم یک فرضیه عمومی بیش نیست. این یک نظریه مکتبی است، اما از آن لحظه که چلا حضور این اجتماع منابع شخصیتی گوناگون را درون خویش کشف کرد، شناسائی حقیقت اکتکار برایش آغاز می‌شود. اکتکار تنها طریقی است که می‌تواند این شخصیت‌ها را

از او دور کرده و از وی مجرای پاکی بسازد. هیچ طریق دیگری این کازبرد را ندارد.

در ادامه باید یادآور شویم که اگر یکی از این شخصیت‌ها، مثلاً آبراهام لینکن به حیات خود در زندگی یک فرد ادامه دهد، شخص دریافت‌کننده نمی‌تواند ادعا کند که خودش آبراهام لینکن یا هر شخصیت دیگری است که در او متناسخ شده است، زیرا فقط دسته‌ای از شاخص‌های آن چهره تاریخی که در نظر آنها پسنندیده و در حد تشخیص آنان قابل توجیه است در قالب شخصیتی آنان ظهور می‌کند. انگیزش احساسات و عواطف توسط خواندن یا گوش دادن به سخنان این چهره‌های برجسته تاریخی بزرگترین عملی است که در احیای مجدد افکار و ظهور شخصیتی این بزرگان که در گذشته زیسته‌اند نقش دارد.

به این دلیل است که من غالباً اظهار می‌کنم هنگامیکه در طریق‌ای قدم بر می‌دارید، زیاد به مطالعه آثار دیگر می‌بادرت نکنید. هجوم و ازدحام شخصیت‌های تأثیرگذار باعث می‌شوند چلا در تلاش برای بیان خویش به سخن‌گویی بدل شود که از طریق او یک وجود هوشمند دیگر که قبلاً در طبقه فیزیکی زندگی می‌کرده و فلسفه‌ای را در مناسبت با زمان خود باقی گذاشته است شروع به عرض‌انداز نماید. به این ترتیب، چلا تبدیل به کتالی می‌شود که در خدمت چیزی به غیر از سوگمسان عمل می‌کند و هر وجود هوشمند دیگری که بخواهد از او برای اعمال نظر خود استفاده کند، می‌تواند سایر شخصیت‌ها را از وی بیرون رانده و خودش را در وجود او استقرار دهد. این روند می‌تواند عرصه درونی چلا را به یک میدان نبرد همیشگی بدل

سازد. در اک بیشتر ترجیح می‌دهیم چلا هر چه بیشتر به خودش بدل شود تا هر شخصیت دیگری.

استاد اک هم به همین دلیل هرگز در امور چلا مداخله نمی‌کند. او میل دارد چلا به تریبی راهنمایی شود که شخصیت منحصر به فرد خودش را آشکار سازد. در ابتدا مقداری خواندن و مطالعه لازم است، ولیکن پس از مدتی چلا باید این را دریابد که مطالعه و کسب اطلاعات ضروری جز از میان آثار اک اعتباری نخواهد داشت، چون تمامی دانش کائنات از دیدگاه کل و با تعبیر درست در متن آثار اک آمده است. این عمل او را به مجرای پاک‌تری برای خدا نزدیک‌تر می‌کند.

موفقیت در راه خدا به روحیه و رفتار بستگی دارد. چلا می‌باید به علت روح الهی وفادار باقی بماند. در غیر این صورت، موجبات شکست خود را فراهم می‌آورد و از درون، بی‌دفاع در مقابل عناصر هوشمند قرار می‌گیرد. این جمعیت اشباح خود را در هویتی کاذب به روح‌گرایان معرفی می‌کنند. زیرا اکثریت قریب به کل کسانی که به روح‌گرایان موسومند، برای تماس با روح‌های فاقد کالبد فیزیکی به یک حلقه ارتباطی متکی هستند که مدیوم‌ها (احضار کنندگان روح) لقب یافته‌اند. وجودهای هوشمندی که در گذشته‌های دور این جهان را وداع گفته‌اند از طریق این مدیوم‌ها سخن می‌گویند. بسیاری از این اشباح خود را عیسی، محمد، بودا و خیلی از چهره‌های بلند پایه دیگر تاریخی معرفی می‌کنند.

بر خلاف ادعای بسیاری از کسانی که با روح‌گرائی سر دشمنی دارند، این اشباح یا تماس‌گیرنده سر نیرنگ ندارند، بلکه اینها بعضی از جمعیت

درونی فرد هستند که طی زندگی‌های پیشین یا در همین حیات، بخشی از او شده‌اند. در ضمن از همه مهم‌تر اینکه این جمعیت شخصیت‌ها در مدیوم است که حضور دارند و هر چند او از این پدیده آگاه نیست، اما این حوزه‌های هوشیاری از او استفاده می‌کنند تا پیامشان را ارسال کنند. این پدیده را می‌توانیم با مدارها و والانس‌ها مقایسه کنیم. منظورم به تعبیری نیست که در علم شیمی می‌شناسیم، بلکه والانس به معنای قرابت مشهود میان دو پایانه، دو هوش یا دو ردیف قدرت، بیرون از فرد و درون او است.

این پدیده را با جنبه‌هایی که در طبابت ذهن و روان مطرح هستند اشتباه نگیرید. اشباح هوشمندی که از طریق مدارهای معینی از نیروها در طی زندگی یک فرد، درون وی جای گرفته‌اند به عوامل متعددی بستگی دارند.

اول زمینه مذهبی. اگر فردی مسیحی باشد، طبیعتاً مدار نیرویی که به عیسی تعلق دارد در او قویتر عمل می‌کند. اگر او یک شرقی باشد، بودا، کریشنا یا یکی از چهره‌های سنتی آن دیار، مدار قدرت مستط بر اوست. این جزو آموختارهای کودکی است و معمولاً پیش از سن شش سالگی تأثیر خود را تثبیت می‌کند. سنین زیر شش سالگی مناسب‌ترین برهه برای آغاز ظهور مدارهای قدرت درون فرد است که با سکنی گزیدن هوش‌های بیگانه درون ساختار ذهنی کودک انجام می‌پذیرد.



عامل دوم، بعد از اینکه یک مظهر هوشمند با این طبیعت درون فرد به صورت پذیر کاشته شد، تأثیرش را آغاز می‌کند. اگر یک فرد با دقت مراحل رشد معنوی خود را مطالعه کند در خواهد یافت که پرورش و توسعه نفوذ این مظاهر به نسبتی است که از کانال توجه خود آنها را تغذیه می‌کند. مثلاً اگر در یک محیط مسیحی رشد کرده باشد، دانش اندکی که در ابتدا درباره عیسی کسب کرده است، بعدها از طریق خواندن و شرکت منظم در مراسم کلیسا افزایش می‌یابد تا جاییکه تمام ظرفیت عاطفی و ذهنی او را اشغال کرده و به حوزه‌های هوشیاری بیگانه اجازه ورود نمی‌دهد. معمولاً همین مظهر به عنوان نقطه اتکای معنوی در زندگی فرد باقی می‌ماند.

سوم اینکه، آدمی قادر نیست از تسلط این مظاهر هوشمند رها شود، چون هر چه بیشتر تلاش کند، آن مظهر بیشتر درونش نفوذ می‌کند. در خصوص این افراد حتی توسل به شیوه‌های شستشوی مغزی هم منجر به تغییر انگوهای فکری و کمالات مطلوب نخواهد شد. رهائی از این نوع انجماد درونی فقط هنگامی امکان پذیر است که خود فرد به آن راغب باشد. کسانی که با استفاده از روش‌های شستشوی مغزی در مؤسسات روانی اقدام به کنترل ذهنی بیماران می‌کنند، تصور می‌کنند انگوهای رفتار و افکار بیمار از ذهنش پاک شده‌اند، اما عملاً موفقیتی به دست نمی‌آورند. علتش این است که دانش لازم را درباره پدیده‌های روانی ندارند.

هم فروید اشتباه می‌کرد، هم پاولف. هر دوی آنها با استفاده از تکنیک‌های خاص می‌خواستند اساسی تفکر انسان را تغییر دهند.

آنها نسبتاً موفق شدند، اما نه در رابطه با تغییر دادن مبنای طبیعت فرد. هیچ یک از روش‌های روانشناسی نمی‌تواند انبوه وجودهای هوشمندی را که درون یک فرد لانه کرده‌اند شکست دهد.

یک استثنا در این امر وجود دارد. وقتی تعلیم و تربیت سنتی در یک خانواده مورد سهل‌انگاری واقع شود، این مورد پیش می‌آید. همین‌طور، اگر یکی از این اشباح هوشمندی که درون شخصیت فرد لانه کرده است در راستای شکل‌گیری طرز تفکری که او برگزیده است قوی‌تر از الگوی پیشین عمل کند، آن فرد به آسانی مفعول شستشوی مغزی واقع می‌شود. در اینجا کشمکش میان اک و فردی که نمی‌تواند آخرین ارزش‌های سنتی خود را ترک گوید پیش می‌آید. عناصر بیگانه‌ای که از آنها سخن گفتیم حاضر نمی‌شوند جایگاه خود را درون فرد ترک کرده و از حیطة آگاهی وی خارج شوند. آنها نومیدانه تا آخرین ذره نیرویشان برای برقرار نگه‌داشتن کانال ارتباط خود با این جهان می‌جنگند.

معمای الهامات و بینش‌هایی که بیشتر قذیسین و عرفا درباره آن این همه مطالب نوشته‌اند، به ندرت چیزی جز ملاقات با همین اشباح هوشمند است. اینها خود را به قذیسین و سایر کسانی که در زمینه‌های الهامی به سر می‌برند می‌نمایانند. آنگاه هر کدام که دارای قوی‌ترین تأثیرات بر روی فرد باشند، ظاهر شده و پیام‌ها و گفتگوهای را گزارش می‌کنند؛ این افراد شفا می‌دهند، راهنمایی می‌کنند و موجب برخی توهمات دیگر در اطرافیان

می‌شوند که عموماً توسط نیروی کل ترغیب می‌شوند، تا جائیکه خود شخص عملاً باور می‌کند که آنچه می‌پندارد در این واقعیت به شهود در آمده است.

سنت، به همراه ایمان در مذهبی که اذهان توده‌های مردم را با چهره‌های پر قدرت تاریخی خود جهت بخشیده باشد، مواضع دفاعی درون شخص را از سر راه ورود این جمعیت عناصر هوشمند برمی‌دارد. استفاده از این شیوه به منظور اعتلای معنوی خطاست، بذری که به این ترتیب در اعماق وجود شخص کاشته می‌شود تا روزی که جوینده به فراسوی طبقات فیزیکی و روانی اوج نگیرد به رشد خود ادامه خواهد داد. از لحظه‌ای که او بتواند سفر روح کند و به جهان‌های بالاتر راه یابد، اجتماع این اشباح هوشمند او را ترک خواهند گفت. آنها دیگر نمی‌توانند جزئی از او باشند، زیرا او پیوندهایش را با گذشته و آینده گسسته است و کارهای او مسیر هموارتری را می‌پیماید.

به عنوان مثالی که در آن هجوم این عناصر بیگانه به خوبی مشهود است، آثار شیکسپیر از بهترین نمونه‌ها هستند. ایفای نقش هاملت برای هر بازیگری بی‌نهایت دشوار است. اقدام به این عمل معمولاً ماوراء تحمل هر کسی است که مبادرت به ایفای این نقش می‌کند. مشهور است که هر بازیگری که این نقش یا هر نقش دیگری را در این تراژدی عهده‌دار شود، نگون پخت می‌شود. این در خصوص تراژدی معروف مکبث شیکسپیر نیز مصداق دارد.

اینگونه است آن تار و پودی که در اعماق شخصیت هر فرد زنده‌ای می‌تند. باید فراموش نکنیم آنانی که به حیات بعدی انتقال یافته‌اند قادر

نیستند برای کسانی که در جهان فیزیکی زندگی می‌کنند به منزله استحاله دهنده عمل کنند. این خطائی است که در دنیای امروز مقیاسی عظیم از توده‌های مردمی را فریفته است. آنها بر این توهم اصرار می‌ورزند که یک شخصیت انسانی که از این جهان در گذشته و در یکی از کالبد‌های اثیری، ذهنی و حتی معنوی سکنی گزیده است، می‌تواند مستقیماً به آنان کمک کند. یعنی با وجودی که فقدان کالبد فیزیکی، حاکی از این است که حوزه فعالیت آنان دیگر در سطوح مادی عملکرد مستمر ندارد، باز هم اهالی طبقه فیزیکی در این جهان منتظر معجزه ایشانند.

در هر صورت، این یک پندار حقیقی نیست، زیرا این شخصیت‌ها صاحب ابزار فیزیکی که لازمه ارتباط با اهالی جهان فیزیکی است، نیستند. هر فردی که در اینجا زندگی می‌کند می‌باید از یک کالبد جسمانی که به منزله ابزاری جهت بیان آن چیزی است که در جهان ماوراء می‌گذرد، استفاده کند. او این جسم را با تولد بر تن می‌کند و هنگام ترک آن با یک کالبد فیزیکی دیگر اتخاذ می‌کند، یعنی هنوز در زمره اولیاء در نیامده است. چون دیگر قادر به حفظ کالبد فعلی خویش نیست و یا در یکی از کالبد‌های اثیری (اختری)، علنی، ذهنی و یا اثری در طبقه مربوط به همان کالبد مسیر حیات را ادامه می‌دهد. اکنون او ابزاری است که خدا در همان طبقه‌ای که اکنون در آن مسکن گزیده است، می‌تواند از آن سود جوید، ولیکن او نمی‌تواند خود را توسط ابزار وجودی شخص دیگری که در جهان فیزیکی سا هر جهان دیگری که زندگی می‌کند متجلی کند. تنها کسی که کمال معنویش در حدی است که می‌تواند، مادامیکه یک کالبد فیزیکی را در زمین

کسی که لقب **ماهانفا** را دارد، تجلی الهی خدا روی زمین است. وظیفه و مسئولیت او این است که روح‌هائی را که آمادگی لازم را کسب نموده‌اند، برای اقامت ابدی به سرچشمه الهی بازگرداند. بنابراین، آموزش‌های اک نه کاری با بازگشت عیسی دارد، آن چنان که در مسیحیت آمده است و نه میتره یا که در شرق بازگشت بودا را گویند. سایر ادیان هم در دایره اعتقادات خود همیشه مقوله‌ای تحت عنوان بازگشت یک ناجی موعود را بازگذاشته‌اند که برقراری سعادت و صلح جاویدان در زمین را موقوف به ظهور وی می‌دانند.

فراعنه سرزمین کهنسال مصر باستان، هم یک خدا قلمداد می‌شدند و هم فرزند خدا. تمامی آنچه درباره عیسی مسیح نقل شده در شرح حال کریشنا، مسیحای هندو نیز آمده است. آدمیان بی‌شماری از طریق درک سرچشمه الهی، خدا شده و خدایان بسیاری به جایگاه انسان نزول نموده‌اند. مهر-خدایان آسیا، لقب مسیحا را حمل می‌کردند، چون این یکی از القاب بسیار باستانی است که مردم دوره‌های پیش از مسیحیت به کار می‌بردند. ما می‌توانیم این خدا-ناجیان را در مذاهب گوناگون ردیابی کنیم، منجمله، اسیریس<sup>۱</sup> در مصر باستان، میترا<sup>۲</sup> در پارس، آدونیس<sup>۳</sup> در یونان و آتیس<sup>۴</sup> در فریجیه<sup>۵</sup> نام یکی از ممالک باستانی آسیای صغیر است. این ناجیان در زمین

اشغال کرده است در همه طبقات هستی به‌عنوان ابزار خدا عمل کند همانست که لقب **استاد حق در قید حیات** دارد.

وقتی **استاد حق در قید حیات** این طبقه را ترک کرد، دیگر قادر نیست در ظرفیت بک کائال تجلی برای جهان فیزیکی عمل کند، بلکه جانشین اوست که این مسئولیت را به عهده می‌گیرد. به این ترتیب، استادانی که به مراتب بالاتر عروج کرده‌اند قدرت اندکی در این جهان دارند. فهمیدن این واقعیت برای چلا بسیار اهمیت دارد.

فقط **استاد حق در قید حیات** است که عهده‌دار وظیفه استادی درون و استادی بیرون است. سایر استادانی که نقش آنها ایجاب می‌کند پس از کناره‌گیری از این مقام، هنوز در طبقه فیزیکی فعالیت کنند، کالبد فیزیکی‌شان را برای هر مدت زمانی که لازم باشد حفظ می‌کنند. این دسته از قدیسین افکار به منظور معینی اینجا می‌مانند؛ همکاری با **استاد حق در قید حیات** و کسانی که قادر باشند در مدار آنها سهیم شوند. این استادان هرگز خارج از دایره **استاد حق در قید حیات** تصمیم نمی‌گیرند، زیرا **عصای قدرت** اک را به دست او سیرده‌اند و این نشانه اشراف قدرت او بر هر کس دیگری، چه در این جهان و چه در بهنه ملکوت آسمان‌ها است تا زمانی که یا جسم خاکی خود را ترک گوید، یا از سمت خود استعفا کند، اما خواهد به فعالیت **معنوی** خود در این جهان ادامه دهد.

کسی که **عصای قدرت** اک را پذیرفته باشد می‌تواند **ماهانفا** شود. این یک لقب معنوی است که اشاره دارد به بالاترین مقام معنوی که هنوز در این جهان زندگی می‌کند و وظائف **استاد حق در قید حیات** را عهده‌دار است. هر

<sup>۱</sup> Osiris

<sup>۲</sup> Mithra

<sup>۳</sup> Adonis

<sup>۴</sup> Attis

<sup>۵</sup> Phrygia

زیستند، پیام خود را موعظه کردند، زیر بار خشونت جان سپردند و مانند یکدیگر به منکوت قیام کردند.

جالب توجه این است که اک هرگز با توده‌های عظیم بشریت سروکار نداشته است. برای فهمیدن این مطلب باید به محدودیت‌هایی که در وضعیت آگاهی انسانی وجود دارد نظری بیاندازیم. این وضعیت آگاهی که در اینجا مورد نظر ماست از طبیعت مادی است.

جای تعجب است که یک فرد معتقد باشد مادیت جوهر تمامی فعالیت‌های معنوی باشد. طبیعتاً یک چنین استنباطی هرگز نمی‌تواند به حقیقت نزدیک باشد، چون به انتهای منفی محور قطبین اتصال دارد. یعنی در تصاحب و تحت نفوذ قدرت کل قرار دارد.

مثلاً یکی از کسانی که تقاضای پذیرش در اک را می‌گیرد، می‌پرسد: آیا لازمست میهمانی‌هایش را تعطیل کند، چون می‌گفت اغلب اشخاصی که به دیدارش می‌آمدند در میهمانی او مشروبات الکلی صرف می‌کردند. او تصور می‌کرد دست برداشتن از این عادت بر وی تجمیلی شده است. تا آنجا که به من مربوط می‌شد، هیچ تفاوتی نمی‌کرد او این کار را بکند یا نکند. اما آنچه بر من روشن شد این بود که برای او، این موضوع مهم‌تر از اک بود.

در این برهه مهم‌ترین نکته‌ای که یک چلا باید در نظر داشته باشد، همین است که برای تماس با روح الهی چه بهائی مایل است بپردازد، اینکه من چقدر مطالب در این باره بنویسم یا تا کی درباره آن سخن بگویم، چندان تفاوتی به حال چلا نخواهد کرد، مگر خود وی مایل باشد برای دستیابی به

حقیقتی بالاتر از افق فعلی‌اش فداکاری کند. بیشتر چلاها با این دیدگاه به اک نزدیک می‌شوند که ببینند برایشان چه کاری انجام می‌دهد، یعنی با همان انتظاری که توده‌های مردم به مذهب خود نگاه می‌کنند. این عملاً یک رفتار همگانی و مشترک بین افراد بشر است، زیرا بسیار معدودند کسانی که بفهمند فرار بر این نیست که خدا در خدمت بشر کار کند، بلکه بشر باید در خدمت خدا باشد. وعده و رشوه دادن به نفس انسانی بزرگترین انحرافی است که متافیزیسین‌ها و مذهب‌یون، طی قرن‌های متمادی، خلق کرده‌اند. همه در طلب اجابت خواست‌های نفس حقیرشان خدا را جستجو می‌کنند، اما هرگز از خود نمی‌پرسند چه کاری را می‌شود برای خدا انجام داد. جواب این سؤال در هر لحظه، بر هر فردی روشن است.

به همین دلیل خدا را به خدمت دستیابی به سعادت دنیوی طلبیدن کربه‌ترین صورت مادیگری است. اما این یکی از تئوری‌های مردم پسند روانشناسان بود که در قرن نوزدهم با جلوه‌های تهنیتی بر روی سلامتی، ثروت و آرامش خیال به توجیه کشیده شد. طبقه متوسط بزرگترین هدف این مفاهیم تازه بودند که آغازگر آنها فروید، فینیاس کوئینزی،<sup>۹</sup> جرج برکلی،<sup>۱۰</sup> برگسون<sup>۱۱</sup> و چند تن دیگر بودند. مری بیکرادی،<sup>۱۲</sup> نورمن وینسنت

<sup>۹</sup> - Phineas Quinsby

<sup>۱۰</sup> - George Brekley

<sup>۱۱</sup> - Bergson

<sup>۱۲</sup> - Mary Baker Eddy

پیل<sup>۱۲</sup> و بسیاری از شعبه‌های تفکر جدید هم راه آنها را ادامه دادند، در حالیکه گروه‌های هندی هم با وعده‌های موفقیت‌آفرین فلسفه تفکر مثبت و هجوم به غرب تبلیغ و ترویج این افکار را تسریع کردند. باور درمانگران، هاله بینان، پیشگویان و رهبران نهضت سلامتی، ثروت و آرامش خاطر، هم چون علف سبز از همه جا سر بر آوردند.

اشاعه این طرز فکر موجب می‌شود ظهور اک و ابلاغ مجدد پیام سوگمخاد کشمکش شدیدی را برانگیزد. همه کسانی که در درجه اول نگران سلامت و روزی بیشتر بوده و در جستجوی یک حل‌المسائل جیبی برای دستیابی به آرامش ذهن به سراغ اک می‌آیند، انتظار ترمیم دارند. اما به محض رسیدن به وضعیت بی‌شکوفائی معنوی خود که در آن به نظر می‌رسد همه عوامل غنیه آنها بسیج شده‌اند، به جای اینکه انگیزه‌های خود را مرور و ارزیابی مجدد نمایند، بی‌درنگ طریق اک را ترک گفته در صده جستجوی طریق دیگری برمی‌آیند. این افراد فراموش کرده‌اند که با ورود به طریق اک، کارهای آنها تسریع شده است. بنابراین، هرگونه مشکلی که می‌باید گشوده شود تا این آخرین تناسخ آنها باشد، سر راهشان قرار خواهد گرفت.

اینها وقتی به جایی می‌رسند که دیگر باید از آخرین مانعی هم که بین آنان و خدا واقع شده است دست بردارند، از اک دست می‌کشند. این واقعه بارها و بارها تکرار شده است. معنای این اقدام این است که آنها هنوز در

جهان مادی جستجو می‌کنند و چیزی نمی‌خواهند مگر وابستگی به چیزهایی که برایشان آسایش و رفاه زندگی بشری را به ارمغان می‌آورند. یکی از نیرنگ‌های قدیمی که فرد از آن آگاه نیست، اما کل بنا آن کاملاً آشنائی دارد، اینست که با استفاده از ارزش‌هایی که در اک مطرح هستند، یعنی هرگونه ملاکی که انحصاراً خدائی و معنوی است، رفتارهای دنیوی خود را توجیه کند. به همه توصیه می‌کنم از این اقدام صرف‌نظر کنند، چون هر بار که مرتکب این خطا شوند، عواقب ناگواری در انتظارشان است، پدیده دیگری که در طریق اک با آن روبرو می‌شویم نگرش خود و همه چیز به نحوی است که گویی در یک خلأ نگاه می‌کنیم. معنی این واژه طبیعت تهی بودن است؛ حالی از هرگونه خودتشخیصی و مستقل از عناصری که آن را ساخته‌اند. با این تصویر، مفهوم خلأ پیوسته‌ای که صرف حضور خداست، قابل فهم، فثال و مؤثرتر می‌شود. (هیچی) و (خلأ) با هم تفاوت دارند. در توضیح یک فرد نمی‌توان گفت: «دیگر (هیچ) چیز ندارد»، چون او صاحب تمامی ارکانی است که نفس و شخصیت او را می‌سازند. اما خلأ معنی دیگری دارد.

خلأ به معنای خالی بودن، یک معنای نسبی هم دارد. هر آنچه در قید هستی باشد نسبی است، یعنی در تناسب با چیز دیگری وجود دارد؛ هر چیزی در ارتباط با منظوری معین هستی یافته و صرفاً به خاطر آن دوام دارد. با این حال، خلأ واقعاً یک ( ) است و هیچ نسبیتی با چیزی ندارد. به عبارت دیگر، مکان اصلی همه چیزهاست. به این ترتیب، هر چیز دیگری در تناسب با آن هستی دارد، اما (آن) مشروط به نسبت با هیچ یک از آنها

نیست. این خلأ همان است که در اک به عنوان اقیانوس عشق و رحمت می‌شناسیم و این تصویری است که از یک چلا انتظار می‌رود.

این اقیانوس عشق و رحمت وضعیتی است که در آن هیچگونه آرایشی از اشیاء، قابل ایجاد و هیچ پدیده‌ای ممکن نیست. در این وضعیت، فقط یک نیروی لطیف (ناملموس) و تجلی نیافته جریان دارد. این (بالقوه) سوگماد نام دارد و فرزند، زاده یا جوهر آن، هر چه که خطابش کنیم، روح الهی با اک نامیده شده است. این اک است که حیات و جهان‌ها را می‌آفریند. از آنجا که خلأ حیطة غیاب کامل هرگونه جلوه‌ای است، حس کردنش امکان پذیر نیست. این مقوله در نخستین فصل از کتاب شریعت‌کی سوگماد تحت عنوان دفتر توزا به توضیح کشیده شده است.

نکته جالب توجه، بنابر آنچه در شریعت‌کی سوگماد آمده است، اینجاست که، مبدأ تجلی به مکان و زمانی در گذشته تعلق نداشته است، بلکه اینجا و هم اکنون در ذهن چلا در حال ایجاد است. در هر لحظه از بیست و چهار ساعت، تصویری از جهان که در مطابقت با تصویر دریافتی ما از آن است در ذهن ما بیدار می‌شود و در لحظه بعدی متحل می‌شود. این تصورات همانند امواجی در اقیانوس ذهن هستند که از متن آن برمی‌خیزند تا دوباره در همان متن متحل شوند.

این دیدگاه فراسوی نفوذ عناصر بیگانه‌ای است که در ابتدای این فصل بحث شد. آن هنگام که چلا به این درک نائل آمد، به مرحله‌ای در مسیر شکوفائی معنوی خود رسیده است که بی‌آموزد چگونه از تأثیر این عناصر هوشمند مصون بماند. او در می‌یابد که این خلأ، یا همان که گفتیم مکان

حضور الهی است، واقعیتی است که خانه حقیقی او نام دارد و مسیری از نفوذ هرگونه عناصر مادی با روانی است. چلا رهایی یافته و دیگر هرگز نیاز به بازگشت به جهان‌های مواد فیزیکی و روانی را نخواهد داشت.

شکستن نفس، که چیزی جز یک توهم در جهان‌های تحتانی نیست، بیدار شدن است که لازمه رستگاری است. اک موردی جز این به چلا پیشنهاد نمی‌کند. کسی که بیدار شده باشد، دیگر «هن» حقیری را که نفس آدمی است باور ندارد و در این هنگام است که از اعتقادات می‌گریزد و می‌تواند توزیع کننده هدایای سوگماد باشد.

شاخص‌هایی که زائیده کارما هستند رفته رفته رنگ می‌بازند و در طی دوره‌ای طولانی از تمرینات معنوی اک، کاملاً محو می‌گردند. چلا در هر طبقه‌ای که باشد، در می‌یابد که بر طریق پاکی قدم می‌گذارد در جهان واقعیت‌ها سفر می‌کند و دفعاتاً به جهان خلأ، که به عنوان سرچشمه الهی می‌شناسیم، وارد می‌شود.

هر آن کس که غافل از این حقایق در جهان‌های ماده زیست می‌کند، چیزی جز رنج‌ها و تسلسل دوره‌های دردناک مرگ‌ها و توندها و هر آنچه بی‌آمد آنهاست نمی‌یابد. استاد از همه درگیری‌های جهان‌های تحتانی آزاد و رها است، هیچ کس قادر نیست در ارسال پیام اک توسط وی مداخله کند. مدت‌هاست که او بیدار شده و در جهان‌های بهشتی به سر می‌برد و در عین حال، از شکل فیزیکی خود به منزله ابزاری سود می‌جوید که از طریقش نیروی اک به جهان‌های بیرونی راه می‌یابد.

به این ترتیب، آنچه آدمی بدان همت ورزیده است به جهان‌های روانی تعلق دارد، درحالی‌که دسترنج خدا در جهان‌های معنوی حاکم است. مثلاً، اصول اخلاقی که از قوانین طبقهٔ اثیری است، بر این واقعیت استوار است که برای هر بشری ممکن است به درجهٔ بالاتری توسعه یابد، البته تنها از نقطه نظر عاطفی، چون عاطفه اصلی است که طبقهٔ اثیری بر مبنای آن استوار است. این قانون می‌گوید، بشر می‌تواند نظام زندگی و روابط خود با دیگران را بر مبنای عشق و قدرت بنا کند. همهٔ تناقضات این قانون اثیری در این است که این دو نشانهٔ متضاد یکدیگر می‌باشند به طوری‌که امکان رشد و توسعه در راستای تجربهٔ هر دو آنها، در آن واحد میسر نیست. هنگامیکه ظرفیت قدرت را در خود افزایش می‌دهیم، ظرفیت عشق ورزیدن در ما کاهش می‌یابد و بالعکس، ... تا جائیکه با رشد قابلیت عشق ورزیدن، دیگر واجد شرایط لازم جهت احراز قدرت نیستیم.

بشر دوستان اظهار می‌کنند که نیروی عشق بر قدرت پیروز می‌شود، اما این چنین نیست. بعضی‌ها هم ادعا می‌کنند قدرت می‌تواند عشق را به اسارت روابط انسانی وارد کند. در واقع، هیچیک از اینها حقیقت ندارند. بشر دوستان<sup>۱۴</sup> هم چنین می‌گویند، عشق «خوب» است و قدرت «بد». معذالک این یک طبقه‌بندی معنوی به طور اکید نیست، بلکه به جهان اثیری تعلق دارد. پس باید در نظر داشته باشیم که این یک قانون طبقات روانی است که ما با آن سروکار داریم، نه سطوح بالاتر حیات.

بسیاری از مردان بزرگ تاریخ با بکارگیری این قانون، ظرفیت رهبری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود را پرورش داده‌اند. بزرگترین نمونه‌های تاریخی تجربهٔ انسانی در حیطهٔ عشق و قدرت، عیسی و هینلر بوده‌اند، ولیکن آنچه در وضعیت این دو مظهر تاریخی نمایان است، صرفاً نهایت نیک و زشت در عالم تجربهٔ انسانی است. اما این هم یک قدم در حیطهٔ قوانین اثیری است که ما، هم اکنون برداشته بودیم. با این وجود، بشر همیشه سعی می‌کند چاهی از فراموشی در کیهان حفر کند که در میان آن همهٔ کردارش، چه نیک و چه زشت، ناپدید شود. این خطای بزرگ تاریخ بشر بوده است.

ما برای اثبات رابطه یا اختلاف میان عشق و قدرت، قصد نداریم یک دیدگاه جامعه‌شناسانه در پیش گیریم، بلکه از این جایگاه به آن می‌نگریم که عشق را در وضعیت انسانی به منزلهٔ یک نیروی عاطفی می‌شناسیم، در صورتیکه قدرت از قماش نیروی اراده است. اینها زندگی بشر را تا چه ارتفاعاتی صعود می‌بخشند؟ فقط تا مرز جهان بعدی. هر کس به منظور بالا بردن خود در جهت جهان‌های الهی از هر یک از این دو نیرو به تنهایی استفاده کند، خودش می‌تواند توسعهٔ معنوی خود را ارزیابی کند. اگر او مایل باشد فقط به جهان اثیری برسد و آن را به مثابهٔ کمال معنوی خود بپذیرد، باید از به کارگیری عشق و قدرت به عنوان «انگیزه» خوشنود باشد. اما از طرف دیگر، او با انتخاب این طبقه، حد بسیار پائینی از اک را برای شکوفائی معنی خود قائل شده است. زیرا هدف حقیقی او باید خداشناسی باشد و بس.

در اینجا، آنچه به عنوان مبحث بنیانی **اکنکار** مطرح است، اساساً در جهت شناخت طبیعت شرایطی است که حاکم بر زندگی و سعادت بشر است.

از جمله مواردی که رابطه تنگنایی با این مقوله دارد انحرافات پنج گانه ذهن است که بزرگترین نقش را در ایجاد شرایط زندگی بشر در این جهان داراست. این نفسانیات همواره نتیجه‌ای توأم با ناخوشنودی به دنبال دارند که آدمی را نهایتاً به ورطه این سؤال می‌کشاند که، «من کیستم؟»

اگر فرد در مسیر عشق سفر می‌کند، الزاماً این سؤال کیهانی را از خود خواهد کرد، اما اگر در راستای قدرت حرکت می‌کند، انتظار این سؤال بیشتر از او می‌رود که، «من کیستم؟» به هر صورت، این سؤالات فقط منجر به درون‌گرایی فرد می‌شوند.

این دو سؤالی که چلا می‌پرسد در زندگی معنوی او بسیار اساسی هستند، اما او باید بی‌آموزد که با مطرح کردن این دو سؤال، به یکباره پاسخ نهانی را دریافت نخواهد کرد. وقتی درباره طبیعت معنوی بشر سخن می‌گوئیم، صحبت از چیزی بالاتر از آرزوهای مادی آدمی است. تفرقه‌ای که میان خویش انسانی و خویش معنوی او برمی‌خیزد، بی‌نهایت مهم است. او کدام یک را حق اولی‌تر خواهد داد؟

پاسخ درست، «هیچ کدام» است. او باید در واقع به فکر تدبیری باشد که هر دوی این خویش‌ها را در مسالمت و موازنه با هم آشتی دهد. این دو خویش، هم چون تن و جامه‌اش متناسب یکدیگرند. وقتی در جهان فیزیکی زندگی می‌کنیم ناچاریم از خویش انسانی خود استفاده کنیم، درحالی‌که قابلیت‌های بالاتر را در وجود معنوی خود توسعه می‌بخشیم. لازم است که هر یک از این وجوه، افزایش دهنده وجه دیگر باشد.

بنابراین، درمی‌یابیم که انکار برای آن اقلیتی است که نه از فشر روشنفکران جامعه‌اند نه عوام. طرق الهی برای آن گروه خاصی کاربرد دارند که مایل باشند برای آن از همه چیز خود دست بشویند. افراد پر مشغله، متفکرین و ثروتمندان در پیروی از طریق اک دچار مشکلی خواهند شد که زائیده درگیری آنها با جهان‌های تحتانی است. همانگونه که ربازار تارز یک بار گفت، «کسانی که بنده حواسند، آنان که به کار و شغل و تجارت دل بسته‌اند و آتانی که در سمت نگاهبانی دولت و ثروت خود در این جهانند، هرگز بهشت را رؤیت نخواهند کرد.»

پس چه کسی بهشت را خواهد دید؟

فقط آنهایی که خدا را در زندگی خود پذیرفته باشند. کسانی که واقعیت را در انکار و از طریق ماهاننا جستجو می‌کنند. هر چلانی این را درمی‌یابد که استاد حق در قید حیات نور دهنده و ابزار میدانی است که می‌باید از میانش عبور کند تا خدا را بیابد. به غیر از این راهی برای ورود به جهان‌های بهشتی وجود ندارد. او تنها کسی است که در تمام طول تاریخ متجلی بوده و فردیت<sup>۱۵</sup> و جامعیت کیهانی<sup>۱۶</sup> در کامل‌ترین بیان خود در وی جلوه می‌کنند.

استاد حق در قید حیات به تنهایی عمل می‌کند؛ او قانونی بر خویشتن است. او هر آن چه را میل داشته باشد انجام می‌دهد، هر چه بخواهد دارد به

<sup>۱۵</sup> Individualism

<sup>۱۶</sup> Univetsalism



میل خود به این جهان می‌آید و می‌رود و انتظار لطف و بذل محبت از هیچ بشری ندارد. همچنین، کسی هم نمی‌تواند او را از انجام اراده‌اش باز دارد. اگر او از سختی‌ها و شدائد رنج ببرد به انتخاب خود و بنا به دلیلی است که خود از آن آگاه است. او اعطا کننده متعال مائده‌های زمین و آسمان است، ولیکن هرگز در بافت کننده نیست، چون همیشه بهای آن چه را که می‌گیرد می‌پردازد. وطن او همه جهان‌هاست. تنها عشق عظیم اوست که وی را با همه افراد و هر موجود زنده‌ای پیوند می‌دهد. او در عین حال که ارباب نوع بشر است، خدمتگزار همه مردم است، اما هرگز اسیر بندهای انسانی نیست. او، پیش از رسیدن به مقام استادی همه پیوندهای انسانی‌اش را ترک گفته است. با این وجود، هرگز در انجام وظیفه‌اش کوتاهی نکرده و هیچ دینی را نپرداخته رها نمی‌کند. عشق او با عدم وابستگی کامل همراه است و با عشق ورزیدن به این منوال، هر چه بیشتر و بیشتر و عشق خالص الهی را بر سر آدمیان می‌بارد. بسیاری این چنین می‌پندارند که با وی پیوند عشقی گرم و خصوصی دارند و با او در زندگی‌های گذشته در خدمت یک علت واحد همراه بودند. این افراد سعی دارند عشق او را به خودشان تا حد یک عشق شخصی و انسانی کوچک بشمارند، اما او هرگز ابراز احساسات نمی‌کند، بلکه تنها عشق تبار می‌دارد. به هم چنین، او هرگز دیگران را بر این نمی‌دارد که تمایل احساسی و عاطفی به وی داشته باشند، بلکه عشقی غیر وابسته از آنان انتظار دارد.

استاد از ابتدای زمان در زمین همراه یکسایک چلاها بوده است و در عین حال، همراه سایر کسانی که در هر سیاره دیگری زمبسته‌اند، او در هر

بار زندگی که در این جهان‌ها سپری کرده است، سازمان کالبدی تازه‌ای را پذیرفته است. این همیشه اک بوده است که هستی استاد حق در قید حیات را در این جهان و سایر جهان‌ها موجب گشته. این صرفاً اک است که در هر دوره‌ای با کنار رفتن یک استاد، قدرت خویش را از او به جانشین وی تفویض می‌نماید.

استاد پیشین، به تقویم زمینی، همیشه در تاریخ اول آبان ماه، مطابق با بیست و دوم اکتبر، سمت خود را ترک و جانشین وی عصای قدرت اک را می‌پذیرد. وقت دقیق این جایگزینی، نیمه شب و در دوره قوس کامل ماه و محل آن دره شانگتا<sup>۲۷</sup> در شمال تبت، نزدیک رهبانگاه کاتسوپاری است. این مراسم در چشم‌اندازی در مجاورت الهام‌کده تیرمر،<sup>۲۸</sup> تحت نظارت خردمند باستانی، یائوبل ساکابی برگزار می‌شود که سنش ماوراء تصور بشر معمولی است.

پیران و اساتید نظام باستانی و ایرانی در مراسم انتقال ردای قدرت اک از یک استاد به جانشین وی حضور می‌یابند. اینها استادان مشهور اک و محافظین شریعت کی‌سوگماد در معابد حکمت زرین می‌باشند، بزرگانی چون؛ فویی کوآنتز، راهب اعظم دیر کاتسوپاری، یائوبل ساکابی، رهبر مافوق الطبیعه شهر معنوی آگام دس؛ رامی نوری، در معبد حکمت زرین در سیاره زهره؛ گوپال داس، در طبقه اثیری؛ شمس تفرین، طبقه علی؛ توآرت ماناگی، طبقه ذهنی؛ لانی تسی در طبقه اتری و جو چیانو در طبقه روح.

<sup>۲۷</sup> Shangta

<sup>۲۸</sup> The Oracle of Tirmer

تمامی فرمانروایان طبقات گوناگون درون نمایندگان خود را به این مراسم ارسال می‌دارند تا به استاد حق در قید حیاتی که عصای قدرت اک را تحویل گرفته و لقب **معنوی ماهانتا** را می‌گیرد، تبریک گویند. سپس، استاد اک در طی نخستین سفر رسمی خود به جهان‌های مختلف، توسط یک‌ایک این فرمانروایان پذیرائی و خوش آمد گفته می‌شود.

علاوه بر اینها، هیئت نه نفره **اساتید پنهان** اک که مسئول حفظ و آموزش اسرار جهان‌های **معنوی** هستند با او بیعت می‌کنند. این **اساتید** مسئول جمع‌آوری **حکمت اسرار** و فراهم آوردن آن در عظیم‌ترین کتب مقدسه کیهان، تحت نام **شریعت‌کی سوگماد** می‌باشند.

آن گاه، **استاد حق در قید حیات**، در کالبدی نازده خدمت خود را از سر می‌گیرد و هر روحی را که امکان شکوفائیش فراهم آمده باشد به جهان‌های بهشتی باز می‌گرداند. وظیفه او در حیطه فعالیت‌ها و اصلاحات اجتماعی نیست و هر چند به عنوان مظهر کامل یک انسان اجتماعی در جامعه بشری ظاهر می‌شود و همواره آماده است تا تمامی همت خویش را برای کمک به آنهایی که نیاز به کمک اجتماعی داشته باشند به کار گیرد، معذالک هیچ وظیفه‌ای را در چهار چوب امور اجتماعی و سیاسی بشر عهده دار نیست. او فقط به سعادت **معنوی** بشر علاقمند است و امیدوار است که نوع بشر در همین عمر به سویش بشتابد و پیش از اینکه مرگ به سراغش آید رهائی **معنوی** حاصل کند.

**استاد** هرگز با تمرین ریاضت و تحمل سختی‌ها سر موافقت ندارد. او اصرار دارد که هر کسی توجه خویش را به واقعیت مرگ فیزیکی و ذهنی

معطوف نگاهدارد. هر کسی که خود را تسلیم خودآزاری و یا برعکس تن‌پروری کند، یک **استاد** نیست. همین طور، یک **استاد** هرگز از دیگران طلب تأمین معاش نمی‌کند؛ او خود به تأمین معاش خود می‌پردازد و همین طور به چلاییش اجازه کاهلی و تقاضای حمایت از دیگران را نمی‌دهد.

یک **استاد** هرگز به منظور نمایش دادن برای عموم اقدام به معجزه نمی‌کند. ممکن است او در مواردی خاص و به طریقی محرمانه دست به معجزه بزند ولیکن این اعمال همیشه از چشم عامه پنهان باقی خواهد ماند. این یکی از قوانین مطروحه در میان جمع **اساتید حق نظام باستانی** و ایراگی است که هرگز به منظور جلب پیروان از معجزات استفاده نکنند. استادان نظام‌های تحتانی معجزه می‌کنند، بیمار شفا می‌دهند و بسیاری اعمال دیگر که انجام آنها در شأن یک **استاد حقیقی** نیست، مگر در مواقعی که اضطراری بوده و به دلائلی باشد که انجام این معجزات قطعاً اقتضاء نماید.

اولین وظیفه **استاد** اک اتصال روح‌ها به جریان اک است. او بر خلاف بسیاری از کسانی که با دادن پذیرش ابزار ارتباط پیروان خود با مصادر بی‌شمار آگاهی می‌شوند، می‌گذارد تا خود چلا شایستگی مراتب وصل را در **اکنکار** کسب کند. علت آن هم این است که خیلی‌ها خطاب می‌شوند، اما معدودی از میان آنان برگزیده خواهند شد. با این علم، **استاد** بسیار مراقب است که به چه کسی وصل در **اکنکار** را اعطا کند و نمی‌گذارد کسی برای آن داوطلب شود مگر اینکه از آمادگی خود برای آن کسب اطمینان کرده باشد.

دوم اینکه **استاد حق در قید حیات** می‌باید راه را به واصلین نشان دهد، چون پیروان او محسوب می‌شوند. از آن جائیکه در واقع تنها گروه کوچکی

این بخشی از کارهای پنهانی است که او انجام می‌دهد. هیچ کس مجاز نیست به حجره‌های پنهان حریم او وارد شود و بخش‌های ظریف و دقیق کار او را ببیند. کار ویژه او در ارتباط با چلاهای خود او است، اما او برای تمام نوع بشر نیز کار می‌کند. هیچ موجود زنده‌ای، چه در این جهان و چه در سیارات دیگر در سراسر طبقات الهی، در سایر صور فلکی و کهکشان‌های دیگر، کیهان وجود ندارد که از منافع حضور استاد حق در قید حیات برخوردار نشود. حیطة این سمول، طبقات معنوی بی‌شماری را هم که فراسوی طبقات تحتانی هستند در بر می‌گیرد.

گاهی مردم شکایت از این دارند که چرا استاد نتواندی را که دال بر اقدامات او هستند به جهانیان نشان نمی‌دهد، اما آنها حتی خبر هم ندارند که در موارد بی‌شماری، او از حوادثی چون زلزله‌های مخرب و مصیبت‌ها و بلایانی جلوگیری می‌کند که می‌توانست زندگی بشر را با خطراتی مهیب مواجه سازد. اما او هرگز در صدد کسب اعتبار در جهان بیرون نیست و بهتر می‌داند که مردم حتی ندانند که این تلاش او بود که موجب نجات میلیون‌ها نفر شد.

او بر مجموع برکات نور، صوت و عشق الهی در این جهان می‌افزاید و هر موجود زنده‌ای از این برکات سهم می‌برد. لازم نیست کسی به بررسی متدهائی پردازد که او برای منظورهایش به کار می‌بندد، کافی است نگاهی به روشنگری‌ها و برکاتی بیندازید که در اثر حضور وی در جهان پدیدار می‌شود.

راه را از میان حلقه‌های وصل فرا می‌گیرند، فرصت مناسبی پیدا می‌کنند که در آموزش‌های اکبر برای سمت معلمی پرورش یابند. کلید ورود به جهان‌های بهشتی منحصرأ در اختیار استاد حق در قید حیات قرار دارد، اما توسط این دسته از واصلین فرصت بزرگی پدید می‌آید تا بسیاری از روح‌هائی که در راستای این طریق سرگردان بوده‌اند راه را بیابند. بدون استاد، هیچ روحی نخواهد توانست راه رهائی از چرخه تولد و مرگ را بیابد. او ممکن است بتواند تا نواحی اول و دوم از جهان‌های بهشتی برسد، اما در آنجا متوقف شده و قادر به حرکت بیشتر نخواهد بود. تنها استاد حق در قید حیات باقی راه را می‌شناسد و حکمت و کمک شخصی او اساساً ضروری است.

بزرگترین نقش استاد شفاعت‌کننده و رهائی‌دهنده برای همه روح‌ها از چرخ همیشه در گردش آنها گانوان<sup>۱۶</sup> است، اما در عین حال او یک معلم است. او تعلیماتی را در زمینه دانش سفر روح آموزش می‌دهد که در هیچ کتاب دیگری فاش نشده است.

**استاد حق در قید حیات سرمشق نور و صوت الهی است.** عملکرد اولای او آوردن نور و عشق به دنیا است تا همه بتوانند از این دو جنبه از سوگند بهره‌ور شوند. منظور این نیست که فقط چلاهای او از نور و صوتی که درون آنها برپاست برخوردار شوند، بلکه تمام عالمیان از حضور او همین نفع را می‌برند.

استاد ابزار دست سوگماد است تا به واسطه‌اش امرزش و برکت به جهان و چلاهایی که به سوی او می‌آیند برسد. اما هر آنچه به زندگی چلا وارد شود، می‌باید به منزلهٔ منافعی صد در صد شخصی در مسیر شکوفائی معنوی خودش قلمداد شود.<sup>۱۰</sup>

\* واژه‌ای که در زبان انگلیسی برای ثبوت شخصیت‌هایی که در ابتدای این فصل بحث شده به کار رفته است، Entities است. کلمهٔ Entity در این زبان به معنی هر منبع هوشیاری مستقلی است که چه خودآگاه و چه ناخودآگاه به اختیار، عوبت مستقل خود را از سایر وجودها نمود می‌دهد. بدیهی است که در مصدر جریان حیات آن، یک روح واقع است. ولیکن بعد از آنکه در قالب یک کالبد معدنی، گیاهی، حیوانی و انسانی مستقر می‌شود، دیگر واژهٔ روح بدان اطلاق نمی‌شود. تا زمانی که این روح در مراتب تحتانی آگاهی مثل معدنیات و گیاهان واقع است، معمولاً لفظ Entity به آن تعلق نمی‌گیرد. اما یک انسان، حیوان و یک شیخ همگی زیر معنای این کلمه قرار می‌گیرند.

لازم به تذکر است که تقریباً همهٔ کسانی که در رؤیت‌ها و تجربیات فوق‌الطبیعهٔ خود با یک وجود از جهان‌های دیگر روبرو می‌شوند، اظهار می‌کنند که «روح» دیده‌اند. هر چند می‌توان گفت که به‌رحال یک روح در رأس امور حیات آن واقع است، اما روح به معنای مطلق، تنها در طبقهٔ روح قابل رؤیت است و مادامیکه در یکی از کالبد‌های روانی مثل بدن اثیری، علی و یا ذهنی به سر می‌برد از دیدگاه فیزیکی، یک شیخ محسوب می‌شود و به این برنیب، در زمرهٔ وجودهایی قرار می‌گیرد که در اشاره به آنها از واژهٔ Entity استفاده می‌شود.

## فصل دهم:

### طرق الهی و روشن مقایسهٔ آنها با یکدیگر

هیچ بشری یا گروهی از آدمیانی که درون کیهان فیزیکی به سر می‌برند، دارای ظرفیتی نیست که در برگیرندهٔ جامعیت کلّ خدا باشد. از این نظر، حتی فردی که در یکی از جهان‌های سوگماد زندگی می‌کند و یا کلّ آن طبقه هم نمی‌تواند چنین ظرفیتی را داشته باشد. هر چند به نظر شگفت‌انگیز می‌آید، اما به‌رحال حقیقت دارد، زیرا حتی هیچ کدام از ناحیان و قدسیین هم هرگز نتوانسته‌اند چنین ظرفیتی از آگاهی را در خود توسعه و پرورش دهند.

در اینجا با این واقعیت روبرو هستیم که در امر تزکیه معنوی همیشه یک عنصر اضافه وجود دارد. هیچ موجودی هرگز به آن درجه از کمال که مذهبیون وعده داده‌اند دست نیافته است. چنین امری مطلقاً امکان پذیر نیست، چون تمامیت خدا آن چنان کلان است که ما صاحب قوه خیال کافی برای تصور نامحدودی آن نیستیم. اگر کسی بتواند به ابدیت فکر کند و کمترین درک ممکن از آن را داشته باشد، حتی اگر بتواند یک نظر کوتاه به درون آن بی اندازد، شاید بتواند یک چشم انداز جامع از خدا را ببیند. معذالک، این هم درک کامل خدا محسوب نمی‌شود.

علی‌رغم هر عقیده‌ای که داشته باشیم، ظرفیت پذیرش خدا در زندگی افراد بسیار اندک است. با این وجود بسیاری از معلمین و اساتید این نتیجه را پس از تجربیات دشواری تحصیل کرده‌اند. اینها کسانی هستند که چلهای خود را تا آخرین مراحل تجزیه و تحلیل مشکل خودشان نگاه می‌دارند. بالأخره، یکایک ما به دو راهی زندگی معنوی خود خواهیم رسید که می‌باید دوباره آرزوی ما برای رسیدن به جهان‌های بهشتی اقتضا کند یا راه اکتکار را بپذیریم و مسیر خود را ادامه دهیم یا به الگوهای اعتقادی فرسوده پستیین خود بازگشت نماییم.

عده زیادی بی‌اینکه واصل شده باشند این انتخاب را انجام داده و قدم در مسیر اکتکار می‌گذارند و به همین دلیل هم من غالباً اصرار می‌کنم چلهای حداقل دو سال پیش از تقاضای پذیرش وصل، منابع اطلاعاتی اکبر مطالعه کنند. بسیاری از گوروهای هندی از ترس اینکه مبادا یک فرد چلهای یک گوروی دیگر شود، در اولین برخورد او را واصل می‌کنند. چلهای یک چنین

پذیرشی را چندان جدی تلقی نمی‌کند و گورو برای حفظ کردن او به سختی می‌افتد.

چنین واقعه‌ای نباید پیش بیاید. اما یک طریق بسیار ظریف و دقیقی است و تا روزی که فرد این را دریابد، چندان پیشرفتی نخواهد داشت. برای مثال، خانمی از طریق پست تقاضای شفا کرده و همراه آن ده دلار هم به عنوان اهدائی فرستاده بود. بعد از مدتی نامه دیگری نوشت و تقاضای سترداد اهدائیش را کرد. چون به گفته او، دعائی که در محضر یکی از قدیسن مسیحی کرده بود پیش از اینکه نامه اول را بفرستد اجابت شده و فرد مبتلا شفا یافته بود.

ظرافت کار اکبر در همین جاست که حتی پیش از اینکه این جنم تقاضای خود را روی کاغذ بنویسد، کار خود را آغاز کرده بود. اما او برای حصول اطمینان بیشتر از یکی از قدیسن هم تقاضای کمک کرده بود. او آگاه نبود که تقاضایش از آن قدیس هرگز نمی‌توانست جز در ذهن او انجام شود درحالیکه تقاضایش از اکبر در همین جهان هم رسمیت دارد.

آرزوی شگفت‌انگیز چلهای برای برداشت کردن از منبع الهی یکی از وقایع تاریخی به بهترین نحو به مثال درآمده است. بریتانیا در سال ۱۷۵۹ میلادی فرانسه را در کپک شکست داد و به این ترتیب، آزادی از حاکمیت فرانسوی‌ها و سرخپوست‌ها را در مستعمرات ساحلی اقیانوس اطلس برای انگلیس موجب شد. با کمال تعجب، چند سال بعد، انگلیسی‌ها یک

امپراطوری را یا شرکت در یک کنفرانس در پاریس از آن خود کرد، اما با این کار مستعمرات ساحلی اقیانوس اطلس در آمریکا را از دست داد.

این امر در خصوص چلاها نیز مصداق دارد، چون بعد از اینکه اعتقاد می‌یابد که **استاد** به او آزادی عطا کرده و از او تقاضا می‌شود که مسئولیت وظیفه‌های را برای او در این دنیا به دوش گیرد، کنار می‌کشد. طبیعتاً هر استادی این را می‌داند و اعتماد چندانی به **آگاهی** انسانی بشر ندارد. وقتی بشر به وضعیت‌های بدوی **آگاهی** ذهن رجعت می‌کند در ترس و شک زندگی می‌کند. در این شرایط برای هر کسی دشوار است که خود را از درون وضعیت **آگاهی** انسانی بیرون کشد.

واجرا مانجوشری،<sup>۱</sup> استاد بزرگ حق، این واقعیت را قرن‌ها پیش در حین زندگی در سرزمین پارس آموخت. حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، او کوشش کرد **اکنکار** را آشکارا به مردم پارس بیاموزد، ولیکن آنها بیش از حد در میترائیسم خود تحت فرمان هخامنش اول غرق شده بودند. او سعی کرد **اکنکار** را به منزله یک مذهب حقیقی تأسیس کند، ولیکن به فرمان پادشاه دستگیر و بعد از یک محاکمه ساختگی برای اعدام به دست سربازانی سپرده شد که او را به تکه تخته کهنه‌ای به شکل «E» بسته و هدف تیرهای آتش قرار دادند.

او **استاد حق** در قید حیات زمان خود بود. پیروان اندک او با کسب اجازه از نگهبانان پادشاهی جسد وی را در غاری دفن کردند. صبح روز بعد،

پیروانش او را در غار نیافتند و بلافاصله به بحث و جدل پرداخته و یکدیگر را به سرقت جسد وی متهم کردند.

ناگهان صدائی نزاع آنها را قطع کرد. «فرزندان من، چرا بر سر قطعه‌ای جسم خاکی با یکدیگر می‌جنگید؟ من شما را ترک نگفتم و هرگز نه شما بی من خواهید ماند و نه باقی دنیا.»

واجرا مانجوشری در خرقه‌ای که با نوری کور کننده نالو می‌کرد در مقابل آنها ایستاده بود. او برای مدتی معادل بیست و پنج روز به آموزش آنها پرداخت و سپس ماتاکس روراکا،<sup>۲</sup> شگاک‌ترین عضو این گروه کوچک پیروان را مأمور کرد ردای رهبری معنوی آنان را به تن کرده و وارث سمت **ماهانتا** گردد. سپس به جهان‌های معنوی صعود کرد تا جایگاه خویش را در میان **پیران نظام باستان و ایرانی** برگزید.

تاریخچه **استادان** اک در این جهان هیبت انگیز و فراسوی درک ذهن انسان است. اسناد کهن مندرج در کتیبه‌های کاداث<sup>۳</sup> در رهیانگاه کاتسویاری، تاریخ **استادان** اک را در سراسر کیهان نشان می‌دهد. البته این اسناد شامل کسانی که در سایر سیارات و صور فلکی هم انجام وظیفه کرده‌اند می‌شود.

در فصل دیگری از این کتاب، تاریخ این **اساتید** حیرت‌آور را مطالعه خواهیم کرد. هر چند، همین قدر اشاره می‌کنم که این بزرگان چهره محرکه

<sup>۲</sup> - Matax Roraka

<sup>۳</sup> - Kadath

<sup>۱</sup> - Vajra Manjushri

پشت پرده در تمامی وقایع برجسته تاریخ بشر بوده و مسئول تغییرات عمده‌ای در کیهان‌های مادی و معنوی هستند. استادان حق نمایندگان خدایند و هر کدام از آنها که در این جهان زندگی می‌کند، خدامردی قلمداد می‌شود که مقامش بالاتر از تمامی دیگر استاتید است، بدون توجه به اینکه سمت و شرایط آنها در گذشته و حال چه بوده باشد. او نماینده خدا در این جهان و در نتیجه در همه کائنات است.

کیهان‌ها برای استاد حق در قید حیات به منزله تاکستان‌هایی هستند که او آنها را به نام سوگم‌اد مستعمره می‌سازد. او روح‌هایی را که در می‌گذرند در طبقه مناسب و در جایگاه مناسبی که برای خود در خلال زندگی زمینی‌شان کسب نموده‌اند قرار می‌دهد. او چلا را میری از قضاوت منک‌الموت، مستقیماً به جائیکه برایش مقرر شده است می‌برد. هر کجا که باشد، عزیزانش می‌توانند نزد او آورده شوند، چون او این حق را کسب کرده است. این عمل مشروط بر آن است که پیوند اتصال مشخصی بین آن دو روح وجود نداشته باشد و اگر آرزوی دوجانبه عمیقی بین این دو روح وجود نداشته باشد، کارهای آنها به پایان نرسیده باشد، نمی‌توانند در جهان دیگر با هم باشند. اما یک چلائی واقعی آن است که به قدر کافی در استهلاک کارمایش قدرت داشته باشد که بتواند پس از مرگ کالبد فیزیکی، جفت خویش را به جهان‌های بالاتر بکشاند.

مالاً، همه مجبور خواهند شد این جهان را ترک گویند، چون در اواسط قرن بیست و یکم یک فاجعه عظیم در زمین وقوع خواهد یافت. ساختار زمین که در اثر انفجارات آزمایشی اتمی ضعیف شده است در اثر

زلزله‌هایی که بیشتر آمریکا، بخش عمده ژاپن، سواحل آسیای آفریقا و قسمتی از اروپا را هم به زیر آب می‌کشد، شکسته خواهد شد. یعنی هر کس که در این نواحی باشد به احتمال زیاد نابودی خود را خواهد دید. اما اکنون، استادان حق در تلاشند که مردم را به سرعت از این طبقه رها سازند تا هرگز مجبور نشوند به زمین بازگشته و باز هم کالبد فیزیکی اتخاذ کنند.

همانطور که قبلاً اشاره شده، ما هنوز تا انهدام و سوختن کامل جهان‌های تحتانی، مطابق بشارت‌های باستانی، چندین میلیون سال وقت داریم. در این هنگام کثیف طبقات تحتانی منهدم شده و همه کسانی که در امور اک به سوگم‌اد کمک می‌کنند، به جهان‌های الهی برده می‌شوند.

در اکتکار هر کسی با وضعیت آگاهی متفاوتی روبرو خواهد بود. هیچ دو چلائی در مقابل یک سؤال که از آنها بانشخصه پرسیده شود، جواب مشابهی نخواهد داد.

مثلاً، هنگامیکه این سؤال از مردم پرسیده شود که، «هدف شما در زندگی چیست؟» جواب رایج این است: «کمک به دیگران» به علت فقدان دانش کافی، این پاسخ احتمالاً همه جا یکسان است. بسیار معدودند کسانی که دریابند این یک پاسخ صد در صد منفی است و حتی از شنیدن آن تعجب هم خواهند کرد.

به عبارتی باید گفت که چلاهای اک می‌باید به مساعدت هم نوعان خود عشق ورزند. ولیکن، آرزویی که وجود آنها را آغشته کرده است باید فقط نائل آمدن به خداشناسی باشد. اگر آنها این هدف را بیش از هر چیز دیگر در

زندگی خود مهم دارند، این احتمال هم بیشتر می‌شود که مساعدتی که هموعان آنان نیاز دارند. مهی‌تر شود.

آرزوی کمک به هموعان یک اشتیاق از طبیعت منفی است که توسط کسانی که در وضعیت‌های تحتانی مراتب توسعه معنوی خود قرار دارند، آشکار شده است. این یکی از فضائل بهتر وضعیت آگاهی انسانی است که در اصلاح‌گران اجتماعی، معلمین مدارس کودکان، جنگجویان، سیاستمدارها و خادمین همگانی اجتماعات بشر به وضوح مشهود است. با وجودی که ایرادی به این فضائل وارد نیست، معذالک به وضعیت‌های تحتانی آگاهی تعلق دارند و یک چلا هرگز این فضائل را به عنوان هدف معنوی خود در زندگی محسوب نخواهد کرد.

آنچه چلا واقعاً بدان علاقمند است، خدمت کردن به خدا در ظرفیت یک مجرا برای قدرت الهی اک است. هنگامیکه او به خدمت به مردم علاقمند باشد، هویت خویش را تنها در رابطه با وضعیت آگاهی انسانی درک کرده است. او دریافته است در ارتباط با هموعان خود، بر روی زمین کیست. این یک وضعیت مشترک بین بسیاری از مردم است که در رأس نمونه‌های آن با شخصیت‌هایی چون آلبرت شوابتر، زیگموند فروید، مود آدامز، وینستون چرچیل، توماس جفرسون، شیکسپیر، پاستور و روسو روبرو می‌شویم. هیچ انتقادی به این اشخاص و بسیاری دیگر که کاری برای بشریت کرده‌اند، وارد نیست، زیرا کمک به تسکین رنج‌های هر یک از برادران‌مان در این جهان خدمتی است بسیار قابل تحسین. ونیکن، هنوز هم در جهان فیزیکی و در سطح آگاهی انسانی مطرح است. ما باید بیشتر علاقمند باشیم برای رسیدن

به وضعیت خداشناسی تلاش کنیم تا خدمت خود را در مقیاس علت کیهانی تقدیم کرده باشیم.

جهان امروز از تاریکی، درد و افسوس آکنده است. هر فردی می‌باید خودش راهش را بیابد و خودش به تنهائی در مسیر آن قدم بردارد. این تاریکی معنوی که بر روی دنیا سایه افکنده، بیماری‌هایی را آفریده است که همه را مبتلا کرده و آدمیان را در مقابل حقایق الهی کور و کر نموده است. انگشت شماری هم که از خود علاقه نشان می‌دهند، عموماً نمی‌دانند چرا در تقلای خود برای یافتن ضریق الهی این همه زمین می‌خورند. بیشتر مردم از بیماری‌های فیزیکی و بیماری‌های قلبی رنج می‌برند و از جستجوی معنوی خود خسته و درمانده شده‌اند.

توده‌های مردم در راستای یک طریق دشوار دست و پا می‌زنند که آنها را به سوی سرنوشتی نامعلوم سوق می‌دهد. هیچ یک از آنها آزادی را نمی‌شناسد؛ آنها حتی ارباب کالبد فیزیکی خود هم نیستند و معمولاً به بردگی شغل، مسئولیت‌های خانوادگی، وظایف اجتماعی خود تن در می‌دهند. عدم آرامشی که بر جهان مسلط شده است، کاملاً قابل توجیه است. علاوه بر مشکلاتی مثل مواد مخدر و الکلیسیم، جنون‌های مذهبی و اختلالات روانی، بیماری‌های ذهنی در مقیاسی غول‌آسا در زمین در حال رواج است. «ما چرا؟»

بشر چیزی ندارد که از درون به آن پناه برد. مردم همیشه قربانی متافیزیسین‌ها و سلسله مراتب روحانیتی بوده‌اند که ادعا می‌کنند درمان همهٔ دردها و بی‌قراری‌های بشر در دست آنهاست. بودا هرگز به آن دست نیافت. مسیح یک قربانی غیر ضروری برای مردمش بود و سایر ناجیان و



پیران هم تلاش کردند درمانی برای این درد بی‌درمان بشر ارائه دهند. با توجه به اینکه از آغاز تاریخ بیش از سه هزار دین مختلف ظهور نموده است، می‌توان دید که جستجوی در جهت یافتن درمائی برای بی‌قراری بشر به نتیجه درخشانی نرسیده است.

در غیاب دانش، مردم به دین‌های مختلفی پناه برده‌اند که بهتر از این است که در تاریکی محض باشند. معمولاً بعد از اینکه مؤسسين مذاهب به مردانی صاحب بینش معنوی هستند به درون یکی از طبقات لطیف راه می‌یابند و کوشش می‌کنند در آنجا مستقر شوند، مجبور می‌شوند این جهان را ترک گویند. ادامه کار آنها به دست پیروان ناشایسته‌ای می‌افتد که معمولاً در مقابل آن بلاتکنیف هستند. به‌ندرت اتفاق می‌افتد که یکی از پیروان شخصیت‌های بزرگ به مقام استاد برسد، یعنی قادر نخواهند بود حقیقت را به‌عنوان واقعیت ارائه دهند. به این علت است که جهان هرگز بدون استاد حق باقی نمی‌ماند. یک استاد حق هرگز ادامه وظائفش را به یکی از پیروان خود نمی‌سپارد.

در حالیکه ضرورت هیچ یک از ادیان را نفی نمی‌کنیم، بهتر است بگوئیم که هیچ یک تا آنجا که یک چلای حقیقی آرزومند است او را راهبری نمی‌کنند. فقط تعداد انگشت شماری هستند که توانسته‌اند با جستجو در کلیسا و مسجد، حتی به مرحله خودشناسی رسیده باشند، تا چه رسد خداتناسی و می‌باید به خاطر داشته باشیم که انتهای راه هر تلاشی که در جهت معنویت به جا می‌آوریم، شناختن خدا است، نه صرفاً احساس کردن و فکر کردن درباره آن. علیرغم کتاب‌ها، اعتقادات و خودستائی‌هایی که در این

جهان هست، تجربه‌ای به نام شناخت خدا هم وجود دارد. ممکن است یک فرد به اصول یک کلیسا معتقد باشد، محتوای دانش کتب مقدسه این جهان را کسب نموده باشد، برای ورود به صدها نظامنامه اعتقادی صدها بار غسل تعمید داده شده باشد، اما شکوفائی معنوی حاصل نخواهد کرد، چون چیزی درباره خدا نمی‌داند. درک خدا نه از طریق تفکرات متافیزیکی میسر است نه با احساس، منطق یا هر ابزار ذهنی دیگری. این شناخت فقط با انجام تمرینات معنوی امکان‌پذیر است و عده‌ای در تمام دوران تاریخ تحت نام‌های مکاتب گوناگون همین شیوه‌ها را به کار بسته‌اند. خودشناسی تا هنگامیکه فرد سفر روح نکرده باشد برایش ممکن نیست.

بنابراین، ما مذاهب مختلف را در رابطه با آنچه یک به جستجوگر حقیقی خدا در دنیای امروز پیشنهاد می‌کند، مقایسه می‌کنیم. حداقل یک دوچین مذاهب اصولی عمده در سراسر جهان امروز وجود دارد. در گذشته‌ها تعداد بیشتری هم وجود داشتند، همچون ادیان باستانی: انیمیسیم<sup>۵</sup> (جان‌گرایی)، پلی‌تئیزم<sup>۶</sup> (چند خدائی)، آن‌تروپومورفیزم<sup>۷</sup> (فائل شدن چهره‌های انسانی برای خدا)، مانند ادیان مصری، سومری، بابلی و

۵ - Animism

۶ - Polytheism

۷ - Anthropomorphism

هیتی. مکاتب اسراری یونان؛ میترائیسم، مانئی کائیزم<sup>۸</sup> (پیروی از مذهب مانئی)، مزدائیسم؛ شمنیزم<sup>۹</sup> و نورس<sup>۱۰</sup> که مذهب سرخپوستان شمال امریکا است.

مطالعه دقیق، آشکار می‌سازد که مذاهب فعلی حاصل پذیرفتن همین ادیان قدیمه هستند که نسبت به فرهنگ، سلیقه و خلق و خوی هر گروهی از مردم به صورت‌های گوناگون امروزی درآمده‌اند. ادیان جدید عبارتند از: هندو، بودائی، کنفوسیوسیزم، تائوئیسم، اسلام، یهود، زرتشتی، سیک، الهی‌شناسی، عنوم مسیحیت، شینتوئیسم، روح‌گرائی، بهائی و مسیحیت. بزرگترین آنها به ترتیب عدد پیروان عبارتند از: هندو، بودیسم و مسیحیت که پیروان هر سه آنها از مرز صدها میلیون می‌گذرد.<sup>۱۱</sup>

همه مذاهب، فلسفه‌ها و دکترین‌های مقدسه از **اکنکار** مشتق شده‌اند. هیچ چیز نمی‌توانست بدون جوهر **اک** که از قلب **سوگمساد** به بیرون جاری است و سازمان‌های کالبدی می‌سازد، ادامه حیات را برقرار می‌سازد و روح می‌آفریند، وجود داشته باشد. بقاء تمامی شکل‌های هوشمند از **آگاهی معدنی** گرفته تا آنانی که در لباس همکاری با خدا خدمت می‌کنند در جریان **اک** نهفته است. هر یک از ادیان اصولی یک مؤسس داشته‌اند که در قالب یک

<sup>۸</sup> - Manichaeism

<sup>۹</sup> - Shmanism

<sup>۱۰</sup> - Norse

<sup>۱۱</sup> این آمار متعلق به حدود سال‌های ۱۹۶۰ میلادی، یعنی حدود بیش از سی سال پیش است.

کالبد فیزیکی به این جهان آمده و از این جهان رفته است. شاید لازم به اشاره باشد، همانگونه که در مسیحیت، عیسی را «نور جهان» خوانده‌اند در شرق بودا را «نور آسیا» خطاب کرده‌اند. پیروان هر دینی به پیشوای خود لقبی کمابیش با همین محتوی داده‌اند. اما ماهانتا، استاد حق در **قید حیات** به لقب «نور کیهان»<sup>۱۲</sup> ملقب است.

تا هنگامیکه مذهبی استادی زنده که در کالبد فیزیکی زندگی کند و قادر باشد در کالبد روحانی خود هم انجام وظیفه نماید نداشته باشد، یک مذهب مرده قلمداد می‌شود. این اصل در خصوص همه ادیان صادق است. معنی این واقعیت این است که هر یک از **استادان معنوی** که در این جهان قدم گذاشته و آموزش داده باشد، دانشی را در تناسب با سطح دانش و **آگاهی** توده‌های مردم همزمان خودش آشکار کرده است. این امر در خصوص زرتشت، بودا، مسیح و سایر غول‌های **معنوی** تاریخ مصداق دارد. اما در رابطه با **استاد حق در قید حیات**، این مقوله مصداق نمی‌یابد.

**استاد حق در قید حیات** در کالبد **معنوی** اش محدود به زمان نمی‌شود. او آفا و امگا است، حاصل نطفه‌ای است که در پاکی منعقد شده در کالبد و شکل فیزیکی و در تطابق با قوانین طبیعت پرورش داده شده و مآلاً در همین کالبد جهان را ترک می‌گوید. ممکن است به خاطر انجام مأموریت‌های معینی برای برهه‌های طولانی زمان از این کالبد نگهداری کند یا بعد از مدت کوتاهی این ستاره را ترک گوید و به خدمت در جهان‌های **معنوی** مشغول شود. بعضی‌ها مطابق معمول عمر می‌کنند و بعضی هم با مرگ‌های

<sup>۱۲</sup> - Light of the Universe

خشونت‌آمیز روبرو می‌شوند. این مأموریت آنهاست که تعیین می‌کند چه مدت در کالبد فیزیکی باقی می‌مانند.

هر استاد حقی می‌باید هنگام دریافت رنای معنوی در مراسم وصل که آئین پذیرفتن عصای قدرت است، شرکت کند. او باید در یک آئین جمعی در حضور استادان معنوی گذشته و هیئت نه نفری اساتید ناشناخته و استاد خودش اعلان کند که در خلال مدتی که لقب ماهانتا را حمل می‌کند، وظائف مربوطه را به جا می‌آورد. پس از پذیرفتن عصای قدرت، هیچ راهی برای شانه خالی کردن از زیر بار وظائف ماهانتا وجود ندارد.

در خلال این مراسم است که اک نازل شده، وارد استاد می‌شود و به او قدرت کلام خدا را عطا می‌کند. او از طریق این قدرت به یک تجلی واقعی از خدا بدل می‌شود و این وضعیت را در تمام زندگی‌اش در زمین و سراسر کیهان‌های خدا حفظ می‌کند. غیر از استادان اک هیچ نظامی از استادان معنوی به این قدمت و قدرت نیستند. هنگامیکه در قالب تن زندگی می‌کنند، مرنبی و راهنمای انسانیت و ناجی نوع بشر هستند.

به هر ترتیب، ادیان جدید و کارکرد آنها از قرار زیر است:

۱- هندوئیسم: این مذهب اکثریت مردم هند و یک مثال عالی از پلی‌تئیسم (چند خدائی) است. خدایان اصلی آنها عبارتند از: برهما، شیوا و ویشنو. کتب مقدسه آن وداها و اوپانیشادها هستند. طرح اصلی آن وصل به شعور فلکی<sup>۱۳</sup> است که حاصل روشننگری

ارکان عقلاتی شده و فرد را تا طبقه ذهنی که منزلگاه برهما است بالا می‌برد. مشتقات این مذهب شامل انواع یوگاها، ودانتیسم و شاخه‌های بی‌شمار دیگری می‌شود.

۲- بودیسم: بودیسم بر مبنای آموزش‌های یک شاهزاده نیالی به نام سیدهارتا گائوتاما به وجود آمد که بودا شد. او حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌زیست. علاوه بر بیروانی که خارج از آسیا زندگی می‌کنند در شرق بیش از دویست میلیون بودائی وجود دارد. این مذهب شامل شاخه‌های ماهایانا در شمال آسیا است که تأکید بر رستگاری و مراقبه دارد. فرقه‌هایمانا حافظ آموزش‌های رهبانی بیروان نخستین است و در نواحی جنوب شرقی آسیا رواج دارد. دن یکی دیگر از شاخه‌های بودیسم است که نقطه عطفش درون‌نگری، خودآزمایی و نجات است. لامائیسم تبت، ترکیبی از بودیسم و اعتقادات بدوی آن سرزمین است.

محور اصلی آموزش‌های بودیسم بر جزء ذهنی آدمی استوار است. در اصل، این مذهب از هندوئیسم منشعب شده است و پدیده‌هایی مانند ساتوری<sup>۱۴</sup> به معنای روشننگری و شعور فلکی را از آن به عاریت گرفته است. هر دوی اینها پدیده‌های ذهنی می‌باشند. بیروان این مذهب به ندرت می‌توانند خود را تا آن طیفه برسانند.

۳- کنفوسیونیزم: در واقع این یک مذهب نیست، هر چند در زمره آنها محسوب می‌شود. کنفوسیوس، یا کلونگ فو تسه،<sup>۱۵</sup> پایه گذار آن بود و طرح آن بر مبنای سیستمی از احکام اخلاقی است که به منظور مدیریت صحیح امور انسانی ایجاد شده است. کنفوسیوس که در قرن ششم پیش از میلاد می‌زیسته است، یکی از مقامات رسمی حکومتی چین بود. آثار او از آن ارزش‌های معنوی که به آن نسبت داده‌اند برخوردار نمی‌باشند و در آنها هیچ سرریخ عمده‌ای که حاکی از سفر روح یا طریقی که به خدا بیانجامد وجود ندارد.

۴- تائوتیسم: تائوتیسم هم مثل بودیسم ششصد سال قبل از میلاد پدید آمد. محور اصلی این مذهب کتاب تائوته‌چینگ، اثر فیلسوف اسطوره‌ای چین، لائوتسه است. تائو یعنی راه؛ طریقی؛ مسلک و اساس اعتقادات نخستین تائوتیسم بر این مبنا استوار بود که امور انسانی می‌باید «طریق» طبیعت را در پیش گیرد (از قانون طبیعت تابعیت کند). این مذهب تأکید بر اتخاذ سکوت، مراقبه و برطرف کردن تقلب، نفسیات و اشتیاقات مفروض دارد. زمینه پیدایش بسیاری از انجمن‌های اسراری چین، توسط این مذهب میسر شده است. اما در هیچ کجای آن اشاره‌ای به سفر روح و صعود به کانون الهی به چشم نمی‌خورد. اشاراتی هم که در خصوص خدا و جنبه‌های الهی شده بسیار مبهم است.

۵- اسلام: واژه اسلام به معنای «تسلیم شدن یا خاموش بودن در برابر اراده خدا» است. این مذهب توسط محمد ص، پیامبر اسلام تأسیس گشت که در خلال قرن ششم میلادی در مکه متولد شد. احکام اخلاقی مسلمین در تمامی جنبه‌های دنیوی و مدنی زندگی نفوذ می‌کند. وظائف چهارگانه یک پیرو اسلام عبارت است از: اقامه نماز در جهت شهر مکه، خودآزمونی، احیای رمضان به همراه یک ماه روزه و حج مکه در صورت امکان. دادن صدقات و خیرات هم از جمله موارد توصیه شده اسلام است.

در موارد فوق رهنمود چندانی برای رسانیدن فرد به اقالیم معنوی دیده نمی‌شود و به این اشاره اکتفا شده است که یک فرد با به کار بستن عنصر ایمان و اعتقاد، پس از مرگ به فردوسی برده می‌شود. به جز این در قرآن، کتاب مقدس مسلمین، اشاره مستقیمی به چگونگی احراز مقامات خداشناسی دیده نمی‌شود.

۶- یهودیت: یهودیت قدیمی‌ترین دین یکتاپرستی در دنیاست. پیروان آن خدائی به نام یهوه را نیایش می‌کنند که مقام متعال همه یهودی‌های اصولی است. کتاب مقدس پیروان یهودیت عهد عتیق خصوصاً تورات یا پنج سفر اول انجیل و تلمود، مجموعه احکام و تعبیرات عرفی و شرعی یهودیان است که بعدها تدوین شد. نظامنامه آنها عبارتست از خلاصه تجربیاتی که یهودیان طی ۳۵۰۰ سال اندوخته‌اند.

خاورمیانه آورد که آنان را از وضعیت بدوی به فرهنگ محیطی نظام یافته‌تری ارتقاء دهد. از میان این قوم نظام خردمندان شرق ظهور پیدا کرد که در تاریخ به نام «مغان» مشهور شدند. اما در این آموزش‌ها هم اشاره‌ای به جریان صوتی اک نمی‌یابیم در حالیکه مبنای تعالیم خالصه می‌باید بر این دو ستون، یعنی نور و صوت الهی، استوار شده باشد. دین زرتشت هم یک مذهب دوگانه است، اما در معنویت حقیقی و خالص، هیچ اعتباری برای اهریمن یا هر آنچه زشت، شیطانی و معانی مترادفه آن باشد، وجود ندارد و هیچ نشانه دوگانه‌ای به سوگمخاد اطلاق نمی‌شود.

۸- سیکیزم: مذهب سیک یکی دیگر از ادیان اقلیتی است که عمدتاً در پنجاب هند زندگی می‌کنند. مؤسس آن گورو نانک در قرن پانزدهم میلادی بود. او معاصر کبیر، شاعر عارف بزرگ هندو بود و با آموزش‌های اکنکار هم برخورد کرد و آنچه از آن می‌دانست تعلیم داد. انحراف او از مسیر اک زمانی اتفاق افتاد که پنداشت بعد از نه نفر جانشینی که از پیروانش بودند، دیگر گوروی زنده‌ای ادامه دهنده آموزش‌هایش نخواهد بود. به این ترتیب، «گرانت صاحب»، کتاب مقدس سیک‌ها برای همه پیروان نقش «گورو» را پیدا کرد، همانگونه که انجیل در نزد مسیحیان. گورو نانک تنها قدیسی بود که در این مذهب ظهور کرد. او توانست به وضعیت‌های بسیار بالائی از آگاهی دست یابد، ولیکن هیچ کس قادر نبود از او پیروی کند. با این وجود در آموزش‌های او هم

تعالیم اسرارای یهودی‌ها کابالا نام دارد. کابالا عبارتست از دکترینی که شامل تعبیرات اسرارای کتب مقدسه یهود و تفکرات متافیزیکی در باب مقام متعال، بشر و وجودهای معنوی است. این مجموعه به دو بخش تئوری و عملی تقسیم شده است. بخش کاربردی آن حاوی دستورالعمل‌هایی در خصوص کاربرد طلسم‌ها و جادوشکن‌ها است. بخش تئوری آن هم خود شامل دو قسمت «دگماتیک» و «لفظی»<sup>۱۶</sup> است. اما در کل آموزش‌های یهودیت نشانه‌ای از استفاد زنده و جریان صوتی اک دیده نمی‌شود.

۷- دین زرتشت: این مذهب توسط خردمند پارسی، زاراتوسترا، که بعدها به نام زرتشت مشهور شد در شرق سرزمین پارس تأسیس و ترویج شد. متن اصلی مکتوبات مقدسه آن زند-اوستا نام دارد که مجموعه‌ای از آثار زرتشت است. در حال حاضر مشاعر بر آن پارسیان هند هستند که به آتش پرستان موسومند، چون به آتش و خورشید به منزله مظهری از مقام متعال نگاه می‌کنند. این پروردگار متعال در دین زرتشت اهورامزدا یا اورمزد نام دارد. زمینه اصلی نوشتجات آنها بر اساس کشمکش ارزش‌های دوگانه نیکی و زشتی یا نور و تاریکی است.

تاریخ ظهور زرتشت به حدود ششصد سال پیش از استحاله زمان از عصر باستان به عصر حاضر باز می‌گردد. در آن زمان زرتشت که یک آریائی بود، دینی را برای مردم پارس و

نشانی از نور و صوت، آنگونه که در تعالیم اک آمده است، یافت نمی‌شود.

۹ الهی‌شناسی<sup>۱۱</sup>: این یک سیستم آموزشی فلسفی-مذهبی است که در ادغام با تجربیات شخصی مادام بلاواتسکی شکل گرفت. روی هم رفته، محتوای آن شامل بعضی از حکمت‌های شرق است که تقریباً تمامی آن بر مبنای وداها و اوپانیشاده‌ها استوار است. این جنبش هیچ سروکاری با اکنکار ندارد، چون مؤسس آن چیزی درباره‌اش فاش نکرده است. در این مسلک هم جریان صوتی کاملاً مورد اغماض واقع شده است.

مادام بلاواتسکی یکی از مقامات بلند پایه نظام کبیر برادری سپید است که ستاد مرکزی‌شان در هیمالیا واقع است. این نظام جزئی از سلسله مراتب معنوی در این سیاره از طبقه فیزیکی است که به تصدی از جانب استادان حق مراقبت از روند تکاملی جهان را عهده‌دار هستند.

۱۰- علوم مسیحی: این یکی از شاخه‌های مسیحیت ارتدکسی (اصولی) است که بیشتر از سایر شعب مورد شناسائی واقع شده است. این شاخه در واقع یک پروتست (اعتراض) دیگر در مقابل ناخوشنودی عمومی جهان از مسیحیت مدرن است. مری بیکر ادی، بینانگذار علوم مسیحی، معتقد بود همه گناهان، دردها،

بیماری‌ها، شیطان، زشتی، همه و همه توهمات ذهنی می‌باشند. کتاب آموزشی اصلی او، کلیدی بر دانش و سلامت، دکترینی است از الگوهای قیاسی متافیزیکی حاکی از اینکه شفا در تمامی ساخت‌های زندگی فرد امکان پذیر است، به‌ویژه در مورد بیماری‌های جسمانی و سلامت تن. به‌جز این، گستره‌ای که جنبه معنوی داشته باشد در این دکترین مطرح نشده است.

۱۱- شینتوئیسم: منشأ این کیش باستانی در غبار مقاطع دور دست تاریخ گذشته محو شده است. تا قرن پنجم میلادی، سنت شینتو فقط به صورت شفاهی آموخته می‌شد و هیچگونه مدرک مکتوبی برای آن وجود نداشت. به‌هر حال در ژاپن شکلی تغییر یافته از شینتوئیسم باقی مانده است که ۵۳ میلیون پیرو دارد.

این کیش عبارتست از دسته‌ای آداب و رسوم که شامل هجرت، فستیوال‌ها و نیایش خدایان متعددی می‌شود. این سنن از درون سیستم‌های بدوی نیایش طبیعت، ریشه گرفته و بعدها با تأثیرپذیری از بودیسم، مذهب رسمی ژاپن را تشکیل داد.

در شینتوئیسم هیچگونه سیستم اخلاقی و معنوی به چشم نمی‌خورد، مگر تأکید زیادی که روی زندگی تشریفاتی و نظافت جسمانی نهاده شده است. تا حدود قرن هفتم میلادی یک الهه آفتاب مورد شناسائی و نیایش بود تا اینکه امپراطور به یک چهره فناپذیر تبدیل گشت و جایگاه خدایان را اشغال نمود. از آن پس

صورت حکومتی شینتونیزم سازمان داده شد تا به آن وسیله فلسفه وجودی دستگاه حکومتی توجیه و تجلیل شود. بعد از جنگ جهانی دوم، این دیدگاه ملغی اعلام شده و امپراطور حاضر الوهیت خود را انکار نمود.

۱۲- جانیزم: این هم یکی دیگر از مذاهب عتیقه هند است. آخرین آموزگار کبیر آنها که تیرتهانکاراس<sup>۱۸</sup> خوانده می‌شد، ماهویرا بود که در قرن ششم قبل از میلاد زندگی می‌کرد. جانیزم دربرگیرنده بسیاری از مفاهیم فیلسوفانه ادیان هند است. اصل نخست آن اتخاذ رفتار سیاست عدم خشونت در مقابل تمامی اشکال حیات است. این رفتار، از حشرات و سایر جانوران زنده گرفته تا آدمیان را در بر می‌گیرد. یعنی هیچ موجود زنده‌ای نباید کشته شود و هیچ صدمه‌ای نمی‌باید به طبیعت وارد شود. بنابر اصول جانیزم، جهان ابدی است و از میان شش مرحله نیک و زشت عبور می‌کند، ولیکن ما در افکار می‌دانیم که جزئی از طبیعت خدا این است که در خلال یوگاهای اعظم، طبقات تحتانی را طی دوره‌هایی پی در پی منهدم نموده و مکرراً بی‌آفریند. جانیزم استاد زنده ندارد و در کتاب مقدس آن، عشوه تامبارا، هیچ اشاره‌ای به نور و صوت مشاهده نمی‌شود. عمده فلسفه جانیزم با کارها و اصل اساسی آن، «به هیچ کس نزنند مرسان» سر و کار دارد.

۱۳- مکتب اصالت روح: این جنبش از زمان جنگ جهانی دوم در نتیجه بحران‌هایی که تمام سیاره زمین با آنها روبرو شد آغاز گشت. محتوای اساسی آن بر محور تماس با جهان‌های روانی توسط عامل واسطی به نام احضار کننده روح دور می‌زند. این تماس در سطح ابعاد سه جهان بالاتر از فیزیکی و عمدتاً طبقه اثیری برقرار می‌شود. مکتب واقعی اصالت روح به تناسخ معتقد نیست. آغاز آن در اواسط قرن نوزدهم به اهتمام خواهران فاکس در نیویورک رخ داد و عمده رشد آن مدیون تلاش‌های اندرو جکسون دیویس می‌باشد. روح رحلت کرده به مکانی می‌رود که فلسفه اصالت روح آن را تموزستان<sup>۱۹</sup> می‌نامند. این مکان در ناحیه‌ای میان لایه‌های مجاور زمین و اولین ناحیه از طبقه خالص اثیری واقع است.

۱۴- مسیحیت: این آشناترین دین در دنیای غرب است و توسط پوئس رسول آفریده شد. او کلام عیسی را بنابر آنچه خودش از مسیحیت می‌فهمید به دنیا فروخت. او نه در ابتدا یکی از پیروان عیسی بود و نه هرگز او را دیده بود. مثل هر دین دیگری در این جهان، صورت حقیقی کلام رهبر اصلی آن در معرض عموم قرار داده نشد. مسیحیت، مراتب رضایت میلیون‌ها نفر را فراهم آورده است، ولیکن، مانند هر گروه مذهبی دیگری، نقاط ضعف بسیاری هم دارد. کتاب مقدس آن عهد جدید انجیل بوده و شامل

بشارت‌هایی است بر مبنای آموزش‌های عشق و عمل صالح رهبر زنده مسیحیت، عیسی مسیح، ارنیه معنوی خود را به دست شمعون پتر سپرد، اما پس از درگذشت او سلسله معنوی آن منقطع گشت.

در مسیحیت به نحوی از نور و صوت سخن گفته شده است، اما بسیار مبهم و نامفهوم. کلمه که تجلی فیزیکی اک است در ابتدای انجیل یوحنا مورد اشاره قرار گرفته است، اما مشکل بتوان اشاره بدان را در جای دیگری از انجیل یافت.

ادیان دسته‌ای از آموزش‌های قراردادی هستند که جهت رشد نژادهای مختلف بشر در تطابق با دوره‌های معینی از تحول فکری و تکاملی آنها منظور شده‌اند. هر یک از ادیان هدف خود را در روز و ساعت خود محقق کرده است. در سراسر تاریخ انسانی، منظور اصلی تمامی ادیان تلاشی بوده است در جهت شناختن و درک کردن خدا، اما فقط تعداد انگشت شماری در آن به موفقیت رسیده‌اند.

هنوز آدمی باید این را بی‌آموزد که خواست‌هایش او را در اسارت آنچه مورد آرزویش است نگاه می‌دارد. اک می‌گوید، چلا می‌باید از تمام اشیاء جهان مادی گذشته باشد تا بتواند از اسارت جهان ماده خلاصی یابد. هر کسی که در طلب پاداش در این جهان باشد به اسارت آن پاداش تن در داده است. هر چه بیشتر ایثار کنی بیشتر هم دریافت می‌کنی با دریافت کردن، هر چه بیشتر در حلقوم فقر فرو می‌روی، مگر هر آنچه را که دریافت می‌کنی، ایثار کنی.

اک طریق خدا است. این اساس آموزش‌های ما در اک است. هنگامیکه آدمیان در صدد پیروی از کشیش‌ها، کاهنین و تشکیلات برمی‌آیند، یکی از انواع مذاهب را می‌یابند، ولیکن هرگز نخواهند توانست راهی را بیابند که استادان اک به منظور ورود به اقالیم الهی در اختیارشان می‌گذارند.

اکثر مردم این چنین می‌پندارند که فضائل اخلاقی لازمه رستگاری معنوی است. اما اشتباه می‌کنند. فضائل اخلاقی فقط هنگامی ارزشمند هستند که حاصل رستگاری معنوی باشند، نه برعکس. اخلاقیات هرگز ما را به معنویت نزدیک هم نمی‌کنند، بلکه تنها نشانه‌هایی هستند که در تناسب با رشد معنوی یک فرد به ظهور می‌رسند.

آموزش اصلی اکنکار این است که اگر چلا با وفاداری تمرینات معنوی اک را به جا آورد، در حین زندگی در کالبد فیزیکی می‌تواند به جهان‌های بهشتی وارد شود. این تفاوت اساسی میان اکنکار و مذاهب است. همینطور، فقط اک است که همواره دارای یک استاد زنده است، چون همانگونه که قانون معنوی بیان می‌کند، «چلانی که در کالبد فیزیکی زندگی می‌کند، نیاز به استادی هم دارد که در کالبد انسانی حضور داشته باشد».

هر سیستمی که روح الهی یا اک را مبنای کاربردهای معنوی خود قرار نداده باشد نمی‌تواند در مقابل کشش قهرمانی ذهن و مادّیگری طاقبت بیاورد. یک چلا، بدون داشتن اک در زندگی،



پیروان جدیدی بپذیرد، دیگر نیاز به حضور اساتید در جهان فیزیکی منتفی می‌شد. یعنی سوگماد می‌توانست بدون نیاز به ابزار انسانی همه کار را انجام دهد. اما آدمی نمی‌تواند توسط عاملی که در هیئت مادی حضور ندارد آموزش داده شود.

**استادی** که سازمان کالبدی انسانی را اختیار کرده باشد ضروری است، چون محدودیت‌های آگاهی چلا این چنین اقتضا می‌کند. مشکل ابلاغ پیام برای خدا راحت‌تر از این قابل حل نیست که خود را در قالب هیئت انسانی متجلی کند.

نکته اساسی بعدی در **اک**، جریان حیاتی **اک** است. **استاد حق** در قید حیات بر روی این جریان صوتی به‌عنوان پایه و اساس سفر روح، تأکید بسیاری دارد. این جریان صوتی عبارتست از مقام متعال که خود را در قالب امواج هماهنگ موسیقی الهی در همه طبقات همه کیهان‌ها متجلی می‌سازد. از طریق این امواج، قدرت حیات بخش، آفریننده و عالمگیر خدا به تمامی جهان‌ها راه می‌یابد.

رهائی کامل و آزادی معنوی کسب شده در حین زندگی در کالبد فیزیکی، اصل سوّم **اک** است. نیازی نیست تا بعد از مرگ صبر کنیم تا مطابق ادعای ادیان اصولی به رستگاری دست یابیم. در اینجا است که سایر مذاهب متوقف می‌شوند و اکتفا بر پیش می‌نازند. این آزادی از طریق انجام تمرینات معنوی **اک** به دست می‌آید و اگر در این عمر به کار گرفته نشوند، پس از مرگ، رستگاری معنوی هرگز به دست نخواهد آمد.

نمی‌تواند راه درازی را در جهت نیل به اقلیم خدائی طی کند. هر چلای پیشرفته‌ای ادعان می‌کند که بدون **استاد حق** در قید حیات، رهائی معنوی وجود ندارد. **ماهانتا** آزادی بخش معنوی است. او از طریق مدیوم‌ها کار نمی‌کند و هیچگونه وظیفه سازندگی هم در این جهان به عهده ندارد. **استاد حق** در قید حیات به این منظور اینجا است که دست یاری به سوی تمام کسانی که آرزوی یافتن خدا را دارند دراز کرده و آنها را از طریق **اک** به خانه حقیقی‌شان در نزد خدا راهنمایی کند.

هیئت اصلی قانون نامه معنوی، ضرورت حضور **استاد حق** در قید حیات را در مقام تصدی نمایندگی اقلیم خدائی از جانب سوگماد در این جهان، اکیداً گوشزد می‌کند. یعنی فقط کسی که هنوز در کالبد فیزیکی زندگی می‌کند می‌تواند به این سمت گماشته شود. این یک قانون ثابت است که فقط **ماهانتا** در کالبد فیزیکی‌اش می‌تواند به عنوان **استاد** برای کسانی عمل کند که در کالبدهای فیزیکی‌شان زندگی می‌کنند. فقط آدمی است که می‌تواند به آدمی آموزش دهد یا به او پذیرش وصل اعطاء کند. یک **استاد حق** رحلت کرده می‌تواند مسئولیت کسانی را که خودش واصل نموده است عهده‌دار باشد، اما نمی‌تواند چلای دیگری را وصل کند و پیرو تازه‌ای بپذیرد. این به معنای محدود کردن قدرت او نیست؛ این خود چلاست که قادر نیست از استادی که در ابعاد نامرئی فعالیت می‌کند رهنمود و پذیرش دریافت کند. اگر **استاد** پس از مرگ کالبد فیزیکی هنوز می‌توانست

چهارمین اصل اساسی این است که کسی که نتواند چلا را  
 واصل کرده و او را در جهان‌های درون راهنمایی کند، استناد حق در  
 قید حیات نیست. واصل شدن، یک اصل اساسی است و هیچ کس  
 نمی‌تواند بدون آن راه زیادی را طی کند و استناد حق در قید حیات  
 تنها کسی است که می‌تواند پذیرش برای وصل را صادر کند.

حلقه‌های عظیم زنجیره رستگاری معنوی عبارتند از: استناد  
 حق در قید حیات، جریان حیات اک و آزادی معنوی، این راه رسیدن  
 به خدا از طریق آموزش‌های اک است.

### فصل یازدهم:

#### قدرت تفتانی در مقابل قدرت فوقانی

ستیز روز افزون میان قدرت کل و قدرت اک در جهان‌های روانی که  
 زیر طبقه روح قرار دارند، همیشگی است. معدودی از چلاها این کشمکش را  
 شناسایی می‌کنند، اما معمولاً آن را به یک علت بیرونی مثل یک شیء یا یک  
 شخص نسبت می‌دهند.

این ستیز نتیجه بین خوب و زشت است. کل بنا به مکتوبات  
 مسیحیت و سایر ادیان، شیطان یا اهریمن است، درحالی‌که اک جوهر حقیقی  
 پروردگار پروردگاران است. اک عملاً سرچشمه الهی نیست، بلکه نخستین

خداست؛ همانی که روح القدس یا تسلی دهنده خوانده شده، روح الهی که از سریر سوگماد به بیرون جاری است.

کل همان قدرت ذهن کیهانی است، جوهر وجودی مقامی به نام کل نیرانجان که سلطان جهان‌های تحتانی است. سوگماد، کل را به منظور معینی آفرید. او سلطان قدرت منفی است و بر تخت خویش تأسیس گشته تا برای روح موانعی را بی‌آفریند که در نهایت موجب آبدیده شدن و تکامل وی در دوره‌های تولد و مرگ در چرخ هشتاد و چهار می‌شود. به عبارت دیگر جهان‌های تحتانی به مثابه کانون پرورشی برای روح عمل می‌کنند که در آنها تحصیل کرده و مآلاً فارغ‌التحصیل شده به جهان‌های بالاتر راه می‌یابد و می‌تواند در مقام همکاری با خدا، خدمت خویش را آغاز کند.

تا زمانی که روح راه اک را در پیش نگیرد، رستگاری و رهائی از جهان‌های تحتانی برایش میسر نخواهد بود. همه راه‌های دیگر به رأس سه جهان فیزیکی، افیری و ذهنی می‌انجامند، جائیکه کل نیرانجان سریر خویش را مستقر ساخته است. در آنجا عاقبت کار فرد به جای خدمت به خدا در خدمت به کل منتهی می‌شود. کل در سراسر راه شکوفائی معنوی بشر دام‌ها و موانعی را تعبیه می‌کند و با استقرار نشانه‌های خطا انگیز فرد را به جای خدا به رأس جهان‌های ذهن کیهانی، جائیکه خود در آن به سر می‌برد، هدایت می‌کند.

شیوه‌های اک بسیار ظریف و در عین حال نیرومند هستند. بر خلاف نیروهای انتظامی تشکیلات انسانی در طریق اک تحمیل در بین نیست. اک نه روح‌ها را توسط میثاق و سوگند به خود پای بند و متعهد می‌سازد و نه کسی

را به اجبار به راه خدا سوق می‌دهد. در عوض، چلا در می‌یابد که اک فقط راه خدا را نشان می‌دهد به او اشاره می‌کند و سعی در این دارد که او را به تشخیص رهنمودهای درست از غلط وادار کند.

شیوه کار کل اینگونه نیست. او اندیشه‌های اصیل فرد را مضمحل کرده و هدف او را به بیهودگی سوق می‌دهد. او از نظریات عمومی، اعتقادات سنتی، وابستگی به آرزوها، وعده‌های پر زرق و برق دولت و ثروت و خوشبختی و سعادت استفاده می‌کند. او وعده‌ها و رؤیاهای شیرینی را در گوش فرد نجوا می‌کند که همگی به منظور دور نگاه داشتن وی از مسیر اک اتخاذ شده‌اند.

اینها محک روح هستند، آزمون و آئین آب و آتشی که چلا می‌باید پشت سر بگذارد. نیکوترین جایگاهی که او می‌تواند از آن خود سازد با خدمت کردن به استاد حق در قید حیات تحقق می‌یابد و با نثار کردن جان خود در راه روح الهی اک نهایت تمتع از زندگی در این جهان را تجربه می‌کند.

در نتیجه این خدمت قدرتی تولید می‌شود که کسه به کار استهلاک تمامی کارمای چلا می‌آید، چه یک روز به اک خدمت کرده باشد، چه هزاران سال. او توسط استاد برگرفته شده و به جهان‌های بهشتی برده می‌شود، چون این جایگاه را کسب نموده است. او دریافت کننده شعی می‌شود که حاصل زیستن در طبقات بالای بهشتی است.

مهم نیست که او عملاً قادر باشد سفر روح کند یا نه، چون خدمت کردن و تسلیم خویشستن معیار پاداش در جهان‌های بهشتی است. این واقعیت که او در جهت برآوردن تمرینات معنوی اهتمام ورزیده باشد امتیازات استحقاقی او را برایش منظور نموده و به او بقاء عمر، عشق و سکونای دائمی در جهان‌های بهشتی در حوار عزیزانش عطاء می‌کند. به این ترتیب، همه چلاهای اک، حاگو - ایچیو - اک را تمرین می‌کنند که عبارتست از «هشت گوشه جهان را زیر سقف اک فراهم کردن».

چلا قربانی اشیاء مادی این جهان نمی‌شود، بلکه جان خود را در راه کمالات سوگماد نثار می‌کند. معیار بزرگی یک چلا قدرت‌های عقلانی او نیست، بلکه میل او در وقف کردن همه ارکان وجودیش در خدمت به استاد حق در قید حیات نشانه عظمت جایگاه وی است. یک چلای حقیقی کسی است که حاضر است هر چه در زندگی دارد در راه خدمت به استاد حق و روح الهی اک واگذار کند.

اک به طریقی نامحسوس تصمیمات خود را اعمال می‌کند، ولیکن معدودی بیش نیستند که آن را تشخیص دهند. تا روزی که چلا راهی برای دیدن راهنمایی‌های ظریفی که اک به او ارائه می‌دهد نیابد در زندگی با شکست روبرو خواهد شد. اک از قدرت‌هایی مانند قوانین مدنی، عرف و شرع و عقاید عمومی استفاده نمی‌کند، اینها جنبه‌های تیروی منفی می‌باشند. این نیرو که معمولاً با مقاومت و مخالفتی از جانب چلا روبرو نمی‌شود بر هوشیاری چلا غالب شده، وی را به سوی تمایلات کل سوق می‌دهد. برای جلوگیری از نفوذ این نیرو، چلا باید پیوند خود را با استاد حق با اعمال و

رفتارش در تمام لحظات نمود دهد، نه اینکه به یک تعهد کتبی، رسمی و لفظی اکتفاء کند که به سرعت تبدیل به آدابی می‌شوند در ظاهر اصیل، اما بیهوده.

چلا مجبور است مسئولیت دوره‌ای از شکوفائی معنوی خود را به استاد واگذار کند و در این بین باید بی‌آموزد که هر عملی را برای استاد به انجام برساند. تا روزی که کلیه افکار، کردار و منافعش را به نام استاد حق در قید حیات بی‌نگیرد، محکوم به سرگردانی است. اگر طریق اک را ترک گفته و به سوی راهی بی‌روند که می‌پندارد برایش مناسب‌تر بوده و عظمت بیشتری در آن بیابد، دچار خود فریبی شده و برای همیشه در لایه‌های تحتانی طبقه اثری محبوس خواهد ماند. او در آنجا باقی خواهد ماند تا روزی که دست از این جنبه‌های منفی بردارد؛ آنگاه استاد او را برگرفته و به طبقات بالاتر خواهد برد.

هر آن کس که ایمان خود را به چیزی جز استاد زنده حق بسپارد در زندگی از هیچگونه حمایتی برخوردار نخواهد شد. تا روزی که چلا زندگی درونی‌اش را به اذن استاد رها نکند، کمک چندانی به او نمی‌شود کرد. معنی این عبارت این است که فقط معدودی از چلاها به موفقیت دست خواهند یافت، چون باقی چلاها نه می‌دانند چگونه باید خود را تسلیم کنند و نه مایل به تسلیم هستند. موانع بی‌شماری بر سر راه این تسلیم ظهور خواهند کرد که بزرگترین آنها گذشتن از افتخار و تکبر است.

افتخار که از نشانه‌های نفسانیتی به نام خودستایی است از مهلک‌ترین انحرافات است که می‌تواند دام‌گیر ارکان ذهنی یک فرد شود. این حقیقت

به ویژه در امور معنوی ما مصداق پیدا می‌کند. هر کسی که به جایگاه معنوی خود افتخار کند در درجاتی به مراتب پائین‌تر از سایر چلاها قرار گرفته است. او در وضعیت کیش و مات قرار داشته و تا روزی که این انحراف مهلک را در ذهن خود تشخیص ندهد و در حضور اسفاده حق در قید حیثیات فروتنی را پیشه نسازد، این سد شکسته نخواهد شد.

یکی از جلوه‌های عمومی خودستایی، وانمود کردن به فروتنی است. کوچکترین پیروزی در نمایش حقیرترین فضیلت‌ها موجب می‌شود فرد خودستا از غرور و افتخار آکنده شود و هویت اصلی خویش را فاش سازد. احساس حق به جانبی یکی از آشکارترین و بدخیم‌ترین بیماری‌های ذهنی است که می‌تواند دامن‌گیر یک چلا شود. هر کسی که در راه حق طی طریق کرده باشد به خوبی این را می‌داند که دشوارترین و آخرین مرحله از تسلیم، صرف‌نظر کردن از نفس است. شیوه کارکرد نفس اماره که عامل غرور و افتخار است به ترتیبی است که نقطه نظر را مخدوش ساخته و همه ضرائب را طوری دست‌کاری می‌کند که فرد خود را مرکز عالم تصور کند. خودستایی طبیعت مزاحگوئی را نابود می‌کند، چون ممکن است در خلال مزاح اهانتی به جایگاه شخص خودستا وارد شود.

عملکرد اصلی خودستایی سد کردن طریق حقیقت است. این انحرافات نفسانی یکی از سلاح‌های اصلی کل است که با آن قربانی خود را کاملاً فریب می‌دهد و او را از زبستن در جهان‌های تحتانی تماماً راضی و خوشنود نگاه می‌دارد، درحالی‌که او باید در جستجوی راهی باشد که از منجلاب نیروی منفی نجات یابد.

شیوه‌های کل می‌توانند بسیار ظریف باشند. مثلاً قدیسین جهان منفی اظهار می‌کنند که عزم نموده‌اند زشتکاران را نابود سازند. در بهاگوادگیتا، کریشنا می‌گوید: «من به خاطر حمایت از نیکی ظهور می‌یابم، تا با نابود کردن زشتکاران پایه‌های نیکوکاری را استوار سازم. من از عصری به عصر دیگر تولد می‌یابم».

اکنون این دو رسالت را با یکدیگر مقایسه کنید. کریشنا به‌عنوان تناسخ ویشنو به منظور بهمودی بخشیدن به این جهان ظهور می‌یابد. اما اسفاده‌ا که می‌آید که بشر را از اسارت این جهان نجات بخشد، نه اینکه دینا را به بهشت برین بدل سازد. این از وظایف کل است و کریشنا هم که یکی از تجلیات اوست با تناسخ مکررش در این جهان، آن را در وضعیتی که قابل زندگی کردن باشد نگاه می‌دارد. این دنیا در بهترین وضعیت‌هایش هم قطب منفی هستی و مکان زشتی‌ها و آلودگی‌هاست، بنابراین، نباید در وضعیتی رها شود که قابل زیست برای اهالی‌اش نباشد. به این ترتیب، می‌توانیم این دو مأموریت را با هم مقایسه کنیم. یکی در تعلق قدرت منفی و دیگری مثبت. مانند مقایسه بین به سر بردن در زندانی که کل تلاش می‌کند به محلّ بهتری تبدیلش کند و آزاد شدن از آن زندان. مادامیکه زندانیان در زندان هستند مجبورند تدابیری پیشه کنند که زندگی در اسارت را برایشان قابل تحمل‌تر کند. بنابراین، آنانی که تمایل به خیرخواهی دارند به آنسان راه‌هایی پیشنهاد می‌کنند که زندگی در زندان را برایشان تسهیل کند. اما مآلاً آن کسی که قدرت رها کردن آنان را از این زندان دارد از راه خواهد رسید. او

آنان را آزاد کرده و می‌گوید اکنون می‌توانند بدون هیچ محدودیتی زندگی کنند.

نمایندگان قدرت منفی در جستجوی راه‌هایی هستند که روح را در این دنیا نگاه دارند. آنها تلاش می‌کنند مادامیکه روح در اینجا به سر می‌برد، دنیا را برایش قابل زندگی کنند، اما برای آزاد کردن آن هیچ اقدامی نمی‌کنند. اما استاد حق که نقش رهائی دهنده را به عهده دارد، اینجا است که به هر روحی آزادی عطا می‌کند و راهی برای صعود به جهان‌های بهشتی به او نشان می‌دهد.

گریشنا می‌گوید که برای نابود کردن زشتکاران ظهور می‌کند. این کاملاً متفاوت از کاری است که استاد اک می‌کند. او هرگز قصد نابودی ندارد، بلکه برای شفاعت و رهائی زشتکاران می‌آید تا شاید یکایک آنها را به چلایی در راه برتر بدل ساخته و دفعاً راه بازگشت به خانه بهشتی‌اش را به او نشان دهد. به این ترتیب، استاد حق روح‌های پریشان حال، گرسنه و خسته را جمع می‌آورد و به کمک اک، جریان صوتی حیات، آنها را از اسارت این جهان آزاد می‌سازد. این تفاوت اساسی مابین فعالیت‌های استادان اک و نمایندگان کل است.

بررسی بیشتر در امر این مقایسه روشن می‌سازد که قدرت منفی هم از ترکیبات کلامی برای صعود بخشیدن روح به مدارج بالاتر سود می‌جوید. برای مثال در شیوه اسراری مدیتیشن یوگی‌ها یکی از آداب باستانی را که

تکرار کلمه «اوم»<sup>۲</sup> است به کار می‌گیرند. می‌شود گفت که این تنها شیوه صعود است که یوگی‌ها از اعصار باستان تا به امروز در هنگام مدیتیشن پیش گرفته‌اند.

اگر یک دانشجوی یوگا این تمرین را پیشه کند، یقیناً به نتایجی دست خواهد یافت. اما نه در حدی که بتواند از گزند تبهکاری‌های جهانی روانی مصون بماند. او به نوعی از توازن و وقار ذهنی، نوام با احساسی از شغف از زیستن دست می‌یابد، اما فراتر از آن، دستاوردی نخواهد داشت. او می‌تواند به یکی از اهالی بهتر و مفیدتر برای این جهان تبدیل شود و در ازای آن مدتی را در گوشه‌ای ساکت از جهان انفرادی صرف کند. اما مجبور خواهد شد دوباره طی یک تناسخ دیگر به نواحی جهان ماده بازگشت پیدا کند. هر چند این وضعیت بهتری در مقایسه با بسیاری از افراد این جهان است، معذک، جایگاه نهایی یک روح نیست.

در میان یوگی‌ها بسیار معدودند کسانی که بتوانند از براهم لوک بالاتر سفر کنند. اما چلای اک می‌تواند به مراتب بالاتر از این طبقه و به درون جهان روح و مآلاً به جهان‌های خدائی اوج بگیرد. این وجه تمایزی است که به خاطر داشتنش بسیار ضروری است. هر چند یک چلا باید بسیار مراقب خطرانی که بر سر راهش کمین می‌کنند باشد تا مبادا فریب این توهم را بخورد که بالاترین راه معنوی را برگزیده است که به نواحی فناپذیری دست یافته و فراسوی دسترس چرخ هشتاد و چهار قرار گرفته است.

بسیاری از چلاها در گذشته به این اعتقاد دست یافته‌اند، اما بعدها کشف کردند که کل از نادانی آنها استفاده کرده و پرده‌ای از توهم در مقابل دیدگانشان گسترده بود که تابینایشان می‌ساخت. بعضی‌ها هم هنوز به این خطای خود پی نبرده‌اند و ممکن است تناسخات بی‌شماری را طی کنند تا به کشف این خطای مهلک نائل آیند.

هیچ روحی با استفاده از ذکر انوم (أم) و شیوه‌های یوگی‌ها نمی‌تواند قدم به فراسوی طبقه ذهنی بگذارد. تا روزی هم که طریقی اک را در پیش نگیرد، هیچ راه نجاتی به بیرون از نواحی تسلط ذهن و ماده نخواهد یافت. میلیون‌ها روح به جهان‌های زیبای اثیری و علی راه خواهند یافت و در نور پرشکوه آنجا، تجربیاتی طولانی و شعف‌انگیز خواهند داشت که حاصل کارمای نیک آنهاست، اما این همه چیزی جز گوشه‌ای از طرح زیرکانه کل نیست که همواره به اغفال او مشغول است.

اگر چه به‌گواذگیتا می‌گوید یوگی دیگر تولد و مرگ دوباره نخواهد داشت، اما این امر حقیقت ندارد. این گفته موجب اغفال فرد می‌گردد، زیرا کل با زیرکی تریبی اتخاذ کرده است که منجر می‌شود یوگی چنین بیندارد که راه رهائی را یافته است، درحالی‌که هنوز در اسارت کل باقی مانده است. این امر نه تنها در خصوص یوگی‌ها محقق است، بلکه بیشتر سیستم‌های مذهبی و متافیزیکی بزرگ فعلی که سعی دارند ثابت کنند راه نهائی را در اختیار دارند، دچار این توهم هستند.

طرقی که توسط سیستم‌های اشاره شده در بالا پیشنهاد می‌شود، بهتر از در اختیار نداشتن هیچ طریق معنوی دیگری است، ولیکن اک تنها راه نهائی است. هم پیروان سیستم‌های متافیزیکی و هم مذهبی، فقط می‌توانند تا حد معینی توسعه معنوی حاصل کنند. هر چلانی که به جهان‌های بالا سفر کرده باشد، این را می‌داند که هر چه بالاتر رود، راه بدون استاد اک سخت‌تر می‌شود. به زودی به مراحل خواهد رسید که ادامه طریق بدون حضور و مساعدت استاد حق در قید حیات غیر ممکن خواهد شد.

روبرو شدن با عرفان از هیجان‌انگیزترین تجربیات هر شخصی است، ولیکن عده بسیار کمی آمادگی ورود به زمینه‌های معنوی را دارند. آنان که آمادگی لازم را ندارند در معرض نیروهای خطرناک روانی قرار می‌گیرند که موجب بروز اختلالات عمیق عصبی، جنون سوءظن<sup>۴</sup> و شیذوفرنی (جنون جوانی) می‌شود. آنها به یک عامل مخرب برای اجنماع خود بدل می‌شوند، با این وجود مورد تحسین و تکریم رسانه‌های خبری و مقامات مسئول و با نفوذ جامعه قرار می‌گیرند. در این میان بازار و وسائط روانگردان و دایرةالبروج (چرخ ستاره‌شناسی) هم ترویج پیدا می‌کنند. اینها تأثیرات اثیری هستند که جزئی از جنبه‌های گوناگون کل بوده و برای فرد و نوع بشر مضرند. این وسائط فقط موجب باز نگهداشتن فرد در پیشرفت معنوی‌اش می‌شوند.

چلا هرگز نباید سوگماد را به صورت نقاشی مشهور میکل آنژ ببیند که در آن مقام متعال چون صورتی غول آسا از خدائی است که در مکانی از فضا بر تخت نشسته و آدمیان را با سرنخ‌هایی که در دست گرفته به این سو آن سو می‌کشاند. در عوض، چلا باید به حضور سوگماد به‌عنوان منشأ الهی نگاه کند که قدرت خویش را در وجود استاد حق در قید حیات سرمایه‌گذاری کرده است.

در اینجا می‌گوییم: «هوشیار بنشینید» تفاوت میان جهان‌های ذهنی و معنوی در اینجا است. منظور از هوشیاری در اینجا آگاهی است و تازمانی که فرد به این وجه تمایز واقف نشود، منافع چندانی در شکوفائی معنوی خویش نخواهد داشت. آگاهی، فراسوی جهان افکار است. آگاهی بنیان است و تمامی آموزش‌های اک بر آن استوار است. تفکر و عبادت ابزارهای ذهنی هستند. این توضیحات برای روشن کردن تفاوت میان طبقه ذهنی و طبقه روح ضروری است. عبور از مرز جداکننده از دشوارترین مراحل توسعه معنوی فرد است.

مشکل عمده‌ای که هر چلانی که در طریق اک قدم برمی‌دارد با آن روبرو می‌شود، تمیز دادن میان این دو وضعیت است. نخستین مواجهه او با زندگی تفکیک پدیده‌های فیزیکی از عاطفی و سپس تمیز عاطفه از فکر است. مرحله نهایی، تمیز دادن فکر از آگاهی است. این امر برای بسیاری از مردم عملاً ناممکن به نظر می‌آید و درست به همین علت هم در خصوص ثمرینات معنوی اک شکست می‌خورند.

چلا مآلاً این را در می‌یابد که ذهن خدمتکاری مفید، اما ارباب بسیار بدی است. فقط چلاهای استاد حق در قید حیات در مقابل حیل‌های قدرت ذهن محافظت دارند. تنها چلای استاد حق است که می‌تواند در هنگام ورود



به نواحی لطیف جهان ذهنی، وجه تمایز میان قدرت ذهن کیهانی<sup>۴</sup> و اک را تشخیص دهد. ماجراجویی در این حیطه‌های پرخطر بدون راهنمایی‌های استناد حق در قید حیات برای او مقدور نیست.

من این موضوع را شدیداً در امور معنوی اک گوشزد کرده‌ام به ویژه در بروشوری که تحت عنوان، «خطرهای جهان روانی برای جستجوگران حقیقت»، انتشار دادم. ذهن، هزاران حیطه مختلف را بر روی چلا پیاده می‌کند. ذهن غیر قابل اعتماد است و از روی عادت به دام افکاری می‌افتد که خودش آفریده است، مورد هجوم آرزوهای خود قرار می‌گیرد و تن به تسلط نفسانیات خودش می‌دهد. استناد، یک محافظت کامل در مقابل فجایعی که یک چلا در پیروی از اوامر قدرت ذهن با آنها روبرو می‌شود پیشنهاد می‌کند.

دنیا یکی از صحنه‌های بازی برای عقل است. این یکی از عرصه‌های عملکرد قدرت منفی است که به صحنه نمایش ذهن مشهور است. اما فراسوی این نمایشات ذهنی، پهنه بی‌پایانی از آگاهی نهفته است که یک چلای حائز شرایط می‌تواند به آنها وارد شود.

واقعیت غائی همه چیزها آگاهی است. حضوری که ما بدان واقفیم، اما نمی‌توانیم آن را توضیح دهیم. این آگاهی عبارتست از نیروئی تجلی نیافته، حضوری که موجودیت ملموس ندارد و عملکردی را اجرا نمی‌کند. در اینجا تفاوت آن با جریان صوتی حیات یا اک روشن می‌شود. حضور جریان صوتی حیات باعث می‌شود تمامی اشکال زنده صاحب آگاهی باشند.

هر چند آگاهی شامل همه دانستنی‌هاست، اما درجات متفاوتی از آن وجود دارد. مثلاً درجه آگاهی یک سنگ یقیناً از درجه آگاهی انسان بسیار متفاوت است. بنابراین، هر چه روح بیشتر در جهان‌های درون سفر کند، هوشیاری‌اش از این آگاهی افزایش می‌یابد. هنگامیکه من بحث از آگاهی برتر و آگاهی پست‌تر می‌کنم، منظورم همین است. آگاهی هم اکنون در کمال است و حضور مطلق دارد، راز این قضیه در این است که ما آن را درون خود و در جهان اطراف خودمان تشخیص دهیم. متفکرین مذهبی مقوله آگاهی را با عقل اشتباه می‌گیرند.

گروه‌های دیگر هم هستند که این آگاهی را به منزله خدا تعبیر می‌کنند، اما این حقیقت ندارد. بعضی‌ها هم معتقدند این روح الهی است، ولیکن این برداشت هم خطاست. این عنصر در واقع نیروئی است که ما آن را عشق خطاب می‌کنیم؛ رشته‌ای که همه چیزها را آن چنان به یکدیگر پیوند می‌دهد که گسستن آن ناممکن است. به همین دلیل است که بسیاری از مذاهب بر مبنای عشق استوارند، هر چند نه به صورت آگاهانه. این اقدام ناآگاهانه انجام شده است، چون بیشتر مردم، منجمله متفکرین و متخصصین الهیات، عشق را از دریچه احساسات می‌نگرند. این روحیه در زمینه ادیان بیش از هر عامل دیگری موجب بروز جنگ‌ها و دگرگونی‌ها در میان ابناء بشر گشته است. ما در تلاش انگیختن عشق دیگران به خود، شمشیر به دست می‌گیریم و چنین می‌اندیشیم که عمل‌مان صحیح است. تور کوئه ماندا،<sup>۵</sup> مقام اعظم دادگاه تفتیش عقاید اسپانیا بر این تصور بود که ایجاد وحشت و کشتار

در مورد مخالفین کلیسای کاتولیک امری به صلاح است. اما او فریب قدرت منفی را خورده بود تا چنین بیندارد که آزار و کستار هموعانن به خاطر نیکی و عدالت قابل توجیه است.

فانون معنوی می‌گوید: «هیچ بشری نمی‌تواند استناد حق در قید حیات را پیدا کند مگر در صورتی که برخی آمادگی‌های لازم را کسب کرده باشد». دیگر اینکه: «هیچ کس نمی‌تواند به وصل در حلقه‌های اکتکار پذیرش حاصل کند تا زمانی که شکوفائی معنوی لازم را پشت سر گذاشته باشد. استناد حق در قید حیات به تنهایی از این امر آگاه است و قضاوت در این خصوص فقط به عهده او واگذار شده است».

ابن راز ارتباط استناد حق در قید حیات و چلا است و رمز پذیرش به وصل در این ارتباط نهفته است. استناد هرگز از بابت پذیرش برای وصل دستمزدی دریافت نمی‌کند، چون این امر در تضاد با قانون معنوی است. هنگامی که چلا از نظر معنوی شکوفائی لازم را برای وصل کسب کرده باشد، می‌تواند آن را دریافت کند، زیرا به قدر کافی کارما مستهلک کرده است که بتواند از پس پرداخت قرض‌های خود برآید.

انسان در حقیقت روح است، همان شراره آفریننده که آتما یا پوروشا خوانده شده است. روح درخششی است از بهشت‌های آسمانی، قطره‌ای است از اقیانوس عظیم هستی. درون روح است که تمامی آگاهی و قدرت تعبیه شده است. هر چیزی که پائین‌تر از طبقه روح واقع است، حتی

خود ذهن کاملاً ناآگاه، خودکار و صاحب فعالیتی مطلقاً مکانیکی است. هر آن چیزی که تر قید هستی است، وجودش را به روح الهی اک مدیون است و از آنجا که آگاهی، درون روح سکنی دارد، پس او به خودی خود کانالی است برای حضور خدا.

هر چیزی که بیرون از روح باشد در جهان کارما واقع است. هر کسی باید دیون خود را بپردازد. هنگامیکه یک نفر از ربازار قمار تقاضا کرد که پسر کارمیک فرزندش را بردارد، او گفت: «هرگز کسی نمی‌تواند دین دیگری را پرداخت نماید، من می‌توانم او را کمک کنم، اما او باید خودش دینی را که به خدا دارد پرداخت کند».

استاد در مواردی بسیار نادر که تشخیص دهد به صلاح فرد باشد، بخشی از محموله کارمیک او را به دوش می‌گیرد. او می‌خواهد هر چلانی روی پاهای خودش بایستد. او تلاش چلا را در مقابله با نیروهای کل تحت نظارت دارد و هر آنگاه که چلا این اجازه را بدهد از او محافظت می‌کند. کافی است که چلا به استناد حق در قید حیات رو کند تا او راه را برایش هموار سازد. استناد به او کمک می‌کند تمامی ارکان خفته خود را بیدار کرده و قدرت‌های بالقوه‌اش را به کار گیرد. با این عمل، او به ارتباط آگاهانه با تمامی سیستم‌های جهانی نائل آمده و نسبت خود را، هم با جهان فیزیکی، هم جهان معنوی درک می‌کند؛ همه فضا و فراسوی زمان و مکان را اشغال می‌کند. روند دقیق این اکتساب به واسطه استناد حق بر هر چلانی که از او پیروی می‌کند، فاش می‌گردد.

اک، خدای در حال تجلی است. این واقعیت که اک قابل شنیدن است بی‌نهایت مهم است و در صورت امکان، باید به‌عنوان خلاصه‌ای از تمامی آموزش‌های اک قلمداد شود. امکان شنیداری اک است که آن را به مثابه منشأ و جویبار اصلی همه آموزش‌های مذهبی نمود می‌دهد. با این نشانه است که ما می‌توانیم دریابیم که حیات از درون **اکنکار** یا آنچه به نام **سوگماد** می‌شناسیم، فوران کرده است.

امور معنوی اک آموزش‌های بدوی خدا هستند. اک یا کلمه، زبان خداست: (آن) خداست که خود را ابراز می‌کند و ذات اصلی تمامی فعالیت‌های معنوی است. کلمه «نام» در زبان سانسکریت به معنای «اسم» است، بنابراین، هرگاه از **سوگماد** سخن می‌گوئیم از واژه **نام** یا کلمه استفاده می‌کنیم. معنای دیگر کلمه آن چیزی است که خدا می‌گوید و انجام می‌دهد. کلمه یا اک مقام متعالی در عمل است، اما می‌باید خدا در وضعیت **فعال** و **خدا** به‌عنوان **آگاهی الهی** را از هم تفکیک کنیم. به این ترتیب، ما این وضعیت **فعال** را **اک زنده** یا **کلام زنده** می‌نامیم.

وقتی از **اک** به **منزله کلام زنده** یا **خدا در وضعیت فعال** سخن می‌گوئیم، منظور مرکبی است که بر روی آن جوهره خدا حرکت می‌کند. این مرکب به امواجی می‌ماند که از **متن اقیانوس عشق و رحمت متشعشع** می‌شوند. صوت به خودی خود نماینده تمامی نشانه‌های خداست و تنها طریقی است که به **توسطش خدا** می‌تواند خود را در **آگاهی انسانی** متجلی کند. هنگامیکه **خدا** خود را **ساج‌خاند** یا **طبقه روح** که اولین طبقه از مراتب معنوی است در قالب **ست نام** متجلی کرد، برای نخستین بار **هیئت شخصی**

بشر به خودی خود طوری ساخته شده است که قادر است آگاهانه با جهان‌های درون جهان‌ها، تماس برقرار کند و اگر به درستی راهنمایی شود می‌تواند **سفر روح** کند. تمام آنچه او نیاز دارد یک سیستم صحیح است و اک آن را برایش تأمین می‌کند. هر بشری که به درستی پرورش یافته باشد، قادر است از **کالبد فیزیکی** اس جدا شده و به تمام بخش‌های **کیهان معنوی** سفر کند.

هنگامیکه **قدرت معنوی** به **چلا** رو کند، **آگاهی** نیز همراه آن است. **چلا** باید خودش آن را تشخیص دهد. او باید بی‌آموزد هوشیار باشد که وقتی اراده‌اش را به کسی غیر از **استاد حق در قید حیات** می‌فروشد، چه بهائی را برای آن پرداخت می‌کند. اگر **یک چلا** هیچ کاری نکند به جز اینکه خود را تماماً به **استاد حق در قید حیات** بسپارد، جاودانگی را از آن خود کرده است. اما اگر خود را به اراده قدرت منفی واگذار کند، هیچ حاصلی نصیبش نمی‌شود.

بزرگترین مشکلی که **چلا** در جهان‌های **کل** با آن روبرو است، **کشمکش** با **حواس فیزیکی** است. **حواس** خویش فیزیکی او خواست می‌آفرینند و این خواست‌ها همان **دام‌های جهان‌های تحتانی** است. **حواس**، وقتی از نیروی کافی برخوردار باشند بر ذهن غلبه می‌کنند و **ذهن روح** را به اسارت و بندگی **حواس** می‌گیرد. با پیروی از **آرزوها**، **ذهن** روندی از **خلاق کارما** را پیش می‌گیرد که هر چه بیشتر خود را درون **تار و پودی** از **الگوهای کارمیک** درگیر می‌سازد.

یافت به خود کالبد پذیرفت، فردیت پیدا کرد و کلیه کیفیات سوگماد را در یک کالبد منفرد به تجلی درآورد.

واصلین اک می باید این دروس را که درباره جریان قابل شنیدن حیات است به خوبی بی آموزند. در غیر این صورت نخواهند توانست به وصل حلقه سوم دست یابند. هر چالائی که از تسلیم خود به استاد حق در قید حیات امتناع ورزد نمی تواند انتظار داشته باشد از وصل حلقه دوم بالاتر رود.

تا زمانی که چلا دست از شک و سوال برنهد و خودستائی، شهوت، خشم، وابستگی به دنیا و طمع را از خود دور نسازد، هرگز از شعف شنیدن صدای اک که با او سخن می گوید برخوردار نخواهد شد. فقط آنگاه که کسی صدای اک را بشنود خدا را شنیده است، چون اک، سوگماد مقدس در حال بیان است که خود را در هر آنچه دیدنی و شنیدنی است متجلی می کند. این کلمه، یا صدا، انرژی آفریننده ای است که قدرت را در روح تعبیه می کند. با این کلمه بود که ست نام جهان های تحتانی را آفرید و کل نیرانجان را بر تخت نشاند تا به عنوان ضد نیروهائی که روح را کمال می بخشند عمل کند.

این عمل مشابه تأسیس یک سیستم آموزشی بود برای کودکانی که بعد از تعالیم و پرورش های لازم بتوانند در نظام اجتماع بالغین جای گیرند. به این ترتیب، خدا یک سیستم پرورشی برای روح ها تأسیس نمود، تا آنها بتوانند پس از اکتساب آموزش های لازم در نظام معنوی کیهان به بلوغ رسیده و هر یک وظیفه ای را عهده دار شود. کسانی که در چهارچوب جامعه معنوی کار می کنند، همکاران خدا هستند. کسانی که هنوز طریق اک را نپیموده و با استاد حق در قید حیات دیدار نکرده اند، می باید دوباره و دوباره

در چرخ هشتاد و چهار متناسخ شوند تا روزی که توسعه معنوی کافی برای دیدار با استاد را کسب نموده و سفر خود را به سوی جهان های بهشتی آغاز کنند.

بشر طوری آفریده و سازمان داده شده است که هر آنچه در وضعیت ذهنی انسانی با او ارتباط پیدا کند در طیفی محدود عمل می کند. گوش های او فقط صداهائی را می شنوند که در طیف معینی باشد، نه بالاتر از آن را می شنود نه پائین تر از آن. ماوراء این محدوده، او قادر به شنیدن نیست، چون از طیف دریافت صوتی او خارج است. این درباره تمامی حواس فیزیکی او مصداق دارد. این امر چه او بپذیرد و چه نپذیرد در خصوص حواس روانی وی نیز صادق است، اما چنین محدودیت هائی به حواس یا ارکان روح اطلاق نمی شوند. از لحظه ای که فرد به سر بردن در آگاهی روح را بیاموزد قابلیت دانستن و دیدن همه چیزها را به دست می آورد. برای همین است که هر کسی که قادر به سفر روح باشد می تواند پیشینه های روح و اکویدیا را برای هر کس دیگری بخواند. کسانی که در جهان های روانی به سر می برند هیچ یک از اینها را نمی شناسند و فقط می توانند نمودارهای آکاشیک و استرولوژی (ستاره شناسی) را قرائت کنند. این موارد در واقع یک روند مکانیکی هستند.

بنابراین، اک یا جریان قابل سماع حیات باید در عمق آگاهی شنیده و احساس شود، مانند نجوای یک صدای مرموز که در سراسر زمان و مکان طنین دارد. نعمات الهی اک در تمامی جهان ها، منجمله جهان های تحتانی، غوطه ور هستند. این جو بیار حیات، درون خود ما هم جاری است؛ جزئی از

یکایک افراد بشر است، ولیکن می‌باید با نور اک و مجهز به کلمه به دخول و اکتشاف این اقلیم اقدام نمود.

استاد حق در قید حیات و بسیاری از چلاها روزانه از دروازه‌های مرگ عبور می‌کنند و مشکلات مرتبط با این تجربه را می‌شناسند. آنها جهانی را پس از جهانی دیگر اکتشاف می‌کنند که ماوراء این دروازه‌ها قرار دارند و این عمل را تحت رهنمودهای استاد و در آگاهی کامل به جا می‌آورند که خود حاصل مستقیم پیشگام آنها در اجرای تمرینات معنوی اک است.

استاد هرگز هوشیاری‌اش را از دست نمی‌دهد و پس از بازگشت به کالبد، تمامی تجربیاتی را که در خلال غیاب از هیئت انسانی خود داشته است به خاطر دارد. او به چلای خودش هم رمز این هوشیاری را می‌آموزد. چلا هم به موقع، خودش قادر خواهد بود به اراده خودش از کالبدش خارج شده و در عین حال در تسلط کامل بر همه ارکان خویش بماند. او، تحت راهنمایی استاد، خواهد آموخت که چه می‌کند و کنترل کامل بر این روند را به دست خواهد آورد. هر چند، اگر هم چلا این روند را در خلال فرصتی که در زمین دارد نیاموزد، زیانی نخواهد کرد. کافی است که او عشق، وفاداری و خدمت خود را به استاد حق در قید حیات تقدیم کند تا کارمای خود را مستهلک نموده و جایگاه رفیعی در جهان‌های معنوی برای پس از مرگ به دست آورد.

وقتی استاد حق در قید حیات بدنش را ترک کرده و به سفر در جهان‌های دیگر می‌پردازد در هر طبقه‌ای که باشد در کالبد مربوط به همان طبقه به فعالیت خواهد پرداخت. او راهنمای همه طبقات و همه نواحی

کیهان است. او به هر چلایی به نحوی که مناسب حال همان چلا باشد، نشان می‌دهد چگونه همه کالبد‌هایش را فرو فکند و در قالب یک روح آزاد و بی‌هیچ مانعی به هر کجا که بخواهد سفر کند. لذا همیشه تحت رهنمودهای استاد.

## فصل دوازدهم:

### بالاترین درجهٔ هوشیاری از خدا

در پی گیرندگان طریق اک به عنایت اطلاق قدرت‌های سوگمخدا، صاحب دست‌های از قدرت‌های معنوی می‌شوند که در یک انسان متوسط تجلی نمی‌یابد.

این نوع هوشیاری در حیطهٔ خداشناسی قرار دارد. هنگامیکه کسی به این سطح از آگاهی می‌رسد، قدرت‌هایی را در خویش می‌یابد که به نحوه‌های متفاوتی از پدیده‌های طبیعی عمل می‌کنند و ماوراء قدرت‌های معمولی هستند که توده‌های اجتماع به کار می‌گیرند. به همین علت آنها را

«فوق‌الطبیعه» می‌نامند. هر چند می‌باید طبیعت این نیروها را به دقت مورد کاوش قرار داد، چون این قدرت‌ها می‌توانند از دو منشأ گوناگون باشند. یکی نیروهای «خارق‌العاده» به معنای غیر معمول و دیگری «ماوراء‌الطبیعه» به معنای آنچه از فراسوی قانون طبیعت سرچشمه گرفته است می‌باشد. این دو را نمی‌توان یکسان تلقی نمود.

قدرت‌های خارق‌العاده از منشأ ذهن نیرو می‌گیرند که به حیطة قدرت کل تعلق دارد. اینها نیروهائی کاملاً عادی هستند که می‌توانند توسط هر کسی که می‌داند چگونه می‌شود نیروهای ذهنی را دستکاری کرد یا در جهت منافع خود شخص یا دیگری به کار گرفته شوند. هنگامیکه کاربردهای معنوی اک را محک می‌زنید این وجه تمایز را باید به خاطر داشته باشید.

استادان حق در به کارگیری قدرت‌های ماوراء‌الطبیعه بد طولانی دارند. آنها هرگز به هیچ منظوری از هیچ یک از قدرت‌های تحتانی سود نمی‌جویند. به همین دلیل هم معدودی از کسانی که عمر خود را در سمت استاد حق در قید حیات طی می‌کنند و از این جهان رخت بر می‌بندند به این جهان باز می‌گردند. هر یک از آنها همین حالا مشغول انجام وظیفه در یکی از جهان‌های معنوی است. اگر کسی احساس دل‌بستگی به یکی از استادان حقی که این جهان را ترک گفته و به جهان‌های معنوی عزیمت کرده است پیدا کرده، بهتر است هر چه زودتر دست از آن برکشیده و به استاد حق در قید حیات فعلی رو کند. بسیار نادرند مواردی که استادی پس از رحلت از این جهان بتواند حمایت و کمک لازم را در اختیار چلا بگذارد، مگر اینکه آن

شخص از جمله چلاهایی باشد که در هنگام زندگی آن استاد در زمین تحت مسئولیت خود او بوده باشد.

اگر یکی از چلاهای ماهانتا؛ استاد حق در قید حیات، تلاش کند تقاضائی را به امید دریافت مساعدت به محضر یکی از اساتید گذشته بفرستد، ناامید خواهد شد، چون بسیار بعید است که استاد مرحوم تقاضای او را اجابت کند. دلیل این امر، این است که آنها از قدرت‌های تحتانی استفاده نمی‌کنند. اگر چلائی از آنها درخواست مساعدت معنوی کند و آنها بخواهند به آن پاسخ گویند، مجبور می‌شوند خود را تا طبقه‌ای از هستی که چلا در آن به سر می‌برد پائین بیاورند. یک چنین عملی مستلزم آن چنان درگیری‌ها و پیچیدگی‌هایی است که مبادرت به آن کار بی‌هوده‌ای خواهد بود، زیرا استاد حق در قید حیات هم اکنون برای هرگونه مساعدتی در اختیار چلا می‌باشد.

چلا می‌تواند از هر یک از این استادان گذشته در معبد حکمت زرینی که در طبقه سکونت فعلی آنان فرار دارد آموزش دریافت کند. در هر یک از این معابد یک جلد از کتاب شریعت‌کی سوگماد نگهداری می‌شود. هنگام سفر به این معابد استاد حق در قید حیات باید فرد را به طبقه مربوطه برده و به دست استادی بسپارد که مسئولیت حفاظت و آموزش آن بخش از اسرار شریعت‌کی سوگماد را عهده‌دار است. چلا نمی‌تواند به تنهایی به این معابد برود، چون بدون حضور ماهانتا؛ استاد حق در قید حیات، اجازه ورود نمی‌یابد.

اک مکرراً خود را در تجلی فیزیکی افرادی که به نام استاد حق در قید حیات مشهورند، نمود می‌بخشد. مطالعه این جنبه از اکتکار، خود کاری است

بسیار حجم در اینجا ما به ذکر خدمات چند تن از اسنادان گذشته و زندگی آنها در طول تاریخ اکتفا می‌کنیم.

در میان نخستین اسنادان حق به نام «راماج» بر می‌خوریم که از درون جنگل‌های تاریکی ظهور کرد که امروزه در کشور آلمان قرار دارد. سپس به شرق عزیمت کرد. او ابتدا به سرزمین پارس وارد شد و سلسله معان را، قرن‌ها پیش از تولد زرتشت، خردمند کبیر پرسی، تأسیس نمود. چندی بعد به هند رفت و در آنجا مذهب هندو را پایه‌گذاری کرد که یکی از مشنگات<sup>۱</sup> است.

کوپال داس، استاد کبیر اک و محافظ معبد حکمت زرین در طبقه اثیری، ۳۰۰۰ سال پیش از تولد مسیح، همزمان با ساخت اهرام در ساکارا توسط فراعنه مصر در آنجا زندگی می‌کرد. او مؤسس مکاتب اسراری<sup>۲</sup> سیریس<sup>۳</sup> و آسیس<sup>۴</sup> بود.

بعد از رحلت از این جهان، موراجی دسال<sup>۵</sup> جانشین او شد. در همین مقطع از تاریخ بود که همورابی بر سرزمین سامی نژاد بابل فرمانروائی می‌کرد و سرزمین کنعان هم بخشی از امپراطوری وی بود. این وقایع در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۶۷ قبل از میلاد، معاصر با ابراهیم، رخ دادند. موراجی دسال یک دوره‌گرد بود که بیشتر آن سرزمین را با پای پیاده طی می‌کرد و اکتکار را برای هر کسی که گوش می‌داد، موعظه می‌کرد. اگر چه او در نوشتن

Osiria -<sup>۲</sup>Osis -<sup>۳</sup>Moraji Desal -<sup>۴</sup>Shiv Sena -<sup>۵</sup>

نظامنامه بزرگ همورابی به وی کمک کرد معذکک بیشتر اوقات مورد تعقیب و بازخواست مقامات روحانیت حکومتی قرار می‌گرفت که معتقد بودند او مذهب مشرکین را ترویج می‌کرد.

بعد از او، ردای معنوی اک به شیو سنا<sup>۵</sup> تفویض شد. او یک هندو و از جمله چهره‌های برجسته در مکتب اک بود. او به موسی الهام داد که قوم بنی‌اسرائیل را از مصر خارج کند. همچنین مسئولیت معجزه شگفت انگیز باز شدن دریای احمر را او عهده‌دار بود. او به موسی توصیه کرد به کوه طور رفته لوحه‌های ده فرمان را که در حال آشکار شدن و عرضه به مردم بودند برایشان بی‌آورد.

عاقبت، او از خدمت در این جهان استعفا کرده و به فعالیت در طبقه پنجم، تحت فرمان سنت نام مشغول شد.

جانشین شیو سنا، یائوبل ساکابی بود که در میان مسیحی‌ها دوره خدمت استادی خود را سپری کرد. مسیحی‌ها قومی بودند که در سال‌های بین ۲۰۰۰ تا ۱۷۰۰ قبل از میلاد بر یونان حکومت کردند. یائوبل ساکابی با ترویج اک در میان این قوم به یکی از چهره‌های بی‌شمار در مکاتب اسرار یونان در مراحل نخستین تاریخ این کشور تبدیل شد. از میان این مکاتب فرهنگ بسیار ظریفی شکل گرفت که بعدها تمدن غرب را شکل داد. یائوبل ساکابی در مقابل این انتخاب که به کار در جهان‌های معنوی بپردازد یا در ناحیه فیزیکی باقی بماند، سکونت در این جهان را برگزیده و مسئولیت محافظت از



بخش دوم کتاب شریعت‌کی‌سوگماد را در شهر آگام‌دس در کوهستان‌های هیمالیا پذیرفت. این شهر مسکن جامعه‌ای است که به اشوار خانوال به معنی خدا خواران موسوم است، زیرا آنان، همانگونه که ما خوراک مادی می‌خوریم از روح فلکی تغذیه می‌کنند.

او کالبد جسمانی‌اش را فناپذیر کرده و هنوز هم در آن به سر می‌برد. سن او ماوراء تصور آدمیان است.

بعد از اینکه او از فعالیت در حیطة نفوذ جهان فیزیکی استعفا نمود، جایگاه ماهانتا به هاری تیتا<sup>۶</sup> سپرده شد. او یکی از چهره‌های مشهور دوران تروا در تاریخ یونان است. او بعد از صعود به جهان‌های بهشتی در طبقه آلاخ لوک به انجام وظیفه پرداخت.

بعد از هاری تیتا در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد، لاموتا<sup>۷</sup> ردای معنوی را بر تن کرد. او کوشش نمود که در تمام جهان توسعه دهد. در دوره پادشاهی داود گروهی از سربازان آشوری او را دستگیر و اعدام کردند. بعد از مرگ، سلسله مراتب معنوی، او را به سمت مساعدت به استاد بزرگ اک رامی نوری در سیاره زهره گماردند. او در معبد حکمت زرین این سیاره، موسوم به خانه موکشا به آموزش بخش سوم از کتاب شریعت‌کی‌سوگماد به روح‌هانی که برای یادگیری به آنجا می‌روند مشغول است.

سادار لهنوپو<sup>۸</sup> در سمت استاد حق در قیام حیات در رم باستان و در خلال نخستین روزهای تشکیل جمهوری در این کشور به خدمت مشغول شد. بعد از انقضای دوره خدمتش به طبقه علی رحلت کرد تا در آن جهان به فعالیت برای اک بپردازد.

واجرا مانجوشری<sup>۹</sup> حدود سال‌های ۷۰۰ قبل از میلاد در سرزمین پارس استاد حق بود. او کوشش کرد که کار را به پارسیان آموزش دهد، اما آنان به شدت آلوده سنت دیرین مذهبی خود، میترائیسم شده بودند. به تحریک یکی از کاهنن آئین میترا، پادشاه، هخامنش اول فرمان دستگیری و اعدام وی را صادر نمود. او اکنون در طبقه علی به تدریس مشغول است.

پادما گایا<sup>۱۰</sup>، هنگامیکه شهر نینوا به دست بابلی‌ها در سال ۶۱۲ قبل از میلاد منهدم شد در آنجا بود و بعدها شاهد ساختن باغ‌های معلق به دست بخت‌النصر (نبوکدنظر<sup>۱۱</sup>) شد. هنگامی هم که معبد سلیمان ویران می‌شد، او در آنجا حضور داشت.

در زمان بودا، استاد بزرگ فوبی کوانتز در هندوستان خدمت می‌کرد، بعد از اختتام دوره مأموریتش کالبد خود را فناپذیر کرده و پیر دیر کانسوپاری شد. در اینجا بخش دیگری از کتاب شریعت‌کی‌سوگماد نگهداری و تدریس می‌شود.

<sup>۸</sup> - Sadar Lhunpo

<sup>۹</sup> - Vajra Manjushri

<sup>۱۰</sup> - Padma Gaya

<sup>۱۱</sup> - Nebuchadnezzar

<sup>۶</sup> - Hari Tita

<sup>۷</sup> - Lamotta

استاد اک، چو کوین<sup>۱۲</sup> یکی از همنشینان کتسیوس در چین بود. او این استاد چینی را با ارائه توصیه‌های معنوی راهنمایی می‌کرد تا سخنانش را به دنیا رسانیده و در ساختن یک جامعه متمدن‌تر نقش خویش را ایفاء کند. او از این جهان رحلت نموده در طبقه آلاخ لوک در سمت راهنما انجام وظیفه می‌کند. در سال ۴۹۰ قبل از میلاد، هنگامیکه داریوش بزرگ و سپاه پارسیان در مارتن جنگیدند و مارش تاریخی خود را به سوی آتن آغاز کردند، استاد حق در قید حیات در خلوت گوشه‌ای پنهان در پایتخت یونان نشسته بود و شکست داریوش را بشارت می‌داد. نام او هابو مدینت<sup>۱۳</sup> و یکی از عظیم‌ترین استادان حق در طول تاریخ بشر است. او اکنون در طبقه ذهنی در معبد حکمت زرین شهر مرکیلاش<sup>۱۴</sup>، تحت مسئولیت توآرت ماناگی<sup>۱۵</sup>، به خدمت سوگماد مشغول است.

جانشین او جاگات هو<sup>۱۶</sup>، یکی از برجسته‌ترین سفیران روح بود که بین سال‌های ۴۹۰ تا ۴۳۸ قبل از میلاد در چین زندگی کرد. او به طبقه اتری رفت و در آنجا در سمت همکاری با لائی تسی به خدمت در معبد حکمت زرین مشغول است.

او جایگاه معنوی خود را به فیلیاس یونانی تفویض کرد که در آن زمان به شغل مجسمه سازی در معبد پارتون آتن اشتغال داشت. او نظارت بر ساختمان طرح دوریک، مشهورترین بنای تاریخ جهان باستان، «معبد الهه آتن» را بر عهده داشت. او کوشش کرد کمالاتی را که در اک مشاهده می‌کرد در قالب پیکره‌هایی در این معبد استقرار دهد و هر کسی که سعادت سیاحت و مطالعه پارتون را داشته باشد می‌تواند اسرار باستانی اک را در آن بیابد.

آتنا<sup>۱۷</sup> یکی از نخستین پیروان اکتکار بود. در میتولوژی (افسانه‌شناسی) یونان، او را به‌عنوان یکی از الهگان افسانه‌ای می‌شناسند. معذک، او زنی بود که در کالبد گوشت و خون زندگی می‌کرد و هر چند به مقام استادی حق در آن زمان نائل نیامد، اما بسیاری از قدرتهای اک را در سر انگشت خویش داشت.

بعد از فیلیاس، استاد حق در قید حیات، وائیتا دانو<sup>۱۸</sup> به خدمت مشغول شد. او یک هندو بود که در زمان اسکندر کبیر زندگی می‌کرد و هنگام پیشروی سپاه پیاده‌نظام او به خاک هندوستان در صحنه حضور داشت. او با استفاده از دانش آیور ودا<sup>۱۹</sup> که یکی از سیستم‌های بازپروری سلامت جسمانی است، بیش از یکصد و پنجاه سال زندگی کرد.

بعد از اینکه اسکندر به هندوستان وارد شد و سرزمین‌های شرقی دور هند را تسخیر کرد، افراد سپاهش برای استراحت اردو زدند. در آن هنگام بود

Athena - ۱۷

Vaitha Danu - ۱۸

Ayur Vedha - ۱۹

Chu-ko yen - ۱۲

Habu Medinet - ۱۳

Mer Kailas - ۱۴

Twart Managi - ۱۵

Jagat Ho - ۱۶

که **وانیتا دانو** بر او ظاهر شد. او در حالیکه مشکی پر از آب در دست داشت گفت: «از این آب بنوش ای اسکندر و تمامی حیات از آن تو خواهد شد.»

او در حال آزمون اسکندر بود، چون اگر او از این آب می‌نوشید، فاتح بزرگ تاریخ از عطش اطفاء ناپذیرش برای فتح کردن دنیا رهائی می‌یافت. چشم معنویتش باز شده و به وی فن‌ناپذیری در روح را عطا می‌کرد. در عوض، او یک لحظه تردید نمود و یکی از افسران‌ش به ظن این که آب به زهر آلوده باشد، مشک آب را با شمشیر دونیم کرد.

هنگام ریختن آب بر زمین، **وانیتا دانو** گفت: «اعلیٰ حضرتان! نوراً آزمودند و نشان دادی که اسیر آرزویی. در سنین جوانی به کام مرگ درخواهی افتاد. ناخشنود از اینکه دیگر جهانی برای فتح کردن باقی نمانده. تولد پس از تولد و مرگ پس از مرگ در پهنهٔ روزگار، یک روح سرگردان خواهی شد تا یکی تو را بیابد و به سوی **سوگماد** راهت‌مایت شود.»

افسر محافظ، شمشیرش را بر کشید تا او را بکشد، اما او در یک آن در هوا ناپدید شد.

بعد از او **جو چیائو**<sup>۲۱</sup> استاد حق در قید حیات شد. او یک ماهیگیر جوان بود که در طی جنگ‌های سه گانه رم با کارتاژها به جبهه اعزام شد. در بی‌قراری برای درک معنای زندگی یکی از جنگجویان هانیبال شد، اما جستجویش ماوراء این عالم بود. او توسط **وانیتا دانو** پذیرش برای وصل را حاصل کرده بود که پس از رحلت، ردای قدرت او را به وی واگذار کرد. اما

هانیبال آموزش‌های **جو چیائو** را پسند نکرد و فرمان قتلش را داد. در زمان جولیبوس سزار، استاد حق در قید حیات، **اوری دیوگو**<sup>۲۲</sup> نام داشت و بی‌سر و صدا در رم زندگی می‌کرد. او قتل سزار را در عید مارس پیشگویی کرده بود. عدهٔ بسیار کمی او را می‌شناختند. معذک، او در جهت پیشرفت و توسعهٔ امور معنوی بیشتر جوامع آن زمان نقش داشته است. او کار کردن در طبقهٔ انجیری را انتخاب کرد و در آنجا مسئول شفای کسانی است که در سوانح، بیماری‌ها و فجایع مشابه می‌میرند.

استاد بعد از **اوری دیوگو**، **زادوک**<sup>۲۳</sup> بود. او در زمان استادیش در یک کشور یهودیه، واقع در شمال اورشلیم زندگی می‌کرد. او با گروه کوچکی کار می‌کرد که از مکتب اسن، نظام عرفانی آن زمان جدا شده بودند. عدهٔ آنها رفته رفته افزوده شد و به‌عنوان سازمان عرفانی محرمانه، هم‌اکنون هم وجود دارد. آنها استاد حق در قید حیات را به‌عنوان **ماهانتا** می‌پذیرند و از طریق یک کانال ارتباطی سری با استاد در تماس هستند.

**زادوک** مردی به نام عیسی را ملاقات کرد. در چندین نشست با وی صحبت کرد و از هدف تقدیری او در این جهان آگاه بود. در ضمن این را هم می‌دانست که مأموریت‌هایشان با یکدیگر درگیری و ارتباط مستقیم ندارند. **عیسی** مدتی در گروه او به آموختن پرداخت و پس از طی دوره‌ای آنان را ترک کرد. بعد از آن دیگر هیچگونه تماسی بین **عیسی** و **زادوک** برقرار نشد. استاد حق مبانی اساسی **اکنکار** را در اختیار عیسی گذاشت تا برای

<sup>۲۱</sup> Ori Diogo -

<sup>۲۲</sup> Zadik -

<sup>۲۳</sup> Ju chiao -

آموزش‌های خودش مورد استفاده قرار دهد. از میان دانش او آنچه ما امروزه به نام مستی‌حیت می‌شناسیم رشد کرد.

در دوران حکومت کنستانتین کبیر، استاد حق در قید حیات بابلا موهنجو<sup>۳۳</sup>، یکی از بزرگترین آموزگاران اک بود. او در نزدیکی قسطنطنیه مدرسه کوچکی برای چاهای اک ساخت. او یکی از اعضای شورای نیکائیه بود که توسط کنستانتین در سال ۳۲۵ میلادی به شهر بیتینیه احضار شد. هدف این شورا متقاعد کردن مسیحیان به آتش بس و حمایت از امپراطوری بود. تصمیمات شورا ابتدا مورد نائید او نبودند اما او هیچگونه دخالتی نکرد.

استاد حق در قید حیات در زمان توسعه امپراطوری مایاها از یوکاتان و گواتمالا به قلب سرزمین مکزیک، جوینی باسجی<sup>۳۴</sup> نام داشت. او مأمور تأسیس مجدد مکاتب اسراری اک بود که بعد از اینکه یک استاد حق دیگر به نام کوئتزال کوآلت<sup>۳۵</sup> مذهبی را برای امپراطوری تشکیل داد، رفته رفته معدوم شده بود. او کسی بود که قاره آتلانتیس را درست پیش از انهدام آن توسط فاجعه غم‌انگیز غرق شدن در اقبانوس، ترک کرده بود و حالا به مکزیکو آمده بود تا اسرار اک را در آنجا ترویج کند. او در سال ۱۰۵۵ قبل از میلاد وارد مکزیک شد.

از آن زمان تا سلطنت شارلمان کبیر در اروپا اساتیدی شماری ظهور کردند. در این زمان، استاد حق در قید حیات حیرت‌انگیزی به نام کتو

چارائول<sup>۳۶</sup> مشاور محرمانه شارلمان در کلیه امور شد. او اسرار اک را به امپراطور آموخت و در امور معنوی، وی را مساعدت می‌کرد.

بعد از کتو چارائول نوبت به پریسکوس<sup>۳۷</sup> رسید. او را نباید با استاد حق دیگری به نام پریسکوس هویدیوس<sup>۳۸</sup> که در دوران حکومت وِسیاسیان، امپراطور رم در سال ۶۹ میلادی یک سناتور بود اشتباه گرفت. این استاد اک فقط به نام پریسکوس موسوم است. او در زمان فتح انگلستان توسط ویلیام نورماندی در آنجا و در نشستی که طی آن پطر راهب مردم را در سال ۱۰۶۹ میلادی در ترغیب به شرکت در دوره اول جنگ‌های صلیبی موعظه می‌کرد در فرانسه بود. او در جنگ‌های صلیبی دوره اول شرکت جست و در سرزمین مقدس جان سپرد.

میلارپا<sup>۳۹</sup> استاد حق شگفت‌انگیزی بود که در قرن دوازدهم میلادی در تبت زندگی می‌کرد و شرح حالش هم چون کتاب‌های قصه است. او با جادوی سیاه آغاز کرد اما پس از توبه، یکی از قدسین برجسته تاریخ تبت شد. زندگی او در بهان با اکنکار عجین شده بود.

<sup>۳۶</sup> - Kctu Jaraul

<sup>۳۷</sup> - Priscus

<sup>۳۸</sup> - Priscus Hevidius

<sup>۳۹</sup> - Milarepa

<sup>۳۳</sup> - Babib Mohenjo

<sup>۳۴</sup> - Joyti Basji

<sup>۳۵</sup> - Quetzalqualt

احمد قوانی،<sup>۳۰</sup> استاد حق در قید حیات در زمان سلطنت کینگ جان، پادشاه انگلیس، هنگام قرائت فرمان کبیر<sup>۳۱</sup> در سال ۱۲۱۵ در مجلس انگلستان حضور داشت.

ربازار تارز<sup>۳۲</sup> در سال ۱۴۶۱ میلادی در دهکده‌ای کوهستانی به نام سارانادا در شمال تبت متولد شد. او تحت رهنمودهای یانوبل ساکابی تا مرحله استادی شکوفائی حاصل کرد. او کسی بود که مسئولیت راهنمایی درونی کریستف کلمب را به عهده داشت. هفتاد و پنج سال در زمین ماند و اک را آموزش داد. سپس در همان کالبد باقی مانده و در گستره بی‌پایان کوهستان‌های هیمالیا خلوت گزید. او مسئولیت پرورش معنوی بسیاری از استادان را عهده‌دار بوده است و وظیفه انتقال عصای قدرت اک از یک استاد به جنسین وی را نیز او به عهده دارد. مسئولیت پرورش معنوی پدارزاسک را نیز او پذیرفت.

در زمان فتح مکزیک و جنوب غربی آمریکا واردروپ<sup>۳۳</sup> استاد حق در قید حیات بود که در آلمان زندگی می‌کرد و به منظور مساعدت معنوی به آمریکا رفت. او تعدادی از رؤسای قبائل سرخپوستان را تا درجات بالائی در جهان‌های معنوی صعود بخشید، هم‌نگونه که بسیاری را هم در اروپا و آسیا از این لحاظ پرورش داده بود.

<sup>۳۰</sup> Ahmad Qavani

<sup>۳۱</sup> Magna Chart

<sup>۳۲</sup> Rebazar Tarzs

<sup>۳۳</sup> Vardrup

از میان استادان بعدی اک، مطالعه زندگی تیسوت لینز<sup>۳۴</sup> در این بحث قابل ملاحظه است. او در قرن شانزدهم در فرانسه می‌زیست. در همان دوره بود که پروتستان‌ها تحت تعقیب بودند. او مسئولیت مهاجرت اوگونوها<sup>۳۵</sup> (پروتستان‌های فرانسه) و متواریان سایر مذاهب اروپا را به آمریکا به عهده گرفت.

در قرن هفدهم، ایسمت هوندونی<sup>۳۶</sup> استاد حق بود و مقارن با آغاز اقامت مهاجرین جیمز تاون<sup>۳۷</sup> و پلیموت<sup>۳۸</sup> در آمریکا خدمت می‌کرد.

او مشاور جیمز اول پادشاه انگلستان بود و او را ترغیب نمود انجیل را به زبان انگلیسی تألیف کند. او تا سن صد و سی و پنج سالگی زندگی کرد، سپس به طبقه علی رفت تا برای علت اک کار کند.

هیپولیتوفیول<sup>۳۹</sup> در قرن هجدهم خدمت استادی اک می‌کرد. او در مزرعه کوچکی در نزدیکی شهر درسدن آلمان به شیوه اسرار آمیز بیشتر استادان اک، چشم به این جهان گشود. معدودی از استادان حق می‌دانند چگونه متولد شده‌اند، اما همیشه یک خانواده تکفل آنان را می‌پذیرد و در دوران طفولیت یکی از اعضاء خانواده که در سفر روح تبحر دارد آنان را در

<sup>۳۴</sup> Tisot Leins

<sup>۳۵</sup> Huguenots

<sup>۳۶</sup> Ismet Houndoni

<sup>۳۷</sup> Jamestown

<sup>۳۸</sup> Plymouth

<sup>۳۹</sup> Hipolito Fayolle

سنین بسیار پائین آموزش می‌دهد. بیشتر استادان اک یا در ارتفاعات کوهستانی توئند یافته‌اند یا روی سطح بزرگی از آب. هیپولیتو فایول نامسن نود و هفت سالگی زندگی کرد و در طول زندگی اش چله‌های بسیاری را به جهان‌های بالاتر راهنمایی کرد. بیشتر فعالیت‌های دنیوی او با چهره‌های سیاسی اروپا و آمریکا سر و کار داشت. او به جهان‌های درون رفته و در طبقه آلاخ لوک به خدمت مشغول است.

**استاد حق در قید حیات بعدی در رابطه با بحث اینجا جانوس مونه‌تا<sup>۴۰</sup>**، یکی از چهره‌های مشهور تاریخ است که با در هم شکستن شکل‌های فرسوده ساختارهای مذهبی، هنری و موسیقی، تأثیر به‌سزائی بر فرهنگ دوره‌های آغازین قرن هجدهم داشته است. او تأثیر معنوی بسیار عمیقی بر ابتدای این قرن گذاشت. او در سوئد، نزدیک استکهلم زندگی می‌کرد. دوست سوئدنیورگ بود و به او اکتکار را می‌آموخت. تأثیر آموزش‌های مونه‌تا در بیشتر آثار سوئدنیورگ مشهود است. او بعد از درگذشتن از این جهان در طبقه ذهنی به کار مشغول شد.

نیمه و اواخر قرن نوزدهم شاهد ظهور یک استاد حق در قید حیات چینی به نام یو رانگتا<sup>۴۱</sup> بود که در صحرای گویی زندگی می‌کرد. در خلال جنگ‌های داخلی چین بود که خون‌ریزی‌ها تا حد آسفانگیزی افزایش یافته بود. یو رانگتا بسیاری از آئین‌های مذهبی چین را برای مردم احیاء کرد تا به

تسلای معنوی آنان کمک کرده باشد. او بعد از هفتاد و دو سال خدمت به کار در طبقه اثیری مشغول شد.

**استاد بعدی سوهار سینگ از الله آباد هندوستان بود که اک را در اروپا و سایر نقاط این سیاره رواج داد.** او بیش از نود سال عمر کرد.

بعد از او پدارزاسک<sup>۴۲</sup>، استاد حق در قید حیات شد که روی یک قایق تجارتي در رودخانه می‌سی‌سی‌پی، چند دقیقه بعد از اینکه زلزله مهیبی جنوب غرب آمریکا را تکان داده و موجب تشکیل یک دریاچه در این رودخانه شد، چشم به این جهان گشود. او بعد از پایان دوره آموزشی خود تحت رهنمودهای ریازار تارز، ماهانقا، استاد حق در قید حیات شد.

این شرح مختصری از تاریخ استادان اک بود که در سمت استاد حق در قید حیات در این جهان خدمت کردند. در این خلاصه به زندگی انانی که در مقاطع بینابین ظهور این استادان خدمت می‌کردند اشاره نشده است.

عده بی‌شماری سعی می‌کنند مذاهب اصولی را جایگزین نیاز خود به اکتکار کنند. خیلی‌ها به فرقه‌ها و مکاتب اسراری پناه می‌برند و تصور می‌کنند راهشان را یافته‌اند. اما همه آن کسانی که طریق اک را ترک می‌گویند و از قبول استاد حق در قید حیات امتناع می‌ورزند افسوس خواهند خورد، چون کسی که گوش به ناهنداندهد، بی‌تردید کشتی خود را به صخره‌ها خواهد کوفت.

<sup>۴۰</sup> Janos Moneta

<sup>۴۱</sup> Yu Rangta

دوباره و دوباره تکرار کرده‌ام که هیچ راهی به جز اک وجود ندارد. اک منشأ اصلی و سکوی پرتاب همهٔ دکترین‌های تاریخ است و کسی که راهی جز آن در پیش گیرد، تکامل معنوی خود را از پله‌های بسیار پائینی آغاز نموده است. چقدر احمقانه به نظر می‌رسد که کسی بخواهد از قوهٔ قضاوت انسانی خود برای انتخاب یک طریق معنوی استفاده کند در حالیکه تنها مسیر اصلی رسیدن به خدا در مقابلش گسترده باشد. این گفته در شریعت‌کی سوگماد آمده است که: «هر آن کس که طریق اک را ترک گوید و یا از پیروی آن امتناع ورزد در دوزخ‌های اثیری به سر خواهد برد تا روزی که استناد بر او رحمت آورد و دوباره به طریق بازش گرداند. اما باید ابتدا از استناد تقاضا کند که رحیم باشد؛ که او را مساعدت معنوی کند و دوباره به نور بازگشت دهد.»

هیچ کس را راه نجات از رنجی که خود برای خویش آفریده است نیست. اگر کسی تلاش کند اک را با هر سیستم دیگری بی‌آمیزد، همین نتیجه نصیبش می‌شود. او باید این را بداند که منافع انضباط معنوی اک متوجه شخص او هستند و هرگز نباید از زیر بار آن شانه خالی کند. در غیر این صورت مشکلاتی ناگفتنی در انتظار او خواهند بود تا روزی که دوباره به استناد حق در قید حیات رو آورده، تقاضای بازگشت نماید.

حیطهٔ تجربیات عرفانی و مذهبی همیشه در اختیار قدیسین، عرفا و اساقیدرها شده است. اما اک این مشکل را حل کرده است تا هر فردی که این طریق را که در عین حال تنها طریق منتهی به خداست، برمی‌گزیند، بتواند همان تجربیات را داشته باشد. استناد حق در قید حیات، چلا را از شر تمامی

انحرافات که سدا راه او می‌شده‌اند خلاص می‌کند. این عمل گاهی با روزه گرفتن انجام می‌شود و گاهی هم با درآوردن چلا از وضعیت آگاهی متأثر از آن انحراف.

نظام و ایراگی تنها خط خالص معنوی این جهان است. اگر چه من اشاره‌ای به مقاطع باستانی لموریا و آتلانتیس نکردم، اما استادان اک در آن روزها از مقامات برجسته بودند. بعضی اشخاص کوشش نموده‌اند هویت استادان را در رابطه با سایر مکاتب اسراری معین کنند ولیکن اک تنها خط معنوی صد در صد خالص و منشأ اصلی تمامی زندگی، مذاهب و فلسفه‌های دنیا است. با شکل گرفتن این باور در اذهان مردم، اندک اندک قطعات معمای زندگی در جای خود قرار خواهند گرفت. هر مذهبی، هر مکتبی و هر فلسفه‌ای چیزی نیست جز طنین و بازتابی در آئینهٔ اکنکار. حقیقت اکنکار که در جامعه‌ای فاش شد، دیگر هیچ قدرتی را برای مقاومت و مخالفت با آن نیست. تاریخ این حقیقت را به اثبات رسانیده است.

راماج<sup>۴۳</sup> یکی از نخستین واصلین نظام باستانی و ایراگی است. پیش از او دایاکا<sup>۴۴</sup> در سرزمین لموریا استناد حق در قید حیات بود. کاساپا<sup>۴۵</sup> درست پیش از طوفان‌های بین دوره‌ای در آتلانتیس همین مقام را داشت. این خط را می‌شود تا جایی ردیابی کرد که گاکو<sup>۴۶</sup> حدود شش میلیون سال پیش از

<sup>۴۳</sup> - Ramaj

<sup>۴۴</sup> - Dayaka

<sup>۴۵</sup> - Kassapa

<sup>۴۶</sup> - Gakko

قلب سوگماد به زمین آمد. تمامی خط استادان اک از او شروع شده و بدون انقطاع تا به امروز ادامه یافته است.

بعضی از استادان متأهل بودند، بعضی مجرد. اما همگی آنها با وفاداری به اک خدمت کردند و همه زندگی‌شان را وقف آن نمودند. بعضی از آنها عمرهای طولانی کرده‌اند از جمله رباراز تارز، قویی کوآنتز و یائوبیل ساکایی یا استاد باستانی دوره لموریا بنام آسوکی<sup>۴۷</sup> که در دوران امپراطوری ثونیگهور در آسیای مرکزی متولد شد. این سرزمین بخشی از امپراطوری بزرگ مو<sup>۴۸</sup> یا لموریا<sup>۴۹</sup> بود. آسوکی هنوز در همان کالبدی زندگی می‌کند که در آن دوران باستانی، حدود شصت هزار سال پیش از تشکیل تقویم میلادی برگزیده بود. هم اکنون او در نزدیکی شهر رتز<sup>۵۰</sup> پایتخت ستاره زهره زندگی می‌کند. وظیفه فعلی او در ارتباط با ترویج آموزش‌های اک در سراسر کیهان و سیارات عالم فیزیکی است.

هر استاد حق در قید حیاتی که ماهانتا می‌شود. تجسم خدا در روی زمین است. بنابراین، ما به ماهانتا رو می‌کنیم، چون او نماینده امروزی سوگماد در میان ماست. او صاحب کالبدهای پنج‌گانه است که فراسوی تثلیث است. همه ادیان سخن از تثلیث می‌کنند که اشاره است به کالبدهای سه‌گانه رهبر معنوی‌شان. اما ماهانتا ماوراء این الگو عمل می‌کند. او از

Asoki - ۴۷

Mu - ۴۸

Lemuria - ۴۹

Retz - ۵۰

کالبدهای پنج‌گانه خود به مثابه واسطه انتقال آگاهی سود می‌جوید. این کالبدها عبارتند از: فیزیکی، اثیری، علی، ذهنی و معنوی یا روح. گاهی هم از یکی از این کالبدها، مثل فیزیکی، روانی، روح و یا خود واقعیت غائی استفاده می‌کند. اک فقط نا طبقه پنجم مورد ملاحظه ماست. موضوعی که لازم است در همین جا تثبیت کنیم همین است. یعنی هر یک از ما آن بخش از حقیقت را که بنا به تعبیر خودش در جهت منافع معنوی خود می‌بیند، انتخاب می‌کند. اگر او نتواند به جهان پنجم علاقمند شود، ایمان خود را از دست داده و در حیطه شخصیت و نفس غرق می‌شود.

سه ضریب عمده در اکتکار وجود دارد. اینها عبارتند از: انجام تمرینات معنوی اک، حضور لاینقطع ماهانتا و انجام هر عملی توسط چلا به نام استاد و سوگماد.

این ضرائب در زندگی چلا بسیار مهم هستند. یعنی او باید ابتدا حضور ماهانتا را در تمام لحظات زندگی‌اش تشخیص دهد. دوم اینکه، چلا باید با وفاداری تمرینات معنوی اک را به جا آورده و سوم اینکه باید همه افعالش با عشق به استاد توأم باشد. ضریب آخری بدون شک برای چلا از همه مهم‌تر است. او باید چنین بیندازد که هر آنچه انجام می‌دهد، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، برای استاد و به نام او به جا می‌آورد. در غیر این صورت، بخشی از شکوفائی خویش را از دست خواهد داد. او با رکود معنوی روبرو شده و در شگفت می‌شود از اینکه چه مشکلی درونش وجود دارد.

او باید پنج نکته اساسی اکتکار را درک کند. این نکات عبارتند از:



- ۱- اک جوهره باستانی و اصلی تمامی کیهان است و به حیات در همه کیهان‌ها بقا می‌بخشد.
  - ۲- اک آموزشی باستانی است که از درون آن تمامی مذاهب و فلسفه‌ها نشأت گرفته‌اند.
  - ۳- استاد حق در قید حیات تنها تجلی سوگم‌داد در روی زمین است و پایه‌های اصلی آموزش‌های او بر مبنای استاد درون استوار است.
  - ۴- تنها مأموریتی که استاد حق در قید حیات دارد، جمع آوری روح‌هائی است که آمادگی لازم را برای بازگشت به خدا کسب کرده‌اند و راهنمایی آنان را در مسیر بازگشت به عهده دارد.
  - ۵- استاد حق در قید حیات ابزار کامل سوگم‌داد در این طبقه است. او غالباً ماهانقا نیز است. وظیفه او این است که به هر روحی که به سویش می‌آید این را بفهماند که فقط یک مأموریت در زندگی برایش وجود دارد و آن هم بازگشت به خانه خود نزد خدا و ایزاری شدن برای اراده اوست.
- اینها اصول اساسی اک هستند. بر هر کسی واجب است که این اصول را ملکه خویش کرده و در قلب خویش به ثبت برساند. چون به محض اینکه معنای آنها را بفهمد و عملاً مقصود از آن را درک کرده باشد، آغاز می‌کند به پی بردن به معنای سفر روح؛ معنای حقیقی اک.
- اک هیچ سمبلی به جز خودش ندارد. هر مذهب یا فلسفه‌ای نوعی سمبل یا طلسم دارد که گویای سرچشمه الهی است. اما از آنجا که اک خود

سرچشمه الهی است، سمبلی جز خود اک برایش وجود ندارد. بسیار مشکل می‌توان گفت سمبل حقیقت چه می‌تواند باشد.

مردم باستان، مثل ماسون‌ها در نشست‌های انجمن خودشان از بعضی سمبل‌ها در مراسم خود استفاده می‌کردند. اما اک نمی‌تواند سمبلی برای خود داشته باشد، چون همانست که خود هست. اگر خدا هست، اک هم همانست که هست. جز این نمی‌تواند باشد.

منشأ هر مذهبی را باید در سمبلیزم آن جستجو کرد. پیش از آریائی‌ها، سامی‌ها یا تورانیان، نوعی از آموزش‌های بدوی اک وجود داشت. البته به صورتی متفرق، چون بنا به تحولات ناشی از سیل‌ها و طوفان‌های بین دوره‌ای نژادها، زبان‌ها، نیایش‌ها و انعطافات و احساسات ملی تغییر شکل‌هائی در آن به وجود آورده بود.

رد این وقایع به مقاطعی غبارآلود از دوران باستان بازمی‌گردد که تاریخ هنوز به ثبت نمی‌رسید. در خلال آن روزها خدای کیهانی بخشی از جستجوی آدمی را تشکیل می‌داد، همانگونه که امروزه هم این چنین است، هر چند او خود به علت نقصان تجربیات درونی، دقیقاً نمی‌داند در جستجوی چیست.

تاریخ نوع بشر سرگذشت مشترک آدمی در تلاش نومیدانه خود برای یافتن راه حلی جهت این جستجو بوده است. او شکست خورده است، چون فرهنگ‌هائی که توانسته باشند معیاری برای تعیین درجه موفقیت یا شکست در مقوله خدانشناسی ارائه دهند، بسیار انگشت شمارند. در سراسر

افسانه‌شناسی، برای این خدای عالمگیر نام‌هایی ذکر کرده‌اند. یونانی‌ها او را زئوس خطاب می‌کردند؛ نام لاتین آن جوو<sup>۵۱</sup> بود. آلمان‌ها آن را ووتان<sup>۵۲</sup> می‌خواندند و در سانسکریت نام او دیاتوس بود.

نام جهانی این بالاترین مقام الهی، همیشه «پدر آسمانی» بوده است. همه برای او جنسیت مذکر قائل می‌شدند. البته این در مورد سوگماد صادق نیست که نام حقیقی اوست و نه مذکر است و نه مؤنث، بلکه خنثی است. یک بار شخصی از من سؤال کرد که آیا مؤنثین می‌توانند به فراسوی طبقه روح بروند؟ خیر هیچ مؤنثی قادر به انجام این کار نیست، اما هیچ مذکری هم نمی‌تواند به این کار مبادرت کند، فقط خویش خنثای هر فردی قادر به این کار است. روح به محض اینکه وارد طبقه پنجم شد به خویش خنثی تبدیل می‌شود و یا به اقلیم برتر خدا می‌گذارد، اما در قالب مذکر یا مؤنث، هرگز! این می‌باید سؤالی را که در ذهن بسیاری از کسانی که کتاب دندان‌بیر را خوانده‌اند شکل می‌گیرد، پاسخ دهد.

پنج مسأله‌ای که وضعیت آگاهی انسانی با آن درگیر است، عبارتند از: تنهایی، مرگ، نومیدی، ترس و اضطراب. این‌ها شاخص‌های قدرت کل هستند و کسی که تمرینات معنوی او را اجراء نمی‌کند به احتمال زیاد در دام آنها خواهد افتاد. آنگاه به جای اینکه ابزار خدا واقع شود به کمالی برای ظهور و حضور کل (قدرت‌های شیطانی) بدل می‌شود. کشمکش که در فصل پیش درباره‌اش سخن گفتیم در وجود او تسلط می‌یابد و در شخصیتش

۵۱ - Jove

۵۲ - Wotan

آنچنان شکافی ایجاد می‌کند که حتی ممکن است به یک قربانی اجتماعی بدل شده و در تیمارستان بستری شود. امروزه این پدیده را در همه مشاغل می‌بینیم.

بسیاری از کسانی که به تحقیق امور معنوی مبادرت می‌کنند در حقیقت بهتر است در ادیان اصولی باقی بمانند. یک مذهب جهانگیر مثل مسیحیت یا بودیسم در واقع یک نیروی تثبیت‌کننده بسیار مؤثری برای اکثریت مردم است و هیچ ضرورتی ندارد که از آن فراتر روند. در غیر این صورت، ممکن است به شدت دچار ناهنجاری شده و کالبد‌هایشان به روی هجوم نیروهای روانی باز شود و آنها را از مرز واکنش‌های عادی به سوی بروز اختلالات عصبی سوق دهد. جای تأسف است که مردم اجتماع مجبور باشند در معرض رفتار ناشایست این چنین اشخاصی قرار گیرند. کسانی که به مشاغل نمایشی اشتغال دارند و بازیگران تئاتر و سینما، غالباً با مشکل هجوم‌های روانی روبرو هستند. از جمله گروه‌هایی که بیش از سایرین مورد هجوم عناصر روانی واقع می‌شوند باید از ارکسترهای موسیقی‌های مردم‌پسند، هنرپیشه‌ها، موزیسین‌های مدرن، معترضین و بعضی گروه‌های دیگر اجتماع نام برد.

اجتماعی که ما امروزه در آن زندگی می‌کنیم یک جامعه وحشت‌زده است. خطائی که ما مرتکب شده‌ایم این است که پنداشته‌ایم در کیهان فیزیکی یک معیار آموزشی برقرار شده است که فقط عقل را صیقل دهد و هیچگونه توسعه معنوی در آن برای دانش‌پژوهان منظور نشده است. بسیاری معتقدند که عقل ملاک شکوفائی معنوی است؛ که عقل، فرد را در

قدرت‌های روانی را با قوانین و معیارهای کیهان فیزیکی ارزیابی کنند. از آنجا که قدرت روانی و جنبه‌های متفاوت آن فراسوی درک حواس فیزیکی است، قوانین این جهان شایسته ارزیابی آثار آن نیست و اینجاست که مروجین اسانداردهای آموزشی آکادمیک خطای بزرگ خود را مرتکب می‌شوند. نه هیچ انجمنی از محققین فیزیکی و نه هیچ رشته دانشگاهی در زمینه فراروانشناسی قادر است ارزیابی درستی از علوم روانی و معنوی داشته باشد.

انها ممکن است تصور کنند آنچه می‌کنند درست است، اما در دراز مدت هر یک از یافته‌هایشان، نتیجه قبلی را ملغی می‌کند. آنها شکست‌هایشان را شمارش می‌کنند، نه پیروزی‌هایشان را. تن در دادن به این نوع تجربیات آزمایشگاهی برای هر کسی که مدارجی از توسعه معنوی را طی کرده باشد، اشتباه بزرگی است.

به هر حال، اینها مشکلی را که قبلاً از آن سخن گفتیم برای نوع بشر حل نمی‌کنند. این مشکلات عبارت بودند از: تنهایی، مرگ، نومیدی، ترس و اضطراب.

در واقع، نه فراروانشناسی و نه هیچ علم آکادمیک دیگری نخواهد توانست پاسخی برای این مسائل دیرینه بشر پیدا کند. این مشکلات را می‌توان به کمک یک بر طرف کرد. بعد از اینکه فرد بیاموزد چگونه به جهان‌های دیگر سفر کند در می‌یابد که دیگر توجهش به جنبه‌های منفی زندگی جلب نمی‌شود.

جامعه برتری می‌بخشد. آنها تصور می‌کنند بیرون از دسترس قانون اجتماعی قرار دارند و مختارند نیروهای زندگی اجتماعی را به خواست خود از هم بپاشند، کنترل و یا دستکاری کنند. این فقط یک توهم است که زائیده قدرت کل است. از آنجا که کل نیرانجان سلطان جهان منفی است، قدرت بهائی در تسلط به حواس و ارکان عقلانی را به دست دارد. جای تعجب است که این افرادی که ظاهراً بسیار تحصیل کرده و روشنفکر می‌باشند، قادر به درک این واقعیت محرز نیستند.

به این علت است که استادان اک در تطابق با اسانداردهای اجتماعی، تحصیل کرده نیستند. تحصیلات آکادمیک و تشکیلاتی از جمله روندهای قدرت منفی است. اما ما نه می‌توانیم از آن صرف نظر کنیم و نه آن را نادیده بگیریم، چون مجبوریم در این دنیا زندگی کنیم. مادامیکه اجتماع طلب می‌کند افراد دارای اساندارد معینی از تحصیلات مکتبی (آکادمیک) باشند تا در نظم موجود جای گیرند، فرد هم مجبور است برای هموار کردن راه خود در جهان منفی به کسب آن تحصیلات مبادرت کند. اما در خصوص افرادی که از نقطه نظر معنوی در مراتب بالا به سر می‌برند، تحصیلات آکادمیک هیچ ضرورتی ندارد. این افراد راهی پیدا می‌کنند که در عین حال که در نظام اجتماعی به سر می‌برند، جزئی از آن نباشند. آنها درون چهار چوب قوانین اجتماعی زندگی می‌کنند، اما آزادی معنوی دارند.

باید توجه داشته باشیم که فراروانشناسان<sup>۵۳</sup> در تجربیات آزمایشی خود با علوم روانی خطای بزرگی مرتکب شده‌اند. آنها کوشش کرده‌اند اثرات

در جهان‌های درون همراهی، سرزندگی، امید، آرامش و اتکاء به خود را تجربه می‌کنیم. هیچ یک از طرق معنوی نمی‌تواند این وعده‌ها را اجابت کند، چون نه روشی برای آن می‌شناسد نه معیاری برای تشخیص قدرت منفی از مثبت در دست دارد. از آنجا که آگاهی انسانی در وضعیت منفی، هستی دارد، بشر هرگز نمی‌تواند از آن برای شناسائی قدرت معنوی استفاده کند، مگر به جای آن در صدد اکتساب آگاهی معنوی اهتمام ورزد.

هنگامیکه فردی از طریق اک به وضعیت‌های آگاهی معنوی دست پیدا می‌کند، بسیاری چیزها را می‌آموزد که در وضعیت آگاهی انسانی هرگز نمی‌توانست بفهمد. او اکنون می‌داند که علیرغم هر آنچه دیگران تصور می‌کنند، استاد اک نه هرگز همزاد روح داشته است و نه هرگز خواهد داشت. از آنجا که استاد حق در قید حیات، خود اک، کلام زنده است، هرگز نمی‌تواند همزاد روح داشته باشد. به همین ترتیب در گذشته‌ها هم با کسی پیوند نداشته است، چه یک جفت در قالب انسان باشد چه از بستگان یا افراد خانواده. ارتباط او با همهٔ افراد بدون استثناء به‌عنوان ماهانقا، استاد حق در قید حیات صورت می‌گیرد.

همین نیرو، یعنی اک دوباره و دوباره خود را در هیئت انسان، تحت عنوان استاد حق در قید حیات در هر زمان و همهٔ مقاطع تاریخ، قطبیت می‌بخشد. خویش انسانی استاد حق در قید حیات تنها یک حجاب زائد است و باید از دیدگاه چلا همینگونه تلقی شود. آنچه برای هر فردی که چلای اک باشد اهمیت فراوان دارد، ماهانقا، استاد درون است.

تفاوتی نمی‌کند که شخصی که به اک علاقمند است، فقط یک کتاب درباره‌اش خوانده باشد، به تازگی واصل شده باشد، یا واصل تمامی حلقه‌های اک شده باشد. استاد اک همواره همراه اوست. وقتی دانشجویی طالب دیسکورس‌های ست سنگ می‌شود، می‌تواند انتظار داشته باشد استاد حق همان قدر جزئی از او شود و او را همان قدر از درون راهنمایی کند که در خصوص بالاترین واصلین اک رخ می‌دهد. برای استاد تفاوتی نمی‌کند چلا چه کسی باشد؛ آن فرد از توجه کامل استاد و تمامی عشق او برخوردار می‌شود.

یکی از راه‌های درک عشق استاد، تانوآگا<sup>۵۴</sup> یا نگاه (خیره) استاد است. اشاره به این جنبه مهم است. چون تشخیص ظریف این نگاه که به فرد می‌افتد، موجب شفا، مساعدت معنوی، تصعید روح و یا برداشتن بار کارمیک می‌شود. هنگامیکه چلا ارزش این نگاه را بشناسد یا هنگامیکه کوچکترین تماس دست او را تجربه کند، وفوفی حاصل می‌کند که منحصر به فرد است و هیچ کس دیگری نمی‌داند. او ارزش درونی نزدیکی به استاد را در قلب، ذهن و روح خود احساس می‌کند. او معنای باز بودن به روی ماهانقا، استاد درون را که قادر به انجام هر معجزه‌ای است درک و شناسائی می‌کند.

ماهانقا تنها وجودی است که قادر به انجام هر معجزه‌ای است. سایرین فقط در حیطة پدیده‌های روانی دست به معجزه می‌زنند. اوست که به چلا پذیرش وصل به حلقه‌های معنوی را عطا می‌کند و اسرار مقدس را به طریق ارتباط درونی بر وی فاش می‌سازد. هنگامیکه او می‌گوید چلا برای وصل

آماده است، سخن نهائی را ادا کرده است و هیچگونه تردیدی از جانب چلا در این خصوص جایز نیست.

وقتی چلا واصل ای می گردد، عضوی از خانواده درون می شود. او چه آگاه باشد چه نباشد، ماوراء حواس فیزیکی خود و درون خانه خدا زندگی می کند. اگر چلا به میل خود قصد کند از خانه معنویش بیرون رود، فقط تصمیم خودش شرط است و استاد هیچگونه دخالتی نمی کند. اما باید این را بدانند که با این عمل دوباره پا به دنیا گذاشته است و می باید محموله‌ای از کارمائی را که استاد در هنگام وصل به دوش خویش گرفته بود با خود به آنجا ببرد.

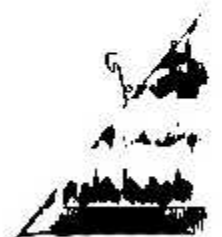
اگر او خانه ای را ترک گوید، رنج‌هایش مضاعف خواهند شد، چون به جای صعود در حال پائین رفتن از نردبان تکامل معنوی مقرر در آفرینش روح است. او مانند شناگری است که بعد از عبور از بیشتر عرض رودخانه تصمیم می گیرد بازگردد، چون می‌ترسد نیروی کافی برای به پایان بردن راه را نداشته باشد. او فراموش می کند که شنا کردن در جهت برگشت، همان ~~سختی هائی را در بر دارد که در ابتدا با آنها روبرو شده بود.~~

۱۰- طم بقش در ای ادامه داده از رهنمودهای

خه هوشیاری از خدا تائل خواهد آمد.

ستاد حق در قید حیات به ودیعه گذاشته

سماع هستی فراهم آورده شده است.



ماهانقا چلا را از میان معابر پر از دره و صخره به درون قف سوگماد راهبری می کند. او همکار خدا خواهد شد.

او برای ابد در آرامش و سعادت الهی خواهد زیست.

برکت باشد.

آماده است، سخن نهائی را ادا کرده است و هیچگونه تردیدی از جانب چلا در این خصوص جایز نیست.

وقتی چلا واصل اک می گردد، عضوی از خانواده درون می شود. او چه آگاه باشد چه نباشد، ماوراء حواس فیزیکی خود و درون خانه خدا زندگی می کند. اگر چلا به میل خود قصد کند از خانه معنویتش بیرون رود، فقط تصمیم خودش شرط است و استاد هیچگونه دخالتی نمی کند. اما باید این را بداند که با این عمل دوباره پا به دنیا گذاشته است و می باید محموله‌ای از کارمائی را که استاد در هنگام وصل به دوش خویش گرفته بود با خود به آنجا ببرد.

اگر او خانه اک را ترک گوید، رنج‌هایش مضاعف خواهند شد، چون به جای صعود در حال پائین رفتن از نردبان تکامل معنوی مقرر در آفرینش روح است. او مانند شناگری است که بعد از عبور از بیشتر عرض رودخانه تصمیم می گیرد بازگردد، چون می ترسد نیروی کافی برای به پایان بردن راه را نداشته باشد. او فراموش می کند که شنا کردن در جهت برگشت، همان سختی‌هایی را در بر دارد که در ابتدا با آنها روبرو شده بود.

اگر فردی هم چنان به طی طریقش در اک ادامه داده از رهنمودهای استاد پیروی کند، مآلاً به بالاترین درجه هوشیاری از خدا نائل خواهد آمد.

ابزار طریق در دست ماهاختا، استاد حق در قید حیات به ودیعه گذاشته شده است و توسط اک، جویبار قابل سماع هستی فراهم آورده شده است.

ماهاختا چلا را از میان معابر پر از دره و صخره به درون قند سوگماد راهبری می کند. او همکار خدا خواهد شد.

او برای ابد در آرامش و سعادت الهی خواهد زیست.

برکت باشد.

## واژه‌نامه

### — آ —

**ANUM (انوم)**  
AUM.  
صوتی که در طبقه ذهنی شنیده می‌شود و توسط یوگی‌ها و گروه‌های مذهبی هندو مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ بخشی از جریان صوتی اِک که آفریننده طبقه ذهنی به پائین است.

**ATMA SARUP (اتما ساروپ)**  
ATMA SARUP.  
کالبد معنوی (روحی) غلاف حقیقی روح.

**ATMA (اتما - روح)**  
ATMA.  
روح، آن بارقه الهی که خداوند درون شکل انسانی به عاریت نهاده است تا بدان زندگی بخشد؛ گاهی آنمن؛ ATMAN تلفظ می‌شود.

**AJNA (آجنا - تیسراتیل)**  
AJNA.  
چشم سوم؛ چشم معنوی که سفیران روح از آن به عنوان دریچه‌ای بین جهان‌های تحتانی و فوقانی جهت سفر به اقالیم الهی استفاده می‌کنند.

**ADI KARMA (ادی کارما)**  
ADI KARMA.  
کارمای ازلی؛ تقدیری که توسط روح فردی کسب نشده است، بلکه کارمایی است که در آغاز سفر روح به جهان‌های تحتانی توسط اربابان کارما برای وی در نظر گرفته شده است.

## آراهاتا

ARAHATA.

آموزشگر گروه‌ها یا کلاس‌های سنت‌سنگ اک؛ واصل حلقهٔ دوم در اکنکار که کلمهٔ سرّی شخصی برای استفادهٔ خود دریافت می‌کند.

## آرجونا

ARJUNA.

یکی از پنج شاهزادگان، و شخصیت اصلی در بهاگوااد گیتا که با کرشنا گفتگو می‌کند.

## آکولایت

ACOLYTE.

نخستین درجهٔ وصل در اکنکار که چلا آن را در وضعیت رؤیا دریافت می‌کند و در اولین مرحلهٔ مسئولیت‌پذیری خود تحت تربیت معنوی قرار می‌گیرد. این پیش از پذیرش رسمی وی به واقعیت جهان‌های معنوی توسط استاد اک در قید حیات می‌باشد.

## آگام

AGAM.

منطقهٔ غیر قابل دسترس؛ آگام‌لوک که ماقبل بالاترین جهان معنوی شناخته شده قرار دارد.

## آگام دس

AGAM DES.

شهر معنوی واقع در کوه‌های هیمالیا، که محل سکونت اشوارخانوال (خدا خواران) می‌باشد.

## آگام لوی

AGAM LOK.

رجوع شود به آگام (AGAM).

## آگاهی

CONSCIOUSNESS.

وضعیتی از هوشیاری که آدمی در زندگی روزمرهٔ خود به کار می‌گیرد. این وضعیت به دو بخش تقسیم می‌گردد: عارضی (Phenomenal)، و فرارو —

برتر — (Transcendental). آگاهی عارضی، یا هوشیاری محیطی جهت ابراز خود از ادراکات حسی سود می‌جوید، درحالی‌که آگاهی برتر مستقل از ادراکات حسی بوده و مستقیماً با اک سروکار دارد. وضعیتی که فراسوی هر دو این دو — عارضی، و فرارو — وجود دارد آن است که در اتحاد این دو عمل می‌کند. در این وضعیت هیچ‌یک از این دو از دست نمی‌روند، بلکه فرد در این وضعیت وحدت با آگاهی اک را تجربه می‌کند — نه سوگماد، بلکه با اک وحدت حاصل نموده و با جوهر معنوی خدا یکی می‌شود.

## آنتیشکاران

ANTISHKARAN(S).

چهار رکن ذهن؛ ماناس، بودی، چیتا، و آهنکار.

## آهنکار

AHANKAR.

یکی از چهار رکن ذهن؛ آن رکنی که تمیز دهندهٔ منافع فردی از سایرین می‌باشد؛ «منیت». هنگامیکه از حد تعادل خارج شود به خودپرستی؛ Ahankara تبدیل می‌گردد.

## — ا —

ESOTERIC.

اسراری؛ محرمانه؛ درونی  
دانش اسراری که از طریق اعضاء حسی قابل دسترسی نیست.

THE OCEAN OF LOVE AND MERCY.

اقیانوس عشق و رحمت  
اقیانوس عشق و رحمت؛ سوگماد؛ خدای متعال.

ASTRAL PROJECTION.

## انعکاس اثیری

واژه‌ای است که پیروان مکاتب اسرار بکار می‌برند و منظور انعکاس کالبد



اثیری به جهان اثیری است - که البته حقیقت ندارد. از آنجا که کالبد اثیری ما هم اکنون در جهان اثیری قرار دارد - بهمان ترتیبی که کالبد فیزیکی ما در جهان فیزیکی مستقر میباشد - نیازی به انعکاس به آن طبقه نداریم. فقط کافی است از آن هوشیاری حاصل نمائیم.

**آلخ پوروشا**  
ALAKH PURUSHA.  
فرمانروای نامرئی جهانی که آن را بنام آلخ لوک می‌شناسیم.

**آلخ لوک**  
ALAKH LOK.  
نخستین طبقه معنوی بالاتر از جهان روح، به معنای «مکان نادیدنی».

**ای**  
ECK.  
جریان قابل شنیدن حیات، جوهره خدا، روح القدس. همچنین دانش خداشناسی. فرایندی حاصل از تجربیات سفرروح به درون هوشیاری مذهبی، که آدمی به اختیار خود از طریق تمرینات معنوی اکتکار کسب می‌کند. سفرروح فقط با حرکت آگاهی درونی (روح) در نواحی زمان و مکان سروکار دارد. اک شامل نواحی دیگری نیز می‌شود که فراسوی زمان و مکان است، و تماماً دانش مطلق، حضور مطلق، و قدرت مطلق (بر همه چیز دانا، در همه جا حاضر، و بر همه چیز قادر) میباشد؛ این خداشناسی، یا خداآگاهی است. تمامی مذاهب، فلسفه‌ها و جهان‌بینی‌های الهی از منشا اکتکار می‌باشند.

**اک مارگ**  
ECK MARG.  
طریق اکتکار.

**اکشار**  
ECKSHAR.  
وضعیت خودشناسی، که قبل از خداشناسی پیش می‌آید؛ روشن‌ضمیری به واسطه نور و صوت از طریق اک؛ موکشا (Moksha).

**اکتکار**  
ECKANKAR  
دانش باسنانی سفرروح؛ مقوله‌ای در باره انعکاس آگاهی درونی است که از میان وضعیت‌های تحتانی به وضعیت‌های شعفناک و نشئه الهی سفر می‌کند. روح در این وضعیت خود را در تصاحب تجربه هوشیاری مذهبی حیات می‌یابد. این عمل از طریق دسته‌ای از تمرینات معنوی انجام می‌گردد که فقط پیروان این علم از آن واقفاند.

## ب

**براهم (برام یا برهم)**  
BRAHM.  
آفریدگار ناحیه دوم هستی (از جهان ذهنی به پائین)؛ ذهن کل؛ ذهن کیهانی؛ خداوند و خالق طبقات تحتانی.

**براهم لوک**  
BRAHM LOK.  
طبقه ذهنی یا چهارم؛ مقر ذهن کیهانی که توسط براهم، قدرت منفی، اداره می‌شود.

**براهما (براما - برهما)**  
BRAHMA.  
یکی از اعضاء دایره آفرینش جهان‌های بخش اعظم دوم (از جهان ذهنی به پائین)، که توسط اکثر هندوها بعنوان مقام متعال قلمداد می‌شود.

**برهمندا (برامندا)**  
BRAHMANDA.  
سومین بخش اعظم آفرینش که خود به چهار بخش فرعی تقسیم می‌گردد. از پائین‌ترین ناحیه تریکوتی (Trikut) آغاز و تا بالاترین نواحی طبقه ذهنی ادامه می‌یابد.

**BANI.** بنایی  
موسیقی بهشتی؛ اک؛ جریان قابل سماع حیات.

**BEINGNESS.** بود (بودن)  
وجود خالص؛ حضور الهی؛ وجه برتر واقعیت غائی؛ سوگماد

**BUDDHA.** بودا  
شاهزاده کبیری که به قدسی روشن ضمیر بدل گشت و به اکتساب آگاهی بودا نائل آمد. نام او سیدهارتا گائوتاما؛ *Siddharta Gautama* بود. بودهی به معنای عقل و بودا و وضعیتی از آگاهی به معنای صاحب عقل سلیم میباشد.

**BIHAGAVAD GITA.** بهاگواد گیتا  
رساله‌ای کامل در توسعه معنوی، شامل شعر حماسی ماهابهاراتا؛ *Mahabhata* که به آن نغمه الهی (Lord's Song) میگویند.

### پ

**PAR.** پار  
ماوراء ماده و روان؛ در جهان‌های معنوی.

**PARABRAHIM.** پارابراهم  
بالتر از براهم، فراسوی طبقه ذهنی؛ طبقه‌ای بسیار نازک بین طبقات ذهنی و روح؛ طبقه آتری.

**PARAM AKSHAR.** پارام آکشار  
معبد حکمت زرین در طبقه آنما (روح)، مشهور به خانه خرد زوال‌ناپذیر؛ مقام متعال؛ یک نام دیگر برای خداوند.

**ADEPT.** پیر - استاد  
استاد اک؛ کسی که در هنر سفر روح به درجات اعلائی تبحر دست یافته و به عضویت نظام باستانی ویراگی درآمده باشد.

**AKASHIC RECORDS.** پیشینه‌های آکاشیک  
پیشینه‌ها، خاطرات، و الگوهای کارمیک روح که در طبقه سوم، یا طبقه عسلی برای جهان‌های فیزیکی و اثیری ثبت شده‌اند.

**PINDA.** پیندا  
نماینده کالبد فیزیکی انسان، برابر و همخوان با نیلوفر هزار گنبرگ (سahasra dal کانوال) در کالبد فیزیکی انسان؛ واژه هندی به معنای کیهان فیزیکی.

### ت

**TAO.** تائو  
اصطلاح چینی به معنای راهی به بهشت؛ کسی که مرید یک استاد معنوی باشد. این واژه بیانگر همان مفهومی است که طریق اک میباشد.

**TRIKUTI.** تریکوتی\*  
براهم لوک.

**REINCARNATION.** تناسخ  
تولد دوباره؛ رفت و برگشت روح به این جهان درون کالبدهای جدید.

**TULSI DAS.** تولسی داس  
شاعر و عارف قرن هفدهم هندو که یکی از پیروان اک بود.

\* لازم به تذکر میباشد که این واژه در متن اشتباهاً تریکوتی قید شده است. م

## تیسرا نعل

TISRA TU.

چشم سوم، چشم معنوی هم خوانده می‌شود.

## — ج —

## جلال‌الدین رومی

JALAL-UD-DIN'I-RUMI.

شاعر، عارف، و حکیم پارسی در قرن سیزدهم. او یکی از مشهورترین استادان اک در تاریخ میباشد.

## جنانا یوگا

JNANA YOGA.

یکی از سیستم‌های یوگا که از طریق آموزش در جستجوی آزادی معنوی میباشد.

## — چ —

## چاکرا

CHAKRA.

چرخه. اشاره دارد به مراکز روانی در کالبد انسان. هر یک از این مراکز به یک چرخ شباهت دارد و به بخش‌های نظیر گلبرگ‌های نیلوفر تقسیم میگردد. چاکراها در انطباق با مراکز عصبی در طول ستون فقرات، گردن، و سر آدمی قرار گرفته‌اند.

## چرخ هشتاد و چهار

WHEEL OF THE EIGHTY-FOUR.

دوره‌های تولد و مرگ که روح باید در خلال حیات اولیه‌اش در جهان‌های تحتانی از میان آن عبور نماید. هشتاد و چهار اشاره دارد به تعداد لاک‌ها؛ مقاطعی از حلول مکرر که هر یک شامل یکصد هزار سال، یا یکصد هزار شکل از حیات می‌شود.

## چشم سوم

THIRD EYE

نقطه‌ای درست بالای غده صنوبری، که مورد استفاده چلاها به منظور عبور به جهان‌های لطیف است. این مکانی است که ماهانتا در انتظار چلا است. آنها در این نقطه ملاقات می‌کنند تا استاد بتواند چلا را به جهان‌های دیگر همراهی نماید.

## چلا

CHELA.

محصل، مرید یا پیرو یک آموزگار معنوی؛ دومین قدم در طریق اکتکار.

## چیتا

CHITTA.

یکی از چهار آنتیشکاران یا ارکان ذهن. چیتا رکن تشخیص دهنده زیبایی، فرم، رنگ، و فراخواننده حافظه میباشد. چهار رکن ذهن عبارتند از: ماناس (Manas)، بودهی (Buddhi)، چیتا (Chitta)، و آهنکار (Ahankar).

## — ح —

## حافظ

HAFIZ.

شاعر مشهور قرن چهاردهم پارسی، که پیرو اکتکار بود.

## حضور همزمان

BILOCATION.

پدیده‌ای که در آن شخص میتواند بطور همزمان در دو مکان حضور داشته یا دیده شود.

## — خ —

## خداخواران (اشوار خانوال)

ESHWAR-KHANEWAL.

اعضاء نظام باستانی وایراگی که در شهر معنوی آگام دس زندگی می‌کنند. واژه خداخواران به این علت به این دسته از اساتید اطلاق شده است که

قادرند بجای خوراک از انرژی کیهانی استفاده کنند. اینان طول عمر درازی دارند که فراسوی مدت زمان عمر طبیعی بشر میباشد.

GOD- REALIZATION.

خدانشناسی

درک وضعیت خدانشناسی؛ شناخت خدا.

GODMAN.

خداامرد

استاد حق در قید حیات؛ ماهانتا.

SELF REALIZATION.

خودشناسی

شناسائی روح؛ شناخت خویش حقیقی. روح با ورود به طبقه روح و وصل به این طبقه خودشناسی کسب می نماید.

## د

DAMCAR.

دامکار

یکی از شهرهای معنوی اکتکار واقع در صحرای گویی. بسیاری از اساتید اک در این جامعه زندگی کرده اند؛ در حال حاضر نیز معدودی در آنجا بسر میبرند. مقصود آنان خدمت به استاد حق در قید حیات میباشد.

DAYAL

دایال

رحمت؛ شفقت؛ استاد همیشه به همه روح ها و همه صورت های حیات رحمت و شفقت نثار می کند.

SECOND GRAND DIVISION.

دومین بخش اعظم هستی

بخش دوم اعظم از تقسیم بندی کیهانها، منطقه آندا (Anda).

DEVA.

دوا

فرشته؛ وجود آسمانی؛ وجود تابناک.

## ز

UNIVERSAL MIND.

ذهن کیهانی

ذهن کل؛ نام دیگری برای قدرت منفی.

## ر

RAMA.

راما

یکی از نخستین ناجیان جهان. او پیام اک را از اعماق جنگل های پروس باستان (آلمان فعلی) به ایران و هند برد.

REBAZAR TARZS.

ربازارتارز

استاد کبیر اک که در کوه های هندوکش زندگی می کند، و گمان می رود سن او بیش از پانصد سال باشد. او یک پیام آور اک در جهان فیزیکی است.

ENLIGHTENMENT.

روشنگری

وضعیت بیدار شده؛ آگاه شدن از حضور الهی؛ شکستن ناگهانی وضعیت تحتانی و ورود به وضعیت های خارج از ابعاد زمان و مکان.

RISHI.

ریشی

نام شرقی برای شخص دانا؛ خردمند.

## س

SAT.

سات

حقیقت؛ واقعیت.

SAT DESH.

سات دیش

جهان های خاص معنوی (روح و بالاتر از آن)

## سات گورو

نوربخش؛ آموزگار اعلای تعالیم معنوی.

SAT GURU.

## سات لوک

ناحیه روح؛ هم معنای ساچ خاند.

SAT LOK.

## سات نام ست نام

فرمانروای منطقه پنجم، طبقه آتما (روح)، آفریننده متعال روح؛ کسی که نخستین تجلی فردی خداست. عموماً تصور می شود که این شکل واقعی خدا یا خود خداست، در حالیکه او نخستین تجلی منفرد سوگماد میباشد.

SAT NAM.

## ساچ خاند

منطقه پنجم، طبقه روح، جایگاه واقعیت معنوی.

SACH KHAND.

## سادهو

کسی که به طبقه علی رسیده باشد، که آن را گاهی تنها بخش فوقانی طبقه اثیری میگویند؛ اما نه آنچنانکه بسیاری یک قدیس یا مرشد میخوانند.

SADHU.

## سانسکارا

معلولاتی که از یک یا چندین زندگی پیشین باقی مانده باشد.

SANSKARA.

## سahasra-dal کانوال

نقطه تاج یا نیلوفر هزار گلبرگ؛ پایتخت جهان اثیری.

SAHASRA-DAL-KANWAL.

## سو خشم

نامی برای جهان اثیری.

SUKHSHAM.

## سودار سینگ

یکی از اساتید اک که در این زندگی استاد پال تونیچل بود.

SUDAR SINGH.

SUGMAD.

## سوگماد

نام خداوند متعال در طریق اک.

SAMADHI.

## سغدهی

مراقبه واقعیت حقیقی، بالاترین دستاوردی که یک فرد قبل از رسیدن به طبقه روح میتواند کسب نماید؛ جلسه.

## ش

## شاکتی

SHAKTI.

جریان انرژی مؤنث (مادر)؛ مادر ویشنو، براهما، و شیوا؛ اصل مؤنث.

## شب تاریک روح

دوره تاریکی که طی آن روح از مراحل میگذرد که احساس می کند خداوند او را ترک کرده است. گمان می رود که این مرحله نهایی از شکوفائی روح باشد، پایان یافتن دوره تکاملی روح که درست قبل از نائل شدن به وضعیت خداشناسی برایش پیش می آید.

DARK NIGHT OF THE SOUL.

## شریعت کی سوگماد

کتاب مقدس اک. هر قسمت از شریعت کی سوگماد در یکی از معابد حکمت زرین در طبقات مختلف مستقر گشته است که این شامل جهان زمینی هم می شود.

SHARIYAT-KI-SUGMAD.

## شیوا

عضو سوّم تثلیث هندو، عنصر نابود کننده.

SHIVA.

## ط

## طبقه انبری

ASTRAL PLANE.

طبقه یا جهان انبری، اختری، یا عاطفی؛ طبقه دوم از جهان های تحتانی. از آنجا که کلیه کسانی که تجربیات خود را در جهانهای بالاتر از فیزیکی از این جهان آغاز می کنند، عمدتاً آن را با جهان بهشتی اشتباه میگیرند، درحالیکه این فقط بخشی از جهان های روانی است که بلافاصله بعد از جهان فیزیکی قرار دارد. پایتخت این جهان شهر عظیم ساهاسرا-دال - کانونال (Sahasra-Dal-Kanwal) میباشد.

## — ع —

## عالم صغیر

MICROCOSM.

کیهان صغیر؛ جهان شخصی؛ رونوشتی از عالم کبیر که همان کالبد انسانی میباشد.

## علی

CAUSAL.

کالبد علی انسان؛ Causal Body، طبقه علی؛ Causal Plane، که درست بالای طبقه انبری قرار دارد. مکانی که خاطرات و الگوهای کارمیک ذخیره میگردند. قرائت کنندگان برای اطلاعات راجع به پیشینه های فرد به این طبقه مراجعه می کنند.

## علیت

CAUSATION.

رنجیره علیت، که غالباً چرخه زندگی خوانده می شود، و عاملی است در دوره های توسعه مراحل معنوی و انسانی؛ کارما؛ Karma.

## — ف —

## فوبی کو آنتز

FUBBI QUANTZ.

استاد اک؛ راهب اعظم دیر کاتسویاری در شمال تبت؛ نگهبان قسمت اول کتاب مقدس شریعت کی سوگماد (راهی به لایتناهی). او در قرن دهم در شهر تبریز واقع در پاریس، استاد اک با پیروان زیادی بود. او استاد اک بزرگترین شاعر حماسی پارسی، فردوسی بود.

## فیثاغورث

PYTHAGORAS.

فیثاغورث، فیلسوف یونانی و یکی از پیران نظام باستانی ویراگی؛ استاد اک قرن ششم ماقبل میلاد مسیح.

## — ک —

## کاتسویاری

KATSUPARI.

یکی از معابد اک در شمال تبت. استاد شهیر اک، فوبی کو آنتز در صدر این معبد واقع شده است.

## کاران شریر

KARAN SHARIR.

کالبد علی، یا کالبد بذری، که کارنامه تمامی اعمال ما در آن مستقر میباشد. این اعمال در کالبدهای تحتانی بظهور میرسند.

## کارما

KARMA.

قانون علت و معلول در جهانهای تحتانی یا جهانهای روانی؛ عدالت؛ قانون کیفر و پاداش؛ مکافات.

## کارما یوگا

KARMA YOGA.

روش برای رسیدن به خدا از طریق کردار و اعمال درست.

## — گ —

FIELD OF CONSCIOUSNESS.

گستره آگاهی

مجموعه تمامی آنچه دربرگیرنده آگاهی یک فرد در هر لحظه است.

GOPAL DAS.

گوپال داس

استاد اک، مسئول معبد حکمت زرین در طبقه اثیری که قسمت چهارم کتاب شریعت کی سوگماد در آنجا قرار گرفته است. او در قرن سیزدهم قبل از میلاد روی زمین و در دوران حکومت فرعون مصر، رامیس دوم؛ Ramese II استاد حق در قید حیات بود. او در خلال زندگی اش در زمین دانش نهان اکتکار را در نزدیکی شهری بنام لوزار (Luxor) آموزش میداد. او بعنوان مردی با خردی عظیم شناخته شده و مقامات حکومتی در اوقاتی با او مذاکره میکردند، و کسی بود که بینوایان برای کمک به نزدش میآمدند.

GURU.

گورو

عنوان متعارف برای هر کسی که آموزش معنوی میدهد؛ معلم معنوی.

## — م —

MARG.

مارگ

راه خدا.

MANAS.

ماناس

یکی از چهار آنتیش کاران های ذهن؛ رکن دریافت کننده و چشائی، گاهی بعنوان عنصر ذهن شناسائی می شود.

MAHA.

ماها

کلمه ای به معنای عالی جناب یا حضرت عالی؛ برتر.

ASTRAL BODY.

کالبد اثیری

کالبد نورانی؛ کالبد اختری (ستاره ای)؛ بخشی از ما که در طبقه اثیری زندگی می کند، دومین طبقه از طبقات تحتانی. (نخستین طبقه، فیزیکی میباشد.)

EMOTIONAL BODY.

کالبد عاطفی

غلاف اثیری، یا همان کالبد اثیری.

KAMA.

کاما

شهوت؛ یکی از نفسانیات پنجگانه که عمدتاً زیاده خواهی جسمانی بوده ولی معمولاً به شهوت جنسی اطلاق میگردد.

KANWAL.

کانوال

شکل نیلوفری چاکراها در بدن.

KABIR.

کبیر

شاعر و عارف قرن شانزدهم هندو که یکی از پیروان تعالیم اسراری اک بود.

KRODHA.

کرودها؛ خشم

خشم؛ غیظ؛ غضب؛ یکی از پنج انحراف نابود کننده ذهن؛ دومین از نفسانیات پنجگانه.

KRISHNA.

کریشنا

هشتمین تناسخ ویشنو. او مسیحای مذهب هندو است. گفتار وی در بهاگاواد گیتا نگاشته شده است.

KAL NIRANJAN.

کل نیرانجان

سلطان جهانهای منفی؛ خالق جهانهای اثیری و فیزیکی.

## ماهاکل

MAHA KAL.

پاربراهم؛ فرمانروای بخش فوقانی برهمندا، یا طبقهٔ ذهنی.

## ماهانتا

MAHANTA.

استاد حق در قید حیات، وای گورو، روشنی بخش؛ وضعیتی از خداآگاهی که ماورای سمت‌هائی است که در مذاهب برای نشان دادن وضعیت آگاهی بالا داده می‌شود. ماهانتا بالاترین مقام معنوی در جهانهای مخلوق است.

## مایا

MAYA.

توهم این جهانی.

## معابد حکمت زرین

GOLDEN WISDOM, TEMPLES OF.

معابد حکمت زرین دسته‌ای از معابد میباشند که در طبقات مختلف هستی وجود دارند. استادانِ اکِ آن دسنه از چلاهایی را که بفدر کافی کسب آمادگی نموده باشند، شبانه از کالبد فیزیکی رها کرده و جهت فراگیری خرد پنهانِ اکِ به یکی از این معابد میبرند.

## مغان؛ مجوس

MAGI.

سلسله‌ای عرفانی که زرتشت از همان نظام بود؛ یکی از گروه‌های باستانی که چندین قرن پیش از ظهور عیسی پنهانی به آموزشِ اکِ ممارست میکردند.

## مولانا رومی

MOULANA RUMI.

رجوع شود به جلال‌الدین رومی.

## موها

MOHA.

وابستگی؛ یکی از پنج نفسانیت مخرب ذهن.

## میلارپا

MILAREPA.

قدیس و شاعر قرن یازدهم از اهالی تبت؛ یکی از استادانِ اکِ.

## — ن —

## نامپاک

NAMPAK.

یک شهر معنوی در افریقا.

## نانک

NANAK.

گورو نانک، مؤسس سلسلهٔ سیک.

## نخستین بخش اعظم هستی

FIRST GRAND DIVISION.

طبقات و سیاراتی که عالم فیزیکی، یا ثقیل، را تشکیل میدهند. نام این جهان پیندا میباشد.

## نفس تحتانی

EGO.

درک فرد از وضعیت آگاهی انسانی. این نفس همان شخصیت در بشر میباشد. هنگامیکه چلا به حیطة آگاهی معنوی بالاتر از این وارد می‌شود، استقلال و فردیت می‌یابد.

## نوآموز

NEOPHYTE.

جستوگر؛ طلبه؛ تازه‌کار در امور معنوی.

## نوری

NURI.

نور.

## نوری ساروپ

NURI SARUP.

کالبد نورانی؛ شکل درخشان استاد؛ شکل انیری او.

## نیچ ماناس

NIJ-MANAS.

ذهن بذری؛ در کاران شریر، یا کالبد علی.



## نيرانجان

قدرت منفي در كيهان‌هاي تحتاني.

NIRANJAN.

## نير-وي-كاليا

NIRVIKALPA.

نوعي از خلسه عميق كه در آن فرد قادر به تشخيص خود از موضوع مراقبه نيست. نشئه عميق عرفاني.

## — و —

## واصل

INITIATE.

كسي كه توسط استاد به نيروهاي اك وصل و به حلقه‌هاي معنوي اتصال يافته، و بدین ترتيب، به جهات‌هاي بالاتر معنوي صعود داده مي‌شود. در اكنكار، پيش از اينكه كسي بتواند وصل حاصل گردد، مي‌بايد دو سال مطالعه كرده باشد. چهار مرحله اصلي وصل وجود دارد تا اينكه چلا بتواند به مرحله اكنكار (Eckshar) نائل آيد.

## واي گورو

VI-GURU.

گوروي ارشد؛ اشاره دارد به سات نام، فرمانرواي طبقه پنجم (روح).

## وايراگ

VAIRAG.

عدم وابستگي؛ دست برداشتن از ماديّات؛ عدم وابستگي ذهني به خواسته‌هاي دنيايي.

## وايراگي

VAIRAGI.

پيران باستاني و دراز عمر اك؛ اعضاء نظام باستاني برادران وايراگي.

## وجدان

CONSCIENCE.

يكي از اصول مسيحيت كه سوگماد از آن طريق بشر را در مسير اعمال

درست به نفع عموم هدايت مي‌كند؛ وضعيت اخلاقي فرد يا پرورش نفس كه از شكوفائي معنوي حاصل مي‌شود، هرچه شكوفائي معنوي آدمي اعلي تر باشد، اخلاق و رفتار (وجدان) او نيز والا تر مي‌باشد.

## وحدت با خدا

UNION WITH GOD.

يكي از مفاهيم مذهبي هندو كه از يكي شدن با خدا صحبت مي‌كند البته اين مقوله از اك متفاوت است، زيرا در اینجا فرد همكار خدا مي‌شود نه يكي با او. در اك ميگوئيم كه وحدت با خدا به معنای وارد شدن به جريان الهي كيهان و يكي شدن با آن جريان يا روح الهي است. بنا بر اين، بجای يكي شدن با خدا با جوهره آن و نه با خود خدا وحدت حاصل ميگردد. اين مرحله خودشناسي است نه شناخت واقعي خدا.

## وداها

VEDAS.

مجموعه سرودهاي باستاني هندو؛ دسته‌اي مکتوبات مقدسه هند.

## ودان

VADAN.

اصطلاح ديگري براي نغمه الهي اك، كه لفظ صوفي آن بوده و به معنای سماع، يا شنيدن موسيقي درون مي‌باشد.

## ويشنو

VISHNU.

عضو دوم تثليث هندو؛ مقام حفظ كنندگي.

## — ه —

## هاله

AURA.

ميدان معناتپيسي كه شخص را احاطه مي‌كند.

هـیو

HU.

نام اسراری خداوند متعال.

— ی —

یانوبل ساکابی

YAUBL SACABI.

استاد اک و مسئول معبد گاره‌هیرا؛ نگهبان قسمتی از کتاب شریعت کی‌سوگماد که در این معبد وجود دارد. این معبد حکمت زرین در شهر معنوی آگام دس، سکونت‌گاه اشوار خانوآل (خدا خواران) قرار دارد.

یوگا

YOGA.

سیستم تمریناتی که فرضاً قرار است سوق دهنده روح به وحدت با خدا باشد. هشت سیستم اصلی مختلف از آن وجود دارد.

یوگی

YOGI.

کسی که از طریق یوگا به منطقه اثیری رسیده باشد؛ درجه‌ای از روشن‌بینی.

یین و یانگ

YIN-YANG.

دو وجه متضاد در ساختار جهان‌های دوگانه به زبان چینی؛ مثبت و منفی؛ مذکر و مؤنث.